

«بسم نام خالق آرامش»

نام کتاب: هدف صیات زمینر آدم (بفشر روم)

نام نویسنده: لاصغر طاهرزاده

تعداد صفحات: ۱۶۳ صفحه

تاریخ انتشار: سال ۱۳۸۷



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

در اختیار ما می‌گذارد برای جان ما گوارا است، ولی برای هوس ما ناگوارا است. حالا اگر به ما بگویند شما باید با خدا ارتباط داشته باشید و ما هم می‌پذیرفتیم، به راحتی با طبیعت خدا کنار می‌آمدیم و بدون آن که چهره آن را خراش دهیم بهترین استفاده را از آن می‌کردیم. وقتی که ناصرالدین شاه به دیدن ملاهادی سبزواری «رحمة الله علیه» رفت، متوجه شد حتی دیوارهای اتاق خشتی‌اش را کاه گِل هم نکرده‌است. به او می‌گوید چرا از این اطاق به همین شکل بدون کاهگل استفاده می‌کنی؟ ملاهادی می‌گوید به من بگو چرا به صورتی غیر از این استفاده کنم، یعنی تو می‌گویی چرا دیوار اطاعت را زینت نکرده‌ای، من می‌گویم چرا تو آن را زینت کرده‌ای؟ کسی که با دوست خودش یعنی خدا ارتباط دارد خیلی دلش نمی‌آید از زندگی نفس‌گیر استفاده کند، چون در آن صورت نفسی برایش نمی‌ماند که با خدا ارتباط پیدا کند. جمهوری اسلامی باید کمک کند انسان‌ها از این ورطه در آیند. این که می‌گویند واقعاً آرزوی ظهور حضرت حجت علیه السلام را بکنید، برای این که زیر پرتو نور هدایت مهدی علیه السلام یک زندگی سراسر انسانی محقق می‌شود. حالا وسع و توان جمهوری اسلامی چقدر است، فعلاً موضوع بحث ما نیست. بحث این است که هیچ وقت از آن اهداف برین غافل نشوید، لاقبل نگذاریم حالا که خانه ما نیاز به گچ کاری دارد این نیاز، ما را کمتر گرفتار تکنیک دشمنانمان بکند؛ نخواهیم از مدرن‌ترین کارخانه‌ها استفاده کنیم، و این تکنیک‌ها هدف برین برای ما شود. هدف برین این است که راه ارتباط با دوست را پیدا کنیم تا معنی زندگی زمینی‌مان از دستمان نرود. این یک اصل است.

آرزوهای شیطانی

در ادامه آیه ۱۴ سوره اعراف هست که شیطان می‌گوید: «قال انظرنی الی یوم یبعثون». یعنی خدایا اشکالی ندارد که من از عالم قدس خارج شده، و نیز خوار و پست و فرومایه شدم، به من تا روز قیامت فرصت بده تا فرزندان آدم را در حله‌توانم گمراه کنم. بدبختی این است که می‌گویند حالا که در مدرسه رفوزه شدیم، بگذار هرچه می‌شود سیگار بکشیم. چطور شد که رفوزه شدید؟ مگر دوست ناباب و سیگار این کار را با تو نکرده است؟ می‌گوید: حالا که می‌خواهید مرا از مدرسه بیرون کنید، سیگار را از من نگیرید. یعنی



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

تداوم همان چیزی را می‌خواهد که باعث سقوطش شده است. خداوند می‌خواهد در این آیه بگوید ببینید که دشمن شما چطور فکر می‌کند؟ نگفت خدا یا غلط کردم، آدم و حوا گفتند: «ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا» خدایا! غلط کردیم، به خودمان ظلم کردیم که حرف تو را نشنیدیم. ولی شیطان می‌گوید: «أَنْظِرُنِي إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ» تا روز قیامت به من فرصت بده تا این روحیه شیطانی خودم را ادامه دهم. ملاحظه بفرمایید از درخواستش معلوم است که تا روز محشر هم برای گمراهی انسان‌ها فرصت می‌خواهد. می‌گوید: در برزخ هم به من فرصت بده تا آدم‌ها را منحرف کنم چون می‌گوید: به من فرصت بده تا روزی که مردم را مبعوث می‌کنی.

خداوند فرمود: «أَنْكَرَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ» بسیار خوب؛ تو از منظرین و فرصت‌داده‌شده‌ها هستی و به تو نیز فرصت می‌دهم. یعنی یک عده‌ای هستند که در این دنیا فرصت بودن و فعالیت دارند، تو هم یکی از آنها باش. مثل حضرت خضر عليه السلام و یا یک عده‌ای دیگر که ما نمی‌دانیم. اما نه تا «يَوْمٍ يُبْعَثُونَ» و روز قیامت، بلکه «إِلَى يَوْمٍ مَّعْلُومٍ» تا یک روز که مشخص شده است، که همان وقت سكرات یا حالت بینابینی بین دنیا و برزخ باشد. سكرات حالت انسان در حال مرگ است، بین این دنیا و برزخ. تا این جاها هم شیطان امکان گمراه کردن دارد و حضرت صادق عليه السلام در این رابطه می‌فرماید: «هیچ کس نیست مگر این که چون در آستانه مرگ قرار گرفت، ابلیس یکی از شیاطینش را بر او می‌گمارد تا او را به کفر بکشاند و در ایمانش شک ایجاد کند، آن کس که به واقع مؤمن است تحت تاثیر او قرار نمی‌گیرد.»^{۱۱} ولی به مجرد این که انسان وارد عالم برزخ شد، دیگر شیطان به او دسترسی ندارد.

جایگاه اصلی فعالیت شیطان

در آیه ۱۶ سوره اعراف هست «قَالَ فِيمَا أُغْوِيَنِي لَأَفْعِدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ» شیطان گفت: به سبب این که گمراهم کردی، حتماً با تمام وجود بر سر راه راست تو که رهروان آن را به درگاہت می‌رساند، می‌نشینم و هر که را در این راه بینم و سوسه می‌کنم. لذا در صراط مستقیم تلاش شیطان برای انحراف رهروان آن راه بسیار زیاد است.

۱۱ - «حیات پس از مرگ»، علامه طباطبائی «رحمة الله عليه»، فصل اول به نقل از فروع کافی.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

پس ملاحظه می کنید که اولاً: یک دشمن کاردارن قسم خورده اراده کرده است که اگر ما خواستیم در راه خدا قدم بگذاریم، مانع شود. ثانیاً: ملاحظه بفرمایید که می گوید: «لَهُمْ» یعنی همه آنهایی که در راه تو قدم می گذارند را در چنین بلایی می اندازم. پس منظور فرزندان آدم است و نه صرفاً آدم و حوا. ثالثاً: باز تأکید می کنم که می گوید: هر که را در راه تو قدم گذارد «صراطک» که صراط تو مستقیم است و بی درد سر، و حتماً به تو می رسند. یعنی راه واقعی خدا حتماً دشمن دارد- که در این قسمت باید مفصلاً بحث کرد-^{۱۲} رابعاً: منطبق شیطان هم این است که خدایا تو مرا گمراه کردی؛ «فَمَا أَغْوَيْتَنِي» یعنی خودش را از هر عیب و نقصی پاک می داند و حق خود می داند که حرف خدا را نپذیرد و به آدم سجده نکند، و به زعم او خدا بی دلیل او را از عالم قدس بیرون کرد. این منطبق شیطان است. اگر دیدید که مردم الآن هم منطبقشان این است که سختی هایی که اعمال و افکار و عقاید باطلشان برایشان به وجود آورد را به پای بقیه می گذارند، و نقش خودشان را در همه این مشکلات به وجود آمده مد نظر قرار نمی دهند؛ بدانید با منطبق شیطان زندگی می کنند. ولی اگر به مقام انصاف رسیدید و بیش از همه نقص های خود را دیدید و توانستید ضعف ها و کوتاهی های بقیه را توجیه کنید، بحمدالله از شیطان و روحیه شیطانی دارید رها می شوید. عرفا می فرمایند: شیطان شر را به خدا نسبت داد و

۱۲ - حضرت صادق علیه السلام در رابطه فعالیت شیطان جهت منحرف کردن آنهایی که در مسیر الهی گم می زنند، به عبدالله بن جنبد می فرماید: «يا عَبْدَ اللَّهِ! لَقَدْ نَسَبَ إبليسُ حَبَائِلَهُ فِي دَارِ الْغُرُورِ، فَمَا يُضْضِدُ فِيهَا إِلَّا أَوْلِيَاءَنَا، وَ لَقَدْ جَاءَتْ الْآخِرَةَ فِي أَعْيُنِهِمْ حَتَّىٰ مَا يُرِيدُونَ بِهَا بَدَلًا، ثُمَّ قَالَ: آهَ آهَ عَلَىٰ قُلُوبِ حَشِيَّتِنَا نَوْرًا، وَإِنَّمَا كَانَتْ الدُّنْيَا عِنْدَهُمْ بِمَنْزِلَةِ الشُّجَاعِ الْأَرْقَمِ وَالْعَدُوِّ الْأَعْجَمِ. أَنشَوْا بِاللَّهِ وَاسْتَوْحَشُوا مِنَّا بِإِسْتِئْذَانِ الْمُرْتَفُونَ، أَوْلَيْتُكَ أَوْلِيَاءِي حَقًّا وَبِهِمْ تُكْشَفُ كُلُّ فِتْنَةٍ، وَ تَرْفَعُ كُلُّ بَلِيَّةٍ».

ای عبدالله! همانا شیطان به طور مسلم دام های خود را در منزلگاه فریب (پهن) کرده است و قصد شکار هیچ کس جز پیروان ما را ندارد، در حالی که آخرت در چشمان پیروان ما به شدت بزرگ می نماید تا جایی که هیچ جایگزینی برای آن نمی خواهند.

سپس فرمودند: آه آه بر آن قلبهایی که آکنده از نور است و دنیا نزد آنها به منزله چیزی جز «ماری بی باک، خوش خط و خال و بد ذات و دشمنی زبان نفهم» نیست. با خدای خود انس گرفته و از آنچه مرفهتین خوشگذران فقط به دنبال آن رفته اند، متنفرند. آنها بندگان پیروان حقیقی من و به واسطه ایشان است که هر فتنه ای برطرف گشته [واقعیت نمایان شده] و هر بلایی رفع می گردد. (بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۲۴)



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

گفت: «بِمَا أُغْوِينِي» و خیر را به خود نسبت داد و گفت: «أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ» و سالک تا وقتی گرفتار این صفات است در تحت ولایت شیطان است و به فرمایش آیت الله حسینقلی همدانی به آیت الله ملکی تبریزی: «تو باید حالت اصلاح شود تا از دستورات شرعی بهره مند شوی.» یکی از جانبازان عزیز که دیگر نمی توانست کار کند و ناراحت بود که نمی تواند کار کند می گفت: نمی دانم چه گناهی کردم که خدا گرفتارم کرده است که بروم برای جانبازیم حقوق بگیرم. با این که تقریباً همه بدنش را در راه خدا و برای این ملت داده است، خجالت می کشید از پول دولت حقوق بگیرد. ولی شیطان با تمام خودخواهی می گوید: خدایا تو گمراهم کردی. انحراف خودش را هم به پای خدا می گذارد. ببینید که دشمن شما چطور فکر می کند. اگر دیدید که به این شکل فکر می کنید؛ بدانید همفکر با دشمن خودتان هستید و لذا زمینه تصرف او را در خودتان فراهم می کنید و احساس هم نمی کنید که دارید برنامه های شیطان را در زندگی تان پیاده می نمایید و از این طریق به خودتان ضربه می زنید. شیطان با این منطق، هم دشمن خودش و هم دشمن بقیه شد. اگر دیدید منطق شما این است، چشمتان را باز کنید، راه انحرافات را در خودتان ببینید. هر کس به جایی رسید از خودبینی هجرت کرد تا خدا بین شد. به گفته حافظ:

یا رب آن زاهد خودبین که به جز عیب ندیدد دود آهیش در آئینه ادراک انداز
تا این حساب گری های به ظاهر عقلانی را در میان داریم و زیبایی بندی را نچشیده ایم، در هر کاری به جای آن که خدا در میان باشد خودمان در میان هستیم. به گفته امام خمینی «رحمة الله علیه»:
این ما و منی جمله ز عقل است و عقال در خلوت مستان نه منی هست و نه مایی
ملاحظه کنید که پیامبر خدا ﷺ با دیدن عیب مردم همواره تلاش می کردند که انسانها خوب شوند و هیچ وقت هم گله نمی کردند که چرا آدم های بد نمی گذارند ما کارمان را بکنیم. اصلاً این حرف ها نبود. به خودشان می گفتند چرا من نرسیدم بقیه کارها را بکنم، دائم کوتاهی های خودشان را می دیدند. این بصیرت واقعی است، همان طور که منطق شیطان یک حجاب واقعی است. حضرت عیسی عليه السلام را دیدند از خانه زن بدکاره ای بیرون می آید، درست است که به حضرت مظنون نبودند ولی بالاخره برایشان سؤال شد که چرا رسول خدا با این همه پاکی و خوبی رفته اند سراغ چنین افراد فاسد و فرومایه ای؟! از ایشان سؤال کردند که شما و



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

این افراد؟! شآن شما نیست که سراغ این‌ها بروید! فرمودند: «طیب آمده‌است به عبادت مریض». ببینید چگونه به مسائل نگاه می‌کنند! حتی گمراهان را بیمار می‌دانند. ما اگر خواستیم از روحیهٔ شیطانی آزاد شویم باید راه و رسم انبیاء و اولیاء را دنبال کنیم. به گفتهٔ حافظ:

مدد از خاطر رندان طلب ای دل ورنه کار صعب است، مبادا که خطایی بکنی
شیطان می‌گوید به جهت این که تو مرا گمراه کردی من هم مقابله می‌کنم. با این که به او امر شد؛ به آدمی که ظرف پذیرش کلیهٔ اسماء الهی شده سجده کند، ولی بهانه آورد و فکرهای نامربوط به میان آورد و لذا از آن مقام، باید رانده می‌شد. حالا می‌گوید: خدایا تو مرا گمراه کردی و تصمیم می‌گیرد در مقابل این تفکر و همی خودش، برنامهٔ گمراهی بندگان خدا را بریزد. ملاحظه کنید که اول خودش برای خودش این توهم را ساخته است که خدا گمراهش کرده، بعد هم می‌خواهد مقابله به مثل کند و در مقابل خداوند قسم می‌خورد بندهایی را که می‌خواهند به طرف تو بیایند گمراه خواهیم کرد. باز در این رابطه با این زاویه هم تأکید می‌کنم؛ این روحیه؛ روحیهٔ دشمن شماست. اگر شما هم به همین شکل فکر کنید و تصمیم بگیرید اولاً: یک نحوه یگانگی با دشمن خود پیدا کرده‌اید و لذا او را از خودتان می‌دانید. ثانیاً: مثل بلایی که شیطان بر سر خود آورد و با خود دشمنی کرد، شما هم دشمن خودتان خواهید شد، در حالی که با دشمن خودتان هم‌خانه شده‌اید. اگر رفقای شما هم این طوری فکر می‌کنند که شیطان فکر می‌کند، بدانید آن‌ها هم دشمن شما هستند و بخواهید و نخواهید جز راه دشمنی با شما را نمی‌توانند دنبال کنند. فقط انسان‌های منصف، دوستان خودشان و دوستان بقیه و دوستان خدا هستند. خداوند می‌فرماید: در این دنیا دشمن خودت را بشناس. حالا شما ببینید اگر یک تمدنی مثل شیطان فکر کرد، یعنی تمام آدم‌هایی که رنگ آن تمدن را پذیرفته‌اند، دشمن خودشان خواهند شد و همه از هم طلب کارند.

شما اگر بررسی بفرمایید سراسر تمدن غرب از نظر نوع بینش و ساختار فرهنگی اش شیطانی است، همه از یکدیگر طلب کارند و همه به جای رفاقت با یکدیگر، رقابت با همدیگر دارند، روحیهٔ تواضع به روحیهٔ تکبر و فخر تبدیل شده و خودنمایی سراسر زندگی بشر مدرن را نابود کرده است و خشم با همدیگر تا خشم بر طبیعت خدا و تخریب آن پیش رفته است. و به خوبی روشن است هر ملتی که به فرهنگ غربی نزدیک شد، همین روحیه در او ظاهر می‌شود، صفای



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

بین همسران از بین می‌رود، فرزندان به جای تواضع در مقابل والدین طلبکار خواهند شد. ما اگر بخواهیم خودمان را ارزیابی کنیم می‌بینیم به اندازه‌ای که به این تمدن نزدیک شده‌ایم، بیشتر رقیب هم شده‌ایم تا رفیق هم، و خواهر و برادرها که باید آینهٔ صفای یکدیگر باشند، رقیب یکدیگر می‌شوند. ریشهٔ این واقعه‌ها را در انسان‌شناسی غلطی که به جان ملت‌ها افتاده است ببینید. این طور نیست که اگر بانک‌ها سود کمتر می‌گرفتند و وام بیشتری می‌دادند کارها درست می‌شد، بلکه چون روح شیطانی جای خود را در قلب آن ملت باز کرد همهٔ این بحران‌ها ظاهر شد.

حضور شیطان در چهار جهت زندگی

در ادامه بحث در آیه ۱۷ سوره اعراف، خداوند می‌فرماید که شیطان گفت:

«ثُمَّ لَا يَنبَغُ مِنِّي بِئِنِ أُبَدِّئَهُمْ وَمِن خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ».

من از چهار طرف بندگان را محاصره می‌کنم، هم از جلو آن‌ها می‌آیم و هم از پشت سر آن‌ها و هم از طرف راست آن‌ها و هم از طرف چپ آن‌ها با آن‌ها برخورد می‌کنم و در نتیجه اکثر آن‌ها را شاکر نمی‌بینی.

«مِنِّي أُبَدِّئَهُمْ»؛ آمدن از طرف جلو یعنی انداختن انسان در افق‌های آیندهٔ وهمی و آرزوی بلند خیالی. شیطان از طریق آرزوهای وهمی، انسان‌ها را گمراه می‌کند.

«وَمِن خَلْفِهِمْ»؛ طرف پشت، یعنی توجه به آنهایی که جای شما می‌آیند، مثل فرزندان. پس شیطان از طریق فرزندان، گمراهی‌اش را به کار می‌برد.

«وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ»؛ از طرف راست، او از طریق دین نیز، مردم را منحرف می‌کند و دین ظاهری را، به عنوان همهٔ دین‌داری به انسان القاء می‌کند.

«وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ»؛ از طرف چپ آن‌ها را می‌گیرم، که عبارت باشد از گناه‌ها و هوس‌ها. می‌گوید خدایا تمام ابعاد انسان را به ضد خودش تجهیز می‌کنم. نتیجه‌اش این می‌شود که تو را در دنیا نمی‌بیند، خود را می‌بیند. شاکر یعنی کسی که خدا را در نعمت می‌بیند می‌گوید:



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

«وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ» یعنی اکثر آن‌ها را شاکر نمی‌بینی. که البته جا دارد نسبت به این آیه و نقشه‌هایی که شیطان از جوانب مختلف برای انسان‌ها می‌کشد بیشتر بحث کنیم.

حال در یک جمع‌بندی از طریق آیات مطرح شده فهمیدیم که با چه روش و چگونه می‌توانیم در این دنیا زندگی کنیم، در حالی که دشمنی هم در کنار خود داریم، و متوجه باشیم عالی‌ترین شکل زندگی که منجر به ظهور استعدادهای عالی انسانی خواهد شد، در چنین شرایطی ممکن است. دیگر این که معنی خودمان هم روشن شد که ما باید آدمیت خود را از طریق دوری از شیطان حفظ کنیم. منطق شیطان هم مشخص شد.

آری! در این دنیا آمده‌ایم و باید طوری دیگر زندگی کنیم که از مقصد بزرگ خود باز نمانیم. حالا که خداوند، شیطان و واقعیت او را، و نحوه برخوردش را با ما تا آخر عمر تشریح فرمود، در راستای خنثی کردن نقشه‌های او می‌فرماید: اگر دشمنی شیطان را خوب بشناسید بعضاً می‌بینید که خودمان با دست شیطان داریم به خودمان ظلم می‌کنیم، این اولین بصیرت است که ما در این رابطه متوجه شویم تا لاقلاً دشمن خود نباشیم و نقشه‌های دشمن را خودمان برای خودمان اجرا نکنیم، آرزوهای دنیایی را دامن نزنیم، فرزندان را قبله جان خود قرار ندهیم، از گناهان پرهیزیم و در دینداری، فقط ظاهر دین را نگیریم تا از حقیقت دین باز نمانیم.

خدا إن شاء الله به من و شما توفیق بدهد که هم بتوانیم دوست حقیقی مان یعنی خدا را و هم دشمن مان را بشناسیم و در وسوسه‌های آن گرفتار نشویم.

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

جلسه هشتم
روش شیطان



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«وَلَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ ﴿١٧﴾ وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ ﴿١٨﴾ قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ ﴿١٩﴾ قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ ﴿٢٠﴾ قَالَ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ ﴿٢١﴾ قَالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ ﴿٢٢﴾ قَالَ فِيمَا أُغْوَيْتَنِي لأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ ﴿٢٣﴾ ثُمَّ لَآتِيَنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ ﴿٢٤﴾»

و شما را در زمین قدرت عمل و انتخاب دادیم و برای شما در آن وسایل معیشت نهادیم [اما] چه کم سپاسگزاری می کنید؟ و شما را خلق کردیم، سپس به صورتی که هم اکنون هستید در آوردیم آنگاه به فرشتگان گفتیم برای آدم سجده کنید پس [همه] سجده کردند جز ابلیس که از سجده کنندگان نبود* خداوند فرمود؛ چون تو را به سجده امر کردم چه چیز تو را باز داشت از این که سجده کنی؟ گفت: من از او بهترم، مرا از آتش آفریدی و او را از گل آفریدی* فرمود: از آن [مقام] فرو شو تو را نرسد که در آن [جایگاه] تکبر نمایی پس بیرون شو که تو از خوارشدگانی* گفت مرا تا روزی که [مردم] برانگیخته خواهند شد مهلت ده* فرمود تو از مهلت یافتگانی* گفت پس به سبب آن که مرا گمراه

۱- سوره اعراف، آیات ۱۰ تا ۱۷.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

کردی من هم برای [فریفتن] آنان حتماً بر صراط مستقیم تو خواهم نشست*
آنگاه از پیش رو و از پشت سرشان و از طرف راست و از طرف چپشان بر آن‌ها
وارد می‌شوم و بیشترشان را شکرگزار نخواهی یافت».

در رابطه با بینش شیطان در جلسه گذشته تا حدی بحث شد و روشن شد چگونه می‌اندیشد
و این که همین اندیشه‌اش موجب شده نتواند بر آدم سجده کند. و در راستای انحرافی که خود
سبب آن بود گفت: «قَالَ فِيمَا أُغْوِيْتِنِي لَأَفْعِدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ»^۲ چون منحرفم کردی
حتماً در راهی که به طور مستقیم به سوی تو ختم می‌شود، می‌نشینم.

همچنان که ملاحظه می‌فرمایید؛ می‌گوید: «فِيمَا أُغْوِيْتِنِي» پروردگارا! به آن جهت که مرا
گمراه کردی و با این حرف؛ شرّ و انحراف را به خدا و خیر را به خود نسبت داد و گفت: «أَنَا
خَيْرٌ مِنْهُ» این یک بینش شیطانی است، و هر کس این‌طور عمل کند تحت ولایت شیطان
است. چون گمراهی را به غیر خودش مربوط می‌کند. حال چه بگوییم آمریکا ما را گمراه
کرد؛ چه بگوییم ماهواره ما را گمراه کرد؛ چه بگوییم محیط یا وراثت عامل گمراهی ما شد؛
این حرف‌ها همه در یک فکر مشترک است که گمراهی را به غیر نسبت می‌دهد و روش
شیطانی است و در واقع اگر التفات بفرمایید در این بینش، نقش و پایگاه شریعت که آمده
است تا خود انسان‌ها راه‌های هدایت را انتخاب کنند، برچیده می‌شود.

مبنای گمراهی گمراهان

جایگاه شریعت در زندگی انسان‌ها بدین معنی است که خطاب به انسان‌ها می‌فرماید:
ای آدم‌هایی که می‌توانید خوبی و بدی را بشناسید، و با اختیار خود خوبی‌ها را انجام دهید؛ شما
را دعوت می‌کنیم تا با اختیار خود، با عمل به دستورات شریعت، در خوب شدن خود قدم
بردارید. اگر کسی بگوید خوبی کردن و بدی کردن من به خودم مربوط نیست و به عوامل
خارج از خودم بستگی دارد، و معتقد به جبر شود، براساس چنین عقیده‌ای انتظار ندارد به
جهت بدی‌هایی که انجام می‌دهد، عذاب ببیند، و لذا در چنین بینشی قیامت به عنوان محل

۲ - سوره اعراف، آیه ۱۶.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

عقاب و ثواب معنا نمی دهد. چون قیامت یعنی شرایطی که خوبی و بدی فرد به خودش برگردد. پس اگر پایه اختیار انسان لرزید، قیامت به عنوان محل پاداش و عذاب، پایه اش می لغزد و اگر پایه قیامت لغزید، پایه شریعت می لغزد. زیرا شریعت یعنی دستورات و راه و روش هایی که انسان با انجام آن دستورات در ابدیت خود سعادت مند باشد. یعنی اگر انسان بدی های خود را به غیر خود نسبت داد عملاً نفی معاد، و بالتبع نفی شریعت کرده است.

بیش شیطان که انحراف خود را به خدا نسبت می دهد، بیشی است بسیار خطرناک و هلاکت بار و عملاً در انتخاب های او، او را به مشکلاتی که برایش پیش آمد کشاند، و بقیه موضع گیری هایش هم از همین بیش برایش به وجود آمد.

آن جا گفت: «أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ» یعنی من خودم خوبم و نگفت خدایا اگر خوبی هایی هم دارم، تو لطف کردی ولی این جا می گوید: «فِيمَا أُغْوَيْتَنِي» تو مرا گمراه کردی. یعنی خوبی را به خودش نسبت می دهد و گمراهی را به خدا. شما از این مسئله ساده نگذرید؛ متوجه باشید اصل و مبنای گمراهی شیطان را خداوند در قرآن متذکر می شود تا ما خطرات بزرگی را که ممکن است در مقابلمان باشد، بشناسیم. خطر اصلی همین است که در نکته اخیر عرض شد و آن این که بدی های خودمان را به غیر برگردانیم، و لذا در صدد اصلاح آن برنیاییم.

ابزارهای شیطان

خداوند می فرماید: شیطان گفت «لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ» من در صراط و مسیری که مستقیم به سوی تو ختم می شود، می نشینم. یعنی شیطان در راهی که به سوی خدا می رود نشسته است. از طرفی خدا یعنی «توحید محض»، یعنی «مقام وحدت مطلقه». پس حرف شیطان این است که من راه توحیدی شدن بندگان را می بندم. در جایی از زندگی بشر می نشینم که بشر نتواند به خدا نظر بکند، به هر کس می خواهد نظر کند ولی به خدا نظر نکند، جهتش توحید نباشد، هر چه می خواهد باشد. او مانع می شود که قلب انسان به یگانگی برسد، قلب انسان را محل توجه به کثرت ها می کند، چرا که کثرت هر چه می خواهد باشد، دیگر احد نیست. حال اگر کثرت؛ تعداد دلارها، یا فرزندان و یا کتاب هایمان باشد فرقی نمی کند. برای شیطان مهم



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

این است که توجه قلب به «أحد» نباشد. چون اگر قلب انسان توانست از همه کثرات بگذرد و تمام توجه خود را به خدا بیندازد، به مقصد رسیده است، چون مقصد اصلی همه «أحد» است. در آیه ۱۷ سوره اعراف نمونه دور شدن از مقام توحیدی را از طریق حیل‌های شیطانی مطرح می‌کند و می‌فرماید: شیطان گفت:

«ثُمَّ لَأَتَيْنَهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ».

حالا که بنا شد آنها را از جهت‌گیری به سوی تو منحرف کنم، این طوری منحرف می‌کنم که از چهار طرف او را به بیراهه می‌کشم، یکی «مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ» از جلو می‌آیم. یعنی افق‌های آینده را بر آدم‌ها آنچنان بزرگ می‌کنم که از خدا باز شوند. چون اصل قضیه این بود که انسان را از هر طریقی که می‌تواند از خدا غافل کند. یکی این‌که آینده را بسیار بزرگ و پرهیبت می‌کند تا تمام توجه او مشغول آینده شود و دیگر نتواند به خدا فکر کند و یا آینده را به صورت وهمی برای انسان، آمن نشان می‌دهد؛ به طوری که انسان فکر کند با برنامه‌ریزی‌های خودش حتماً به آنچه آرزو کرده است می‌رسد و هیچ خطری هم او را تهدید نمی‌کند تا به خدا فکر کند و از او مدد بگیرد. در هر حال شیطان تلاش دارد به انسان آرزوهای بلند القاء کند. به طوری که انسان، آینده را آن قدر دراز و پربارنامه ببیند که اصلاً یادش برود خدایی در صحنه است و باید با خدا به سر برد و نه با آینده. با مشغول شدن به آرزوهای دراز در آینده‌ای مبهم عملاً قیامت و معاد و شرایطی که باید جواب اعمال مان را بدهیم از صحنه قلب می‌رود. شیطان اعمالمان را برای ما زیبا جلوه می‌دهد به طوری که فکر می‌کنیم آینده ما رسیدن به همین ظواهر اعمال باید باشد و از آن طرف به ما القاء می‌کند چیزی بالاتر از این ظواهر دینی از تو نمی‌خواهند و از تو انتظار چیز بالاتری نیست، این جاست که می‌بینید شیطان چقدر راحت زندگی ما را در دست خودش می‌گیرد.

اگر انسان خودش را در دنیا آمن حس کرد و متوجه نبود همواره دشمن قسم خورده‌ای دارد که برای او نقشه می‌کشد و یکی از نقشه‌ها هم آرمان‌سازی دنیایی است؛ نگران مکر شیطان نیست و خطر اصلی همین آمن بودن از مکر شیطان است.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

امام خمینی «رحمة الله علیه» در کتاب «آداب الصلوة» می فرماید:

«سالک باید حظوظ قلبیه عبادتش را حاصل کند، در دنیا و در ظاهر عبادات متوقف نشود، که این خار راه سلوک است و هر کس ما را به ظاهر مشغول کند از شیاطین طریق الی الله است.»

یعنی واقعاً قلب انسان باید با سجده و رکوع و قیام، ارتباط با احد را به دست آورد و از کثرت‌ها منصرف شود و کسی که ما را به ظاهر متوقف کند - حالا چه ظاهر دنیا و چه ظاهر عبادات - آن شیطان است.

بلی؛ باید ظاهر را رعایت کرد ولی در ظاهر عبادات متوقف نشد. بالاخره مخارج حروف باید در نماز درست آداء شود؛ اما در مخارج حروف متوقف شدن، حیلۀ شیطان است. یعنی انسان را از نعمت توجه قلبی عبادت باز می کند.

شیطان ما را مشغول به آیندۀ آمن می کند که مثلاً همین چهار رکعت نماز ظهر را که خواندی، دیگر وظیفه‌ات را انجام دادی. و این آیندۀ پرآمن، نتیجه‌اش غفلت از خدا است و غفلت می کنیم که بنا بود با این چهار رکعت نماز، خدای احد را بیایم و نه چهار رکعت نماز را. اگر آیندۀ خود را قیامت تعیین کنیم، همه حیلۀ‌های شیطان خنثی می شود، به همین جهت به ما می گویند: در سجده سعی کن هفت موضع را به زمین بجسبانی و به خاک بودن خود فکر کن و به بقیه چیزها فکر نکن، و از این طریق تمام آرزو سازی شیطان را در قلب خود خاک می کنیم و قلب را متوجه مقام سبحانی پروردگاری می نمایم که «اعلی» است و ارزش حمد کردن و دل به او بستن را دارد. در آن حال گرفتاری در آرزوهای دنیا و آمن بودن از قهر خدا از بین می رود و جای آرزوهای دنیایی و امنیت از قهر الهی، لابه و گریه و الهی العفو می آید و انسان این گونه از نقشۀ شیطان می رهد.

آتیۀ فرزندان و حیلۀ شیطان

آیه ادامه می دهد که شیطان گنفت از طرف پشت سر آن‌ها به طرف آن‌ها می آیم؛ «وَمِنْ خَلْفِهِمْ» یعنی شیطان برای انحراف انسان‌ها از رسیدن به احد، توجه به فرزندان را وسیله قرار می دهد که بعد از انسان در دنیا می ماند و به اصطلاح خَلْفِ انسان هستند.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

علامه طباطبایی «رحمة الله عليه» می فرمایند: از طریق «خَلْف» انسان‌ها را می‌گیرد، یعنی از طریق «اولاد» برای انسان نگرانی ایجاد می‌کند. اولاد یک نمونه مشخص از «خلف» است. به هر حال شیطان شما را از طریق توجه به آن‌هایی که می‌گذارید و می‌روید، از توحید و توجه به آخِذ باز می‌دارد تا شما توجه قلبی‌تان به جای این که به خدا باشد، به خَلْفِ خودتان باشد. مثلاً مشغول این فکر می‌شویم که آیا آنچه را در گذشته انجام داده‌ایم مردم متوجه‌اند، آیا می‌پسندند، نکنند اشتباهات گذشته ما را بفهمند! خلاصه؛ دائم ما را گرفتار پشت سرمان می‌کند. همان‌طور که همه فکرمان فرزندانمان می‌شود. مثلاً برای این که بچه‌هایمان فقیر نشوند، خود را مشغول ذخیره دنیای بیشتر می‌کنیم، در نتیجه از خدا باز می‌شویم. در حالی که خودتان دقت کرده‌اید عموماً بزرگان دین از این حرف‌ها نمی‌زنند که ما برای فرزندانمان کار می‌کنیم و نگران فقر آنها هستیم. این شیطان است که به قلب ما القاء می‌کند، به فکر آتیه فرزندانتان باشید. اگر ما زندگی‌مان را خرج آتیه فرزندانمان کردیم و از تعالی معنوی خود بازماندیم، با چنین روحیه و فکر و فرهنگی که در خود ایجاد می‌کنیم زندگی‌ای را به وجود می‌آوریم که فرزندانمان نمی‌توانند از آن استفاده کنند. حتی در خانه‌ای که ما برایشان تهیه می‌کنیم، اگر فضای زندگی ما الهی نباشد، به همان خانه هم پشت می‌کنند، چون در فضای غیرالهی، اگر آن فرزندان هم غیرالهی باشند، برای خود سلیقه و هدفی دارند غیر هدف و سلیقه ما. و اگر الهی باشند نمی‌توانند در فضای غیر الهی بمانند. در حالی که اگر شرایط و هدف الهی شد، دیگر بین من و فرزندانم چندهدفی نیست تا نتوانند با هدف من کنار بیایند.

از طرفی اصل قضیه را هم نباید فراموش کرد و فکر کنیم ما خالق فرزندانمان هستیم و باید تمام آینده آنها را تأمین کنیم. در حالی که شما رزقتان را از خدا گرفتید، و آن‌ها هم رزقی نزد خدا دارند. شیطان با وسوسه‌های خود ما را مشغول آتیه فرزندانمان می‌کند و در نتیجه از خدا باز می‌مانیم و اسمش را هم می‌گذاریم که برای آینده فرزندانمان می‌خواهیم امکانات ذخیره کنیم، و به همین دنیای گذرا مشغولمان می‌کند و در افق قلب خود، خدا را از دست می‌دهیم.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

وقتی عبادت رهن می شود

آیه ادامه می دهد: «وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ» که شیطان گفت: از طرف راست انسان‌ها می آیم و آن‌ها را از توجه به احد باز می دارم. علامه طباطبایی «رحمه الله» تفسیر می فرماید:

«یعنی انسان را از راه دین داری به گمراهی می کشانده.»

از دیگر حیل‌های شیطان این که عبادات و اعمال انسان‌ها را برایشان زینت می دهد. اگر برای کسی عباداتش دلپسند شود و نه خدا، از خدا باز می ماند، دیگر متوجه خدا نیست، متوجه عباداتش است. شیطان در صراط مستقیم خدا می نشیند و می گوید: هر کاری می خواهی بکن، هر چقدر می خواهی عبادت کن، ولی توجه به توحید را از ما می گیرد، به کثرت‌ها مشغولمان می کند. شکل حیل‌هایش فرق می کند. همان‌طور که آدم را به شجره مشغول کرد. حالا نمونه می دهد: که یک نمونه نزدیک شدن آدم به درخت، همین توجه به ظاهر عبادات و کثرت عبادات است و از خدای احد باز ماندن. آخر بنا بود من در عبادات قصه دوری خود از خدا را با خدا در میان بگذارم.

مراد من ز نماز این بود که در خلوت حدیث درد و فراق تو با تو بگذارم بنا نبود مشغول خود نماز شوم، بنا بود مشغول خدا شوم و فرمود: «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي» نماز را قیام کن تا یاد من در قلب تو بماند، ولی شیطان ما را مشغول خود عبادات می کند. در این قسمت از آیه رهنمود خوبی به دست می آید و آن این که باید راهی بیندیشیم که دائماً توجه قلب ما به سوی حق باشد و این درس را در نماز تمرین کنیم و در بیرون از نماز حفظ نماییم. دائم سعی کنیم توجه خود به احد را از طریق کلمات نماز در قلب خود نگهداریم و قلب را در رابطه با حق، در یک حالت وحدانی نگهداریم که در این صورت آسرار عالم وجود در قلب ظاهر شود. گفت:

از درون خویش این آوازه‌ها منع کن تا کشف گردد رازها



اگر بفهمیم حفظ قلب در حالت وحدانی چه برکات فوق العاده‌ای دارد، همه همت خود را برای آن خرج می‌کنیم و کار شیطان هم بیش از این نیست که ما را مشغول ظاهر عبادات کند، ولی اگر بخواهیم کلمات خود نماز، ما را متوجه احد می‌کند و از دام شیطان رها می‌شویم. بعد آیه ادامه می‌دهد: «وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ» شیطان گفت: و از طرف چپ آنها به سوی آنها می‌آیم. یعنی یکی از راه‌های شیطان که شما را از توجه به احد باز می‌دارد، این است که شخصیت شما را از طرف چپ مشغول می‌کند که فرموده‌اند: «از چپ او را می‌گیرد»، یعنی از راه بی‌دینی و فحشاء او را از صراط مستقیم گمراه می‌کند. چون انسان ابعادی دارد که اگر به شیطان اجازه بدهد آنها را تحریک کند، کار انسان به معصیت کشیده می‌شود. آری انسان ابعاد دنیایی دارد، که عبارت باشد از شهوت، نیاز به خانه و غذا و امثال این‌ها، ولی باید مواظب باشد این نیازها دست شیطان نیفتد، بلکه تحت حکم شریعت باشد و در محدوده شریعت آنها را برآورده کند.

سپس در ادامه آیه هست که: «وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ» شیطان به خداوند می‌گوید: با این چهار روش طوری کار خود را جلو می‌برم که اکثر بندگانت را شاکر نمی‌یابی. مثنی و روش شیطان این است که نمی‌گذارد انسان در نعمت، مُنعم را ببیند. شاکر یعنی کسی که در نعمت، منعم را ببیند. می‌گوید: نمی‌گذارم چشمشان به خدا باشد، چشم‌ها را به نعمت‌ها می‌اندازد، و این حیلۀ عجیبی است. اگر گفتید عجب غذای خوبی که ما را سیر کرد، این دیگر شکر نیست. این چشم انداختن به نعمت است. اگر انسان گفت لطف خدا بود که امروز رزق ما را این طور رسانید، این چشم انداختن به خدا است، و اگر کسی تماماً در نعمت، منعم را دید این مخلص است. پس در واقع شیطان گفت: ای خدا! با این نقشه‌هایی که برای انسان‌ها می‌کشم، چهار طرف شخصیت آنها را اشغال می‌کنم و اکثر بندگانت را «مخلص» نمی‌یابی.

علامه طباطبایی «رحمة الله علیه» می‌فرماید:

«شاکر یعنی آن‌که با هر نعمتی طوری برخوردار می‌کند که نشان دهد از ناحیه خدا است و همواره باید به یاد خدا باشد و در نتیجه برای خود چیزی نمی‌گذارد، بلکه همه خودیت را در خود فرو نشانده و لذا خدا او را برای خود «مخلص» کرده است.»



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

انسان مخلص چون همه چیز خود را برای خدا خالص کرده است، می فهمد همه نعمت‌ها لطف خدا است و خدا هم او را برای خودش خالص کرده است. در ابتدا او قلب خود را متوجه منعم می کند تا در همه چیز خدا را ببیند، یعنی توجه به خودش را نخواهد، از صفت خودخواهی اش فاصله می گیرد، فقط خدا و حکم خدا را بخواند یعنی مخلص می شود، آنگاه خداوند این انسان را مخصوص بارگاه خودش قرار می دهد. خداوند یک لطف و نظر خاص نسبت به او می اندازد، و تمام امور او را به عهده می گیرد، چون او همه چیز را به خدا دید و به خدا واگذار کرده است. به این قاعده دقت بفرمایید و یک امتحانی هم بکنید، یک جوان بسیجی مخلص پشت تانک آمریکایی هم که بنشیند و به سمت دشمن شلیک کند، هیچ وقت به جهت مجز بودن آن وسیله نمی گوید چه آمریکای خوبی، می گوید الحمدلله که توانستم بر دشمن خدا پیروز شوم. ولی انسانی که اهل دنیا است اگر شیر آب را باز کند تا آب بردارد می گوید زنده باد تمدن غرب، اگر غربی‌ها نبودند ما بدبخت می شدیم. عموماً اهل ایمان خدا را در حادثه‌ها می بینند و برعکس، عموماً اهل کفر فقط حادثه‌ها را می بینند.

محمی‌الدین ابن عربی در باب شانزدهم فتوحات مکیه در توضیح ابزارهای شیطان و نقش این جهات چهارگانه در سیر و سلوک چنین می گوید:

«جهات چهارگانه‌ای که شیطان از آن جهات به انسان وارد می‌شود جهات سیفلی هستند و انسان از عالم سیفل است و انسان را جز از طریق منازلی که با شیطان تناسب دارد نمی‌تواند گمراه کند، و انسان دستور دارد که از طریق این جهات چهارگانه با او مقابله کند و این جهات را سنگربندی کرده، و آن‌گونه که شرع به او دستور داده سنگرگیری کند تا شیطان راهی برای دخول بر انسان نیابد. پس اگر شیطان از جلوی تو آمد و او را راندی، برایت از علوم نور آشکار می‌گردد و این لطف خدا است چون در مقابل میل خود، حکم خدا را پذیرفتی، و علوم نور یا حالت کشفی دارد و یا برهانی و از این طریق شبهات گمراه کننده در وجود حق و توحید او و اسماء و اعمالش دفع می‌شود. و اگر شیطان از پشت سر بیاید، و آن هنگامی است که تو را بدان می‌خواند تا آنچه را نمی‌دانی به خدا نسبت دهی و ادعای نبوت و رسالت کنی و بالاخره تو را به آنچه شریعت الهی نهی کرده فرمان می‌دهد که این عمل بر عکس عمل فرشته است که تو را به عمل به شریعت می‌خواند، حال اگر شیطان را از پشت سر راندی، علوم صدق و منازلتش برایت آشکار می‌شود که همان مقعد صدق است در نزد



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

ملیک مقتدر. ^۴ زیرا اقتدار با صدق مناسبت دارد چون صدق به معنی قوی است و گفته می‌شود: «رَمَحُ صَدَق»، یعنی نیزه محکم و قوی. و چون قوت، صفت این صادق است، این انسان بر نفس خویش قوی گشته و به آنچه ندارد زینت پیدا نمی‌کند و خود را به دروغ به آن آرایش نمی‌دهد و در کردار و گفتارش ملتزم حق و حقیقت است، خداوند او را نزد پادشاه مقتدر نشانید، یعنی او را بر قوه و نیروی الهی آگاه می‌سازد و همه این‌ها به جهت مخالفت شیطان است از ناحیه پشت، به طوری که دیگر نیروی وهم در او مؤثر نیستند و خالص برای پروردگارش باشد. و اگر شیطان از جانب راست آمد، بر او قوی شده و دفاعش خواهی کرد، زیرا اگر او از این جهت که موصوف به قوه است به سراغت بیاید، او آمده تا ایمان و یقینت را ضعیف سازد و شبهاتی چند در دلایل اثبات مکاشفات بر تو القا نماید، زیرا او را در هر کشفی امری و کاری است و خدای تعالی تو را بر آن آگاهی بخشیده، یعنی امری از عالم خیال است که آن را برایت برقرار ساخته و آن مشابه حال خودت است که تو در وقت خویش در آن حال می‌باشی. بنابراین اگر تو را علمی قوی نباشد تا به وسیله آن بین آنچه را که حق برایت می‌آورد و بین آنچه را که برایت به صورت خیال در می‌آورد جدا سازی، کار بر تو مشتبه می‌گردد. و اگر شیطان از جانب چپ آید و بخواهد تو را به شبهات تعطیل و یا وجود شریک برای خداوند در الوهیتش اندازه، و تو او را راندی، خداوند تو را به واسطه دلایل اثبات توحید و علم نظری قوت بخشد. زیرا پشت سر، خاص معطلانی است که معتقدند بشر قدرت فهم خیال را ندارد و چپ؛ خاص شرک، و راست؛ خاص ضعف، و جلو؛ خاص شک و تردید در حواس که از سوفسطائیان است می‌باشد. پس با مخالفت با شیطان در همه ابعاد چهارگانه، انوار الهی مخصوص هر بعد نصیب انسان خواهد شد.^۵

۴- سوره قمر، آیه ۵۵.

۵- ترجمه فتوحات مکیه، محمد خواجوی، مجلد باب ۵، تا ۲۴، ص ۲۲۳ به بعد.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

جایگاه تفکر شیطانی در عالم

در ادامه آیه خداوند می‌فرماید: «قَالَ أَخْرِجْ مِنْهَا مَذْمُومًا مَذْحُورًا لَعَنَّ تَبِعَكَ مِنْهُمْ لِأَمْسَانٍ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ»؛

ای شیطان با این خصوصیات که تو داری از این مقام خارج شو.

علامه طباطبایی «رحمة الله» می‌فرماید:

«از بهشت با این عیب و خفت که همراه برده‌ای خارج شو که این خفت و عیب برای همه

پیروان تو تا ابد هست و جهنم را از همه شما، یعنی از تو و پیروانت پر می‌کنم».

خداوند با این خصوصیات که برای شیطان نقل می‌فرماید که او قابل نکوهش و خوار و سرافکننده است، «مَذْمُومًا مَذْحُورًا» است، ما را متوجه جایگاه شیطان در عالم می‌نماید و این که او همواره در هر حرکتی معیوب و مورد تنفر است. و چون شیطان به هر کس نزدیک شود صفات خود را به او می‌دهد. می‌فرماید: هر کس از تو پیروی کند حتماً همه آن‌ها را در جهنم قرار می‌دهم. چون با پیروی از شیطان گرفتار دنیا می‌شوند و دلشان مشغول دنیا می‌گردد و از طرفی باطن و صورت غیبی دنیا، جهنم است و لذا عملاً با پیروی از شیطان، جهنم را انتخاب کرده‌اند، اگر کسی از شیطان پیروی کرد، از دنیا بالاتر نمی‌آید بلکه مقامش مقام پست دنیایی می‌شود و دلش را دنیا می‌رباید. مثلاً وقتی شما بر اساس تحریک شیطان غیبت مؤمنی را انجام دادید، آرام آرام حب دنیا در شما رشد می‌کند و لذا در جهنم مستقر می‌شوید بقیه عوامل حب دنیا و سیر به سوی جهنم نیز از همین نمونه است.

در آیه ۱۹ سوره اعراف می‌فرماید:

«وَيَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ».

علامه «رحمة الله» در تفسیر این آیه می‌فرماید:

۶- «مذموم» یعنی معیوب، و «مذحور» از دحیر، یعنی رانده شده به خواری.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

«ای آدم! تو و همسرت در جنت سکنی گزینید و هر چه می خواهید بخورید و به این شجره نزدیک نشوید که از ظالمین می شوید و به نفس خود ظلم خواهید کرد و دچار سختی در زندگی می گردید».

شیطان از طریق امر به سجده بر آدم، در امتحان واقع شد و بد امتحان داد و فرصتی هم که به او دادند بد استفاده کرد و لذا از مقام ملائکه خارج شد و در بهشت اولیه فرصت گمراهی آدم را پیدا کرد و به عنوان یک عنصر فعال شروع کرد به شیطنت کردن و گمراه نمودن، در عینی که «مَذْذُوم» و «مَذْخُور» بود و هست.

نقش شیطان در ظهور نقص های غیر قابل اعتنا

در آیه ۲۰ می فرماید:

«فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوْءَاتِهِمَا وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَتَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ»^۷.

پس شیطان آن ها را وسوسه کرد برای آن چیزی که پوشیده بود از آنها و گفت: پروردگارتان، شما را از این درخت نهی نکرد، مگر از این جهت که مبادا فرشته شوید یا از کسانی باشید که جاودانه در این زندگی بهشتی هستید.

این که می فرماید: شیطان در همان بهشت وسوسه را شروع کرد، و با توجه به این که وسوسه در مرتبه خیال است، می فهمیم که در آنجا مقام، مقام خیال هم بوده است. چرا که در مقام عقل، وسوسه محقق نمی شود. در جسم هم که وسوسه معنا نمی دهد. شما اگر دلتان یک غذایی را بخواهد اول تصور خوردن آن غذا شما را تحریک می کند و بعد معده شما ترشحات لازم را انجام می دهد و بدن شما طلب آن چیز را می نماید. می فرماید: شیطان آن دو را وسوسه کرد تا برای آن دو، آن چیزی از عیوبشان که پوشیده بود، آشکار شود. پس کار شیطان در بهشت مشخص بود و آن این که «لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوْءَاتِهِمَا» تا آنچه از عیب ها برای آن ها پوشیده بود را آشکار کند. یعنی آدم و حوا در آن بهشت نقص ها و عیب هایی دارند

۷ - سوات، جمع سونه یعنی عضوی که انسان از برهنه کردن آن شرم دارد. موارات یعنی پوشاندن در پس پرده.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

که در آن مقام به جهت عدم توجه نظر به آن عیوب ندارند. حالا آن عیب‌ها چه چیزی است که شیطان تلاش می‌کند آن‌ها را عمده و آشکار کند؟ آیا همان میل به لذات دنیایی و میل به طبیعت که در آن جا اهمیتی نداشت، نیست؟ مگر شیطان برای اهداف خود تلاش نکرد که آدم به شجره نزدیک شود، و مگر روشن نشد که شجره همان طبیعت و کثرت است؟ آیا نمی‌خواهد بگوید که انسان اگر به میل‌های طبیعی نظر کرد و از مقامات عالی‌ه منصرف شد، زشتی‌ها و عیب‌های خاصی که مخصوص میل به زندگی دنیایی است، برایش آشکار می‌شود؟ البته این نکته جای دقت بسیار دارد. و باید برای فهم آن در امثال این آیات تدبّر نمود. چون بحث بر سر این است که این چه عیب‌هایی است که آدم و حوا در بهشت دارند و متوجه نیستند ولی با تلاش شیطان و نزدیکی به شجره برای آن‌ها آشکار می‌شود.

یک وقت است شما در یک حال خوش معنوی هستید. مثلاً مدتی است روزه گرفته‌اید، اهل سجده و عبادت شده‌اید. آیا حالا شما میل به جنس مخالف دارید یا نه؟ دارید ولی نظر به آن ندارید، یعنی برایتان آشکار نیست، نه این که در شما این میل موجود نیست، بلکه آشکار نیست. شیطان کارش این است که این نوع میل‌ها را آشکار کند. چه موقعی آشکار می‌شود؟ وقتی بُعد دنیایی ما را تحریک کند، همچنان که قرآن از قول شیطان فرمود: که از جنبهٔ چپ انسان‌ها آنها را می‌گیرم «عَنْ شَمَائِلِهِمْ». این تحریک جنبه چپ انسان‌ها را همچنان ادامه می‌دهد تا یک مرتبه انسان‌ها این نقص‌ها را روی خود می‌بینند و تمام کارشان برطرف کردن همین نیازها می‌شود.

اگر کسی نظر به نقص‌های دنیایی‌اش بیندازد، از مقامات معنوی‌اش محروم می‌شود. فرمود: وسوسه شیطان برای این است که: «لِيُبْدِيَ لَهُمَا» آشکار کند برای آن‌ها «مَا وُورِيَ عَنْهُمَا» آن چیزهایی که برای آن‌ها پنهان بود. چه چیز در آن عالم برای آن‌ها پنهان بود؟ «مِنْ سَوَاءٍ أَنَّهُمَا» معایشان. یک آدم لایبالی پست عیاش چه چیز برایش پنهان است؟ ابعاد معنوی و نورانی‌اش. آن ابعاد در او هست، ولی او آنها را نمی‌بیند. حقایقی که مربوط به بندگی او با خدا است، برایش پنهان است. چه چیز برایش آشکار است؟ بُعدهای زشتش که او را به دنیا و به طبیعت وصل می‌کند.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

شرایط آدم در آن مقام بهشتی این بود که به عالم معنا نظر داشت، و در آن مقام میل‌های طبیعی، میل‌های لذت‌بخش دنیایی، میل‌های جزئی شهویه، این‌ها پنهان بود. به همین جهت داریم که عمل جنسی در زمین برای آدم علیه السلام و همسرش شروع شد و صاحب فرزند شدند. در هر صورت خداوند به آدم و آدمیت فرمود: در بهشت نعمت‌های فراوانی هست که می‌توانی از آنها استفاده کنی، فقط در آن مقام، هوس نزدیکی به طبیعت یعنی نزدیکی به شجره را نداشته باش - درست همان چیزی که محل ورود شیطان در زندگی انسان‌ها است - خداوند حساب نیازهای حقیقی آدم را کرده‌است، و آنچه را هم که نهی فرموده، راه ورود شیطان است و نه نیاز حقیقی آدم.

نهایت وعده‌های شیطانی

بعد از آن که قرآن فرمود: شیطان آن دو را وسوسه نمود تا آنچه از نقص‌ها و عیوب که بر آن‌ها پنهان بود نمایان سازد. خداوند می‌فرماید:

«وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنِ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَتَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنْ الْخَالِدِينَ»^۸

شیطان گفت: پروردگار شما، شما را از این درخت نهی نکرد به این جهت که نمی‌خواست شما فرشته شوید و یا در این بهشت جزء کسانی باشید که جاودانه‌اند.

چنانچه ملاحظه می‌فرمایید؛ شیطان درست نهی خدا را به شکل وارونه و غلط برای آن‌ها تفسیر و تحلیل کرد. گفت: اصلاً پروردگارتان، شما را از این شجره بدان جهت محروم کرد، که اگر به آن شجره نزدیک شوید، مَلَك می‌شوید. و لذات ملکی و ادراک‌های معنوی نصیب شما می‌شود و خدا خواسته است که شما از آن‌ها محروم شوید، حالا شما هم اگر آن‌جا بودید چه کاری می‌کردید؟ کدام یک از شما نمی‌خواهید مَلَك شوید؟ مسلّم همه آدم‌ها چنین لذات معنوی را می‌خواهند. شیطان هم درست روی همان میلی دست گذاشت که همه به دنبالش هستند. ملاحظه کنید که شیطان نمی‌آید میل جدید بیافریند، بلکه دست روی گرایش‌های عالی

۸- سوره اعراف، آیه ۲۰.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

ما می‌گذارد، ولی از آن طریق، میل‌های فاسد و اعمال زشت ایجاد می‌کند. این‌که آدم و آدم‌ها می‌خواهند ملک شوند و در مقامات معنوی جاودانه بمانند چیزی است که مطلوب همه است ولی باید متوجه باشید از طریق نزدیکی به شجره ممنوعه‌ای که خداوند ما را از آن منع کرده مسلم به چنین مقصدی نمی‌رسیم. شیطان نمی‌گذارد معنی حرام‌های پروردگار برای آدم و آدم‌زاده‌ها درست روشن شود.

مسلم است که آدم مایل است نگاهش ملکی شود و بتواند عالم غیب را ببیند و لذتش ملکی گردد، یعنی با ذکر «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» به لذت برسد. و شیطان گفت: این‌که نزدیکی به شجره را حرام کرده، به این علت است که شما از طریق نزدیکی به آن در این حالت خوش بهشتی جاودانه می‌شوید. عین دکان‌های عرفانی که مدعیان عرفان دوری از معارف اسلامی به مردم وعده می‌دهند، که بدون رعایت حرام و حلال خدا می‌خواهند مردم را به احوالات و مقامات عرفانی برسانند. از دیگر نکاتی که شیطان برای منحرف کردن آن‌ها از نهی خدا پیش کشید این بود که گفت: «أَوْ تَكُونُوا مِنَ الْخَالِدِينَ» با دستور نزدیک‌نشدن به این درخت خداوند نمی‌خواست که شما ابدی این‌جا باشید. ملاحظه کنید، درست عکس موضوع را مطرح کرد. خداوند با منع نزدیکی به سوی شجره، می‌خواهد انسان در حالت خوش معنوی جاودانه بماند و نزدیکی به شجره انسان را از آن حالت بیرون می‌کند، حالا شیطان آمده یک دکان مقابل دستور خدا باز کرده که اگر به شجره نزدیک شوید، جاودانه می‌شوید، در حالی که آدم با پیروی از دستور خدا به همان چیزی که می‌خواست، می‌رسید، ولی دستور خدا را رها کرد و دستور شیطان را گرفت، تا به آنچه می‌خواهد برسد. ولی درست با آنچه از آن فرار می‌کرد، روبه‌رو شد؛ این یک قاعده کلی است که با رعایت حرام و حلال خدا به آنچه می‌خواهیم، می‌رسیم هرچند شیطان ما را مأیوس از رسیدن می‌کند و با پیروی از شیطان به آنچه می‌خواهیم، نمی‌رسیم هرچند شیطان دائماً ما را در آن اعمال امیدوار نگه می‌دارد.

عامل روبه‌رویی با آنچه نمی‌خواهیم

همیشه اهل دنیا با دست‌دادن به شیطان، درست با چیزی روبه‌رو می‌شوند که می‌خواهند از آن فرار کنند، و اهل دین با پیروی از دستورات خدا و رعایت حرام و حلال خدا، با چیزی



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

روبه‌رو می‌شوند که به دنبال آن بودند. فقط شیطان این وسط موضوع را وارونه می‌کند. به حضرت ابراهیم علیه السلام می‌گوید: «فرزند جوانت را چرا می‌کشی؟ مگر چه گناهی کرده است، مگر می‌شود خدا چنین دستوری داده باشد؟ حتماً اشتباه شنیده‌ای.» دائم طوری راه توجیه حکم خدا را پیش می‌کشد که انسان از انجام او امر الهی کوتاه بیاید. در صورتی که حضرت ابراهیم علیه السلام با اراده به کشتن فرزند جوانش، براساس حکم خدا، فرزندش را حفظ کرد. چون حرف خدا را شنید، به آنچه می‌خواست رسید. دلش نمی‌خواست فرزندش کشته شود، می‌خواست فرزندش برایش بماند، حرف خدا را شنید و لذا فرزندش برایش ماند. راه ماندن حضرت اسماعیل برای حضرت ابراهیم علیه السلام همین راهی بود که خدا به حضرت ابراهیم علیه السلام دستور داد، چون می‌خواست ابراهیم علیه السلام به حوائجش برسد. همین طور که به شما می‌گوید: برای حفظ دین باید راحتی و خوشی و آبرویت را هم بدهی. و اتفاقاً از همین طریق راحتی و خوشی و آبرویت را حفظ می‌کند و شیطان می‌گوید: حرف‌های خدا را نپذیر و گرنه زندگی برایت سخت می‌شود. و اگر کسی حکم خدا را پشت سر انداخت و توجیه شیطان را عمل کرد، به همان چیزی می‌رسد که می‌خواست از آن فرار کند. نمونه‌اش را هم در دنیا زیاد دارید. اگر حضرت ابراهیم علیه السلام حرف خدا را نشنیده بود، یا فرزندش برایش نمی‌ماند و یا خودش یک انسان یاغی می‌شد، و در آن صورت نه آن ماندن به درد می‌خورد و نه آن فرزند داشتن. یا این که حضرت ابراهیم علیه السلام نعوذ بالله، و فرزندش هردو عصیانگر می‌شدند. آن وقت دو تا عصیانگر با هم نمی‌ساختند. یا فرزندش خوب می‌شد و حضرت عصیانگر بود که باز با هم نمی‌ساختند. یعنی تنها یک راه بود که در آن راه همه نتایجی که دنبال می‌کردند یافت می‌شد، و آن تبعیت از حکم خدا و بی‌اعتنایی به وسوسه‌های شیطان بود، شیطانی که می‌خواهد تابعیت ما را از حکم خدا ضعیف کند.

همیشه این طور است که شیطان از طریق آنچه که شما می‌طلبید، شما را به سوی آنچه نمی‌طلبید نزدیک می‌کند. این یک قاعده است و عکس آن این طور است که خدا شما را به سوی آنچه می‌طلبید از طریق آنچه ظاهراً نمی‌پسندید، می‌کشاند که همان قاعده «... وَ عَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ عَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَ هُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

تَعْلُمُونَ»^۹ چه بسیار که شما به کاری مایل نیستید و آن به نفع شما است. گاهی خدا می گوید بلند شو نماز شب بخوان، ممکن است برای آدم سنگین باشد. شیطان می گوید: اگر نماز شب بخوانید، فردا کار و زندگی تان را نمی توانید درست انجام دهید، شما را دعوت به استراحت می کند تا فردا سرحال و با نشاط باشید و شما را می خواباند. حالا مسلّم است انسانی که حرف شیطان را بشنود، فردا هم حرف شیطان را می شنود و در نتیجه این انسان در فردای خود هم به پیوچی می رسد و روزگارش می شود روزگاری در دست شیطان، در دست دشمن قسم خورده اش، حالا آیا این دشمن به کسی رحم می کند؟

اتفاقاً اگر سختی های ظاهری را که در حکم خداوند به چشم می خورده، تحمل کنید مثلاً سختی نماز شب را بپذیرید. فردا درست به آنچه می خواستید برسید و شیطان شما را نگران کرده بود که ممکن است از آن محروم شوید، می رسید. شما باورتان نمی آید، وضو گرفتن و دائم الوضو بودن که کاری است بسیار آسان، آن را آنچنان سخت می کند که بعضی ها توفیق این کار به این آسانی را ندارند. حالا ریشه این بی توفیقی در سختی دائم الوضو بودن که نیست، ریشه اش در القاء شیطان است. فرمایش امام معصوم علیه السلام است که «اگر وضو نگرفته از خانه خارج شدید و به حوائج خود نرسیدید، خود را ملامت کنید» یعنی عدم موفقیت به عهده خودتان است و غیر خود را مقصر ندانید. در روایت دیگر می فرمایند: «اگر در زندگی با وضو بودید، خداوند کارتان را به عهده می گیرد» این نقش یک وضو است به عنوان یک دستور ساده پروردگارتان. ابتدا شیطان طوری وسوسه می کند که فکر کنید این وعده ها دروغ است. اگر موفق نشد و در جواب او گفتید؛ سخن امام معصوم است، سعی می کند ارزش کار را پایین بیاورد. می گوید: مگر یک وضو گرفتن چقدر سخت است؟ نیم دقیقه طول می کشد. مگر می شود برای یک کار نیم دقیقه ای این همه برکت گذاشته باشند؟ در حالی که ارزش کار در اعتماد به قول خدا نهفته است. برای همین هم شما می بینید خیلی ها موفق به آن نمی شوند.



آری شیطان سعی دارد طوری حکم خدا را توجیه کند که انسان از آن منصرف شود. حالا چون منطقش ضعیف است و دلیل هم برای کار خود ندارد، قسم را چاشنی حرفش می‌کند. به فرمایش علامه طباطبائی «رحمة الله علیه»:

«ابلیس مثل آتش است که با تماس با هر که خواست او را گمراه کند و او هم پذیرا بود، اثر می‌گذارد و با تماس با شعور انسانی و تفکر حیوانی او، کار خود را می‌کند، و برای شدت تأثیر، خود را در لباس دوست معرفی می‌کند».

در آیه ۲۱ سوره اعراف هست که: «وَقَاتِلْهُمْ إِنِّي لَكُمْ لِمَنِ النَّاصِحِينَ» یعنی ابلیس برای آن دو قسم‌های غلاظ و شداد خورد که من خیرخواه شما هستم. جایی که منطق نداشت با قسم خوردن بر حرف خود اصرار کرد. عموماً شیاطین اعم از جنی و انسی دلیل روشنگر ندارند و لذا اصرار دارند. بیایید امتحان کنید و به آدم‌هایی که ما را دعوت به بدی می‌کنند، بگویید به چه دلیل؟ می‌بینید رسوا می‌شوند و به همین جهت است که اگر آدم اهل دلیل باشد و بی‌دلیل کاری را انجام ندهد و سخنی را نپذیرد، شیطان در وسوسه‌گری‌اش رسوا می‌شود. عموماً یا با اطلاعات دروغ ما را از مسئله حقیقی منحرف می‌کنند یا بر موضوع غلط و غیر واقعی اصرار می‌ورزند و همین‌طور آن را می‌گویند و تکرار و تبلیغ می‌کنند، که رمز ماندگاری شما چنین و چنان است، و درست ما را به بی‌ثمری و اضمحلال می‌کشاند. پس، روش شیطان با هر عنوانی که باشد، به اضمحلال و عدم جاودانی در مقامات معنوی ختم می‌شود و برعکس پیروی از شیطان، هر چه بهتر حکم خدا عمل شود ماندگاری در مقامات معنوی بیشتر خواهد بود.

سیاق آیه نشان می‌دهد که گویا شیطان می‌گوید: به جان خودم من به نفع شما می‌گویم. یعنی قسم می‌خورد که من برای شما اهل خیر هستم. این هم شد از جمله روش‌های شیطان، که یکی از آن روش‌ها «تأکید» است. ما در روایت داریم که منافق کارش تأکید یا اَلْحَاح است و مؤمن کارش تذکر است. شما امتحان کنید؛ مثلاً کسی می‌آید شما را دعوت به یک جلسه می‌کند، اگر در حد تذکر و اطلاع‌رسانی است که خوب است، ولی می‌بینید اصرار دارد که حتماً بیایید. این نشان می‌دهد که مشکل دارد. به هر حال قرآن می‌فرماید: شیطان پس از آن قسم‌های غلاظ و شداد آن‌ها را فریب داد.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

شیطان و توجه دادن به نیازهای پست

«فَدَلَاهُمَا بِغُرُورٍ ۱۱ فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ ۱۲
عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَنَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَنْ تِلْكَ الشَّجَرَةِ وَأَقُلَّ
لَكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ ۱۳»

پس شیطان با غرور و اظهار خیرخواهی، حيله گرانه سقوطشان داد، و چون از درخت چشیدند آنچه می خواستند پنهان کنند برایشان آشکار شد و لذا جمع آوری برگ های بهشت را - برای این که به خود بگیرند - شروع کردند، خداوند از دور ندا کرد - زیرا دیگر از مقام قرب خارج شده بودند، قبلاً فرمود: «هذِهِ الشَّجَرَةُ» چون نزدیک بودند - آری از دور ندا داد، مگر من شما را از آن درخت نهی نکردم؟ آیا من به شما نگفتم شیطان دشمن صریح و روشن شماست. پس شیطان با دروغ و قسم آن ها را فریب داد و پایین کشید.

با حبّ دنیا نظرشان را به پایین انداخت. وجه تعلّقشان را دنیا قرار داد، حالا که باید انسان وجه تعلقی داشته باشد - چون عین نیاز است - شیطان آن وجه تعلّق را دنیا قرار داد و لذا دنیا را جهت اقناع آن وجه تعلّق برای آن ها زیبا نمایاند. چون بالاخره انسان دلش را باید به جایی بند کند، شیطان آن دل را به دنیا بند می کند و انسان بنده دنیا می شود، و دلی که باید به احد بند می شد، با وسوسه و تکرار و دائم توجه دادن به دنیا، به شجره و کثرت بند شد؛ لذا فرمود: «فَدَلَاهُمَا بِغُرُورٍ» یعنی زیرپایشان را با اظهار خیرخواهی و دروغ، خالی کرد تا از مقام اصلی شان سقوط کنند و لذا از آنچه باید فرار می کردند، به آن نزدیک شدند و به آن علاقه مند گشتند و در نتیجه «فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ» همین که از شجره چشیدند، عیوبشان آشکار شد - هنوز به خوردن هم نرسید - چون اصلاً دنیا را نمی شود خورد، فقط می شود چشید. شما کودکی را

۱۰ - تدلیه: نزدیک کردن، رساندن.

۱۱ - غرور: اظهار خیرخواهی کردن و نهان داشتن قصد سوء.

۱۲ - خصف: جمع کردن.

۱۳ - سوره اعراف، آیه ۲۲.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

می‌چشید، جوانی را می‌چشید. آن‌ها را که نمی‌خورید که جزء وجود شما شود، بلکه آن‌ها را می‌چشید، برای همین هم باز شما، خودتان هستید و از کودکی و جوانی عبور می‌کنید. مثلاً بنده وقتی این فرش را دوست داشته باشم جزء وجود نمی‌شود، فقط برایم یک خوشی و خیالات به وجود می‌آورد. اگر این فرش پیش شما باشد یک تصویری دارم که مال من نیست، اما پیش من که باشد یک تصویری برایم هست که پیش شما نیست و در نتیجه مال من است و این یعنی چشیدن. می‌فرماید: «فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ» وقتی که شجره را چشیدند، یعنی نظر به دنیا انداختند «بَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا» خیلی عجیب است می‌فرماید: قسمت‌های پست آن‌ها برایشان جلوه کرد، نیازهای پست برایشان رخ نمود، نقص‌هایشان که باید در مورد آن فکری نکنند ظاهر شد. تا قبل از این واقعه، این نیازها بود، ولی زیر پرتو لطف پروردگار، خودبه‌خود رفع می‌شد، خداوند شرایط رفع آن را خودبه‌خود فراهم کرده بود، کار آن‌ها نظر به بالاتر از این‌ها بود. ولی آن‌ها خودشان هم خواستند تقلایی بکنند تا خودی نشان دهند، و لذا همه چیز عوض شد، گرفتار جمع‌آوری وسایلی شدند که به کمک آن وسایل رفع نیازهای مادی و پست خود را به عهده گیرند. به گفته مولوی:

طفل تا گیرا و تا پویا نبود مرکبش جز گردن بابا نبود
چون فضولی کرد و دست‌وپا نمود در عناق‌تاد و در کور و کبود
همین که خواست خودش باشد و خودی نشان داد، حالا پدرش او را به زمین گذاشت که برو هرکاری می‌خواهی بکن، حالا به چه کنم چه کنم افتاد. در ادامه می‌گوید:

جان‌های خلق پیش از دست و پا می‌پریدند از وفا سوی صفا
که همان زندگی قبل از نزدیکی به شجره بود، ولی با نزدیکی به شجره و هیوطی که به همراه آورد، ما ماندیم و خودمان که از این به بعد باید مشکلاتمان را رفع کنیم. می‌گوید:
چون به امر اِهْبَطُوا بندی شدند حبس حرص و خشم و خرسندی شدند
آدم‌ها چون خود را از زیر پرتو نور پروردگارشان خارج کردند، تا خودشان با نزدیکی به شجره خود را سیر کنند، حرص‌ها و خشم و خوشحالی‌ها شروع شد، تا قبل از آن در یک حالت غنای به وجود حق بودند، و از این به بعد باید با دنیا غنی شوند و با دنیا خوشحال گردند.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

و این قصه هر روز انسان‌ها است که دائم به شجره نزدیک می‌شوند و دائم از بهشت خارج می‌گردند، مگر این‌که به توکل برگردند و خود را در پرتو نور پروردگارشان قرار دهند که: کارساز ما، به فکر کار ما است فکر ما در کار ما آزار ما است فرمود: چون به شجره نزدیک شدند، عیوبشان برایشان ظاهر شد و از آن عفت ذاتی خارج شدند. چون همه ما یک عفت ذاتی داریم و آن نعمت بزرگی است، نعمت موهبی خداست، عموماً شهوات در هر انسانی به جهت حیایی که دارد، پنهان است و آشکار نیست. هر انسانی ناخودآگاه حیائی نسبت به کارهای حرام دارد که به آن «عفت ذاتی» می‌گویند. حالا اگر انسان با پاره کردن آن عفت به میل‌های شهوانی که در او پنهان است، نزدیک شود این میل پنهان برایش جلوه می‌کند. و قبح آلوده شدن به آن برایش از بین می‌رود و از نزدیک شدن به آن خوشش می‌آید. درست است که انسان ساکن زمین از شهوتش زیر مدیریت عقل و شریعت می‌تواند بهره‌بردار ولی بحث مورد نظر این‌آیه خیلی عجیب‌تر از این حرف‌ها است. می‌گوید: شما اصلاً در زمین نبودید که میل به این چیزها داشته باشید، با زمینی شدن، این میل‌ها به وجود آمد حالا که ظاهر شد خداوند از طریق دستورات شرعی می‌گوید چگونه هدایتش کن و چگونه جهتش بده، می‌فرماید: با نزدیکی به شجره زشتی‌ها و نقص‌هایشان برایشان آشکار شد، میل به دنیا؛ زشتی‌ها و نقص‌های وجود انسان را برای انسان آشکار کرد. با آشکار شدن عیوب، وجه حیا آدمیت به خود آمد و لذا آدم و حوا شروع کردند به برگ جمع کردن. «وَطَفَقَا يَخْضِفَانِ عَلَيْنِهَا مِنْ وَرَقٍ» شروع کردند که برای خود برگ‌های برزخی آن عالم را جمع کنند. چون شما از عربانی خود، بدتان می‌آید و نسبت به آن کراهت دارید. ولی اگر شیطان به صحنه زندگی ما پا گذاشت، زشتی‌های ما نمایان می‌شود ولی از طرفی ما بعدی داریم که راضی به نمایش بدی‌هایمان نیست، به فکر چاره می‌افتیم.

شیطان شروع می‌کند به وسوسه که شما باید نشان بدهید که شخصیت مهمی هستید. حال همین که وسوسه شیطان شروع شد و انسان مطابق آن وسوسه عمل کرد، یک غمی در عمق جان آدمی ظاهر می‌شود و به فکر می‌افتد کاری کنید - چون حیا ذاتی دارید - البته اگر سریعاً به فکر چاره نیفتید، شیطان وسوسه را ادامه می‌دهد و آن وقت آن حیا ذاتی ضعیف می‌شود و آرام آرام انسان از خودنمایی و عربانی در همه امور خوشش می‌آید. یعنی میلش با میل شیطان



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

منطبق می‌شود و از میل ذاتی فطری خود جدا می‌گردد. خودنمایی یعنی توجه به غیر. یعنی توجه به عالم شجره و کثرت، در حالی که جهت اصلی و فطرت ما نظر به خداوند یعنی نظر به «وحدت» مقابل کثرت دارد و بیش از توجه به ظاهر به غیب و باطن عالم نظر دارد، کسی که با غیب عالم اُنس داشت بیشتر اهل آسرار و راز است.

حیاء؛ اقتضای آدمیت آدمها

ما آدمها؛ همچنان که آدم و حوا به شجره نزدیک شدند و یک نحوه خودنمایی به صحنه زندگی‌شان آمد، ولی نسبت به آن راضی نشدند و لذا به فکر چاره افتادند، اصل و بنیادمان بر همین اساس است. ما بر همان اساسی که آدم و حوا در بهشت عمل کردند می‌خواهیم عمل کنیم. پس اگر از ما پرسند چرا خود را می‌پوشانیم، باید بگوییم چون آدمیم، چون آدم و آدمیت به چنین کاری دست زدند.^{۱۴} حالا خودنمایی می‌کنیم یعنی به عملی دست می‌زنیم که آدمیت ما از آن راضی نیست. چون ما فرزند آدمیم و باید کاری کنیم که با اصل آدمیت خودمان در تضاد نباشد. ولی یک وقت است که می‌افتم در دنیای خودنمایی، یعنی زشت‌ترین کار برای ما مهم می‌شود. تمام تلاشمان این می‌شود که بیایم پشت دوربین تلویزیون تا همه ما

۱۴ - همچنان که در جلسه اول به عرض رسید؛ در کتاب جامع احادیث الشیعه ج ۲ ص ۲۸۲ داریم که «گروهی از یهود خدمت پیامبر خدا ﷺ رسیده و مسائلی چند را از حضرت پرسیدند. از جمله گفتند: یا محمد! برای ما بگو: این چهار عضو برای چه باید شستشو شود با این که از تمیزترین مواضع بدن به‌شمار می‌آید؟ پیامبر ﷺ فرمود: «شیطان آدم را وسوسه کرد، آدم به درختی که از آن نهی شده بود نزدیک شد، وقتی به آن نگریست آبرویش رفت، سپس ایستاد و به طرف درخت رفت - این نخستین گامی بود که به طرف گناه برداشته شد - سپس دست برد و از میوه درخت برگرفت و خورد. در این هنگام زبور و پوشش خود را از دست داد، دست بر سر گذاشت و گریست و چون خداوند عزوجل توبه او را پذیرفت، بر او و فرزندان او واجب کرد که همین اعضاء را بشویند، پس خداوند به او فرمان داد که چون به آن درخت نگریسته، روی خویش را بشوید، و چون با دو دست تناول کرده، آن دو را نیز تا آرنج شستشو دهد، و چون دست بر سر گذاشت فرمان به مسح سر داد و نیز امر به مسح دو پا فرمود. زیرا با آنها به‌سوی گناه رفت» (نقل از کتاب رازهای نماز از آیت‌الله جوادی آملی «حفظه الله» ص ۳۴).

چنانچه ملاحظه می‌کنید اولاً؛ قصه تمام زندگی دنیایی باید قصه آدمیت باشد که اصل حقیقی هرانسانی است. ثانیاً؛ تمام دستورات دین بر اساس باطنی است که در آدمیت ما محقق شده است، یعنی دستورات دینی، امور اعتباری جدای از امور نفس‌الامری نیست.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

را تماشا کنند، یعنی همه‌ای که کثرت‌اند و هیچی، ما را تماشا کنند تا قلب متوجه هیچی شده‌
ما، هیچ شود و گرفتار سرایی شویم که خیال آن را واقعی می‌داند و نه عقل. وقتی بشر گرفتار
این میل‌های دنیایی شد، آیا خدا دیگر او را رها می‌کند و از او قطع امید می‌نماید؟ آیا خداوند
انسان را در چنگال شیطان وامی‌گذارد؟ مسلم نه؛ یک سرورش غیبی بر فطرت و قلب او ندا
می‌زند، یک نسیمی از واردات قلبی به او تذکر می‌دهد که کجا داری می‌روی؟

ادامه آیه را ملاحظه کنید، می‌فرماید: «وَنَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَن تِلْكَ الشَّجَرَةِ»
پروردگارشان ندا داد، آیا من شما را از این شجره نهی نکردم؟ یعنی بعد از تعلق به دنیا و
گرفتار لذات آن شدن، باز با یک نور معنوی به قلبشان تنبه و تذکر می‌دهد. «وَأَقْبَل لُكْمًا إِنَّ
الشَّيْطَانَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُّبِينٌ» آیا نگفتم شیطان دشمن است آن هم دشمنی آشکار و شما به خوبی
می‌توانید دشمنی او را بفهمید. نگفتم شما بی‌دشمن نیستید، شما نباید هر میلی از میل‌هایتان را
تأیید کنید. بدون آن که ارزیابی کنید این میل از جنس وسوسه است یا از جنس گرایش
فطری. خداوند به بشر نهیب زد که مگر نفهمیدی که شیطان دشمن شما است. از این طریق به
همه بشریت یک شیطان‌شناسی تعلیم داده است و بعد هم آن‌ها را از پذیرش وسوسه‌های
شیطان نهی کرد.

هر کس بعد از هر گناهی در قلبش دو ندا دارد: یکی ندا به این که مگر من در ذات تو چنین
نکاشتم که این کار را نکن. نگاه کن به ذات بین این کار را دوست نمی‌داشتی، و ندای دیگر
این که مگر نگفتم که یک شیطانی هست که دشمن توست. به همین جهت است که انسان بعد
از هر گناه احساس ناامنی می‌کند، چون نهیب خدا در جانش به صدا در آمده است. خوشا به
حال آن‌هایی که به این نداها گوش فرا دادند تا از آدمیت فاصله نگیرند. آن وقت عموماً
انسان‌های بزرگ این‌جا، یعنی در حین ندا دادن خداوند، بیدار می‌شوند. ذات آدم یعنی
آدمیت، یعنی بیداری‌ای که بعد از رفتن در طبیعت در او به وجود آمده است. هر روز خداوند
در این طبیعت به آدمیت ما این دو ندا را سر می‌دهد، بلکه مثل آدم، جهت ما از نظر به طبیعت
به بهشت برگردد و ندا سر دهیم پروردگارا ما به خود ظلم کردیم.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

اقتضای آدمیت در مقابل گناه

«قَالَ رَبُّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ»^{۱۵}

آدم و همسرش در نهایت تصرع، تنها احتیاج دائمی شان به مغفرت را درخواست کردند، که پروردگارا ما به خود ستم کردیم و اگر با مغفرت خودت از ما نگذری و رحم نمایی، حتماً از زیان کاران خواهیم بود، و این چنین زبان به توبه گشودند.

گفتند: خدایا ما به خودمان ظلم کردیم. چطوری به خودمان ظلم کردیم؟ با چشیدن شجره و فرورفتن در طبیعت، میل به طبیعت مثل بیش از حد نیاز خوردن است، تمایل به غذا، عنان نیاز به غذا را از انسان می‌گیرد و لذت‌بردن از خوردن را مقصد انسان قرار می‌دهد. خودتان می‌دانید برای رفع نیاز به غذا گاهی چند لقمه کافی است ولی در میل به خوردن، نفس غذا خوردن مقصد قرار می‌گیرد و خوردن لقمه‌های پشت سر هم مطلوب می‌شود. بعد اگر به حالات خود دقت کنید و همان وقت بخواید عبادت کنید می‌بینید که قلبتان راه نمی‌افتد. این یعنی همان «ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا» که آن دو به خود آمدند، دیدند قلبشان دیگر سیر به سوی معنویات را از دست داده است و لذا ندا سر دادند که پروردگارا! ما به خود ظلم کردیم. یعنی این قصه؛ قصه هر روز ما است. پس میل به طبیعت، ظلم به خود است. و چون آن حقیقت آدمیت در آن‌ها بیدار است، عرض می‌کنند «وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ» خدایا! اگر ما را با نور خودت نپوشانی و ظلمت طبیعت، ما را گرفتار کند همه چیزمان را از دست می‌دهیم. کار صحیح - که مقتضای آدمیت هر کس است - همین کاری است که آدم و حوا کردند، و آن عبارت است از این که بعد از هر گرفتاری که با میل به طبیعت در ما ایجاد شد، از خدا بخوایم خدایا خودت آن را دفع کن. یعنی نگذاریم آن میل در ما نهادینه و ثابت شود و در شخصیت ما جای گیر گردد. اگر دل به طرف طبیعت می‌رود، دل‌کندن از طبیعت فراموشمان نشود. مثلاً هر وقت بیش از نیازمان و براساس میلمان غذا خوردیم، لاقلاً از این کار شاد نشویم و نگرانی از کارمان را با خدا در میان بگذاریم. خود این عمل آرام‌آرام، طبیعت‌گرایی ما را

۱۵ - سوره اعراف، آیه ۲۳.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

ضعیف و معنویت گرایی را در ما تقویت می کند. به عبارت دیگر؛ غم بودن در طبیعت را فراموش نکنیم تا طبیعت ما را نریاید.

گفتند: خدایا! «وَ إِنْ لَمْ تُغْفِرْ لَنَا» خدایا! اگر با غفران خود بر ما مرحمت نکنی و ما را زیر پوشش نورانیت کمال خودت از نقص های خودمان پاک نکنی «وَ تَرْحَمْنَا» و اگر، با دادن شعور و معارف دینی گناه شناسی و دوری از گناه، بر ما رحم نکنی «لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ» از خاسرین می شویم. «خاسر» یعنی کسی که تمام استعدادهایش تلف می شود، یعنی کسی که سراسر سرمایه اش نابود شود، یعنی اگر به ما رحم نکنی، تمام استعدادهای گرایش به معنویت از دستمان می رود. چون با طبیعت زندگی کردن و به آسمان معنویت فکر نکردن موجب می شود زندگی ما و اساس آن به کلی نابود شود. پس گرایش به طبیعت، با توبه و تقاضای غفران از خداوند، از تأثیر می افتد و زهرش کشیده می شود. و داستان یک انسان بیدار روی زمین همین است که وجهی از آدمیتش نزدیکی به شجره است، ولی وجهی از آن هم تقاضای غفران و ترحم از خداوند است و قصه آدمیت آدمها از جهتی گرایش به شجره طبیعت است. برای همین هم ائمه معصومین علیهم السلام هم در این دنیا می آمدند، نان می خوردند، کار می کردند و نکاح داشتند. ولی وجه دیگرشان را که توجه به عالم غیب بود کاملاً زنده و فعال نگه می داشتند تا جنبه گرایش به طبیعت جهت منفی برای آنها نداشته باشد.

حالا که آدمیت تو یعنی گرایش به طبیعت، و جنس آدم هم همین است که در طبیعت باشد، و تو در واقع با نزدیکی به شجره قصه زندگی زمینی خود را نشان دادی و به آن عمل کردی و وجه دیگر آدمیت تو هم توبه و طلب غفران است، معنی حضور در طبیعت را با همه خصوصیاتش که دارد، در آیه ۲۴ سوره اعراف چنین مطرح می فرماید:

«قَالَ اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ».

خداوند فرمود: همگی فرود آید، در حالی که بعضی شما بر بعضی دیگر دشمنی می کنید و در زمین برای شما در فرصتی محدود امکاناتی هست.

علامه طباطبایی رحمته الله در رابطه با این آیه می فرماید:

«خداوند خطاب به آدم و حوا و شیطان فرمود: از این مقام فرود آید، در حالی که در شرایطی قرار خواهید گرفت که نسبت به همدیگر دشمنی خواهید کرد. زیرا



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

دشمنی افراد بشر با همدیگر به خاطر اختلافی است که در طبیعت آنها هست مگر این که در زمین با قوانین الهی، زندگی کنند و لذا فرمود: تا زمانی که به زندگی دنیوی زنده‌اید، جایان زمین است و از زمین بهره می‌برید تا مدتی خاص».

گفتیم جایگاهی که آدمیت باید زندگی را شروع کند، دنیا است و خودش عملاً آن را با نزدیک شدن به شجره نشان داد. آیه می‌فرماید: «قَالَ اهْبِطُوا» خدا گفت از آن مقام فرود آیید. می‌دانید که این «قال» تکوینی است. مثل این است که حضرت حق به آب گفت روان بشود، یعنی ذات آب را به آب می‌دهد. این گفتن همان بودنش است. خداوند فرمود: «اهْبِطُوا» به سوی عالم جسمانی بروید و در نتیجه آن‌ها خود را در زمین یافتند. این چه نوع آمدن است؟ یک توجه و حضور است. یعنی در منظر خود، زمین و زندگی زمینی را یافتند. چطور یک عارف بدنش در دنیا است و خودش را در عالم ملائکه می‌بیند و نظر به عالم ملائکه می‌کند. آدمیت آدم هم درست برعکس این حالت که برای عرفا پیش می‌آید، با هبوطی که خداوند برای آدم‌ها مقرر کرد، خود را در دنیا یافتند و دنیا مد نظرشان قرار گرفت. آری اگر آدم اهل سیر و سلوک باشد برمی‌گردد و هبوط را پشت سر می‌گذارد. پس فرمود: «قَالَ اهْبِطُوا» بروید به سوی عالم جسمانی و با این دستور تکوینی، حضور در عالم جسمانی برای آنها محقق شد. چون همین که خداوند به چیزی بگوید بشو، می‌شود و لذا خود را در عالم جسمانی یافتند. الآن که جسم شما در منظر من قرار دارد به علت هبوط من و شما در زمین است، اگر بتوانم به مقام غیبی شما نظر کنم دیگر از هبوط گذشته‌ام یا از این جهت در هبوط نیستم.

زندگی زمینی و انواع دشمنی

حضرت حق در ادامه می‌فرماید: «بِفُضْكُمْ لِبَغْضِ عَدُوِّ» شما پس از هبوط در زندگی زمینی نسبت به همدیگر دشمنی می‌کنید. چون جنس دنیا طوری است که محدودیت دارد و نعمت‌های آن طوری نیست که هر چیز از آن در اختیار همه باشد. اگر این میوه در اختیار من باشد دیگر در اختیار شما نیست. برعکس عالم معنا که نعمت‌هایش وسعت دارد و هر چیزش می‌تواند پیش همه باشد. نمونه عالی آن حضرت پروردگار است که هر کس می‌تواند با خدا به طور کامل ارتباط داشته باشد و از انوار الهی استفاده کند، چون حضرت رب‌العالمین



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

محدودیت‌های ماده را ندارد ولی نعمت‌های مادی اشتراک حقیقی بر نمی‌دارند، و نمی‌شود در عالم ماده همه چیز از همه جهت برای همه باشد، موجودات معنوی این مشکل را ندارند. اگر شما بگویید خدا مال من است و من هم بگویم خدا مال من است؛ اختلافی به وجود نمی‌آید. چون می‌شود تمام خدا مال من باشد و تمام خدا هم مال شما باشد. ولی روی زمین نمی‌شود گفت که این زمین مال من است و شما هم بگویید همین زمین مال من است؛ و اگر هر دوی ما همین زمین را بخواهیم اختلافمان شروع می‌شود. چون جنس زمین به جهت محدودیت وجودی عالم ماده، اشتراک حقیقی بر نمی‌دارد. اگر مال من است، مال شما نیست. آن‌ها هم که در دنیا شریک می‌شوند شراکتشان قراردادی است که مثلاً نصف این زمین مال من باشد و نصف دیگرش مال شما. اما خدا این‌طور نیست که نصفش مال من باشد و نصفش مال شما، چون خداوند معنویت محض است و اصولاً نظر به عالم معنویت به جهتی که عرض کردم طوری است که در داشتن آن اختلاف بین افراد پیش نمی‌آید و آدم و آدمیت قبل از هیوط نظرشان به عالم معنی است، عالمی که می‌شود همه‌اش از آن همه باشد و یک اشتراک حقیقی برای هر کس در آن باشد. ولی چون با هیوط نظرشان به زمین افتاد، عالمی که همه‌اش نمی‌شود برای همه باشد، اختلاف و دشمنی شروع شد. همین حالا هم اگر آدم‌ها نظرشان به عالم معنا باشد این دعوا از بینشان برداشته می‌شود، چون همه می‌توانند همه آن معانی را که اصل و اساس عالم ماده است، داشته باشند. اما اگر هیوط کنند و به عالم جسمانی بیایند و به زمین نظر کنند، دشمنی شروع می‌شود.

بعد از آن که خصوصیات زندگی زمینی و دشمنی مخصوص به آن را متذکر شد؛ در ادامه می‌فرماید: «وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ» فعلاً روی زمین هستید و تا مدتی معین از آن بهره می‌گیرید، ولی مال زمین نیستید. اگر بشریت می‌فهمید که مال زمین نیست، همه زندگی‌اش درست می‌شد. بشر هیوط را ذاتی خودش گرفته و فکر کرده است باید تا آخر، همین عالم جسم و زمین در منظرش باشد. در صورتی که هیوط عارض روح او شده نه ذاتی روحش باشد. آری آدمیتش با هیوط به نحوی عجین شده است، اما ذاتش هیوط نیست. ذاتش



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

روح مجرد است. قرآن فرمود: «تَفَخَّتْ فِيهِ مِنْ رُوحِي»^{۱۶} یعنی در جسم انسان از روح خودم دمیدم، تا انسان در عین داشتن جسم، با ما رابطه داشته باشد و لذا در ادامه آیه قبل می‌فرماید: «وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ» یعنی این ماندن روی زمین یک بهره و متاع موقتی است.

شما در زندگی زمینی با هم اختلاف می‌کنید و در راستای زندگی زمینی بهره‌هایی هم - اگر هنر بندگی داشته باشید - برای خود حاصل می‌نمایید و گرنه در زندگی موقت زمینی، زمین را برای خود متاع و کالا می‌گیرید و گرفتار انواع دشمنی‌ها می‌شوید، و پس از مدتی که از زندگی زمینی جدا می‌شوید، بی‌متاع و بی‌ثمر خواهید ماند. پس یک مدتی زندگی زمینی به شما داده شد تا ببینیم چکار می‌کنید و چگونه شایستگی برگشت به عالم قدس را از خود نشان می‌دهید. چنانچه ملاحظه می‌فرمایید؛ به این دلیل بحث «هدف حیات زمینی آدم» مهم است که برای سیر و سلوک حقیقی راه خوبی را نشان می‌دهد. اگر می‌خواهید یک سیر و سلوک خوب معرفتی داشته باشید باید به معارف و نوع‌نگاهی که باید در زندگی زمینی به زندگی داشت زیاد توجه کنید. اگر بتوانید در طول هفته این بحث‌ها را قلبی کنید، به‌خصوص موضوع موقت‌دانستن زندگی زمینی را، اساساً جهت قلب و طلب قلب، جهت و طلب معنوی و شریعت‌گرا می‌شود.

سؤال: چگونه بین حالات معنوی و زندگی دنیایی ارتباط برقرار کنیم؟

جواب: گفت؛

به جهان حُرْم از آنم که جهان حُرْم از اوست عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست
من اگر به شما به عنوان بدن و لباس نگاه کنم، چیزی به دست نمی‌آورم. اما اگر به شما به عنوان بندگان خدا نگاه کنم که مدبّر خدا و عالم معنی می‌شوید، چیز به دست می‌آورم. می‌گویند اگر به صورت مؤمن عالم نگاه کنید، عبادت کرده‌اید. پس من در زندگی زمینی در واقع دنبال گم‌گشته خودم می‌گردم که در مخلوقات خدا است. خود شما به عنوان یک وجود مستقل گم‌گشته من نیستید. من به طبیعت هم که نگاه کنم اگر به لطف خدا درست نگاه کنم گم‌گشته خودم را نگاه می‌کنم. مشکل ما این است که عالم را منظر رؤیت حق نمی‌بینیم و لذا

۱۶ - سوره ص، آیه ۷۲.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

نه تنها از آن استفاده نمی‌کنیم، بلکه آن را خراب می‌کنیم. همین حاشیه طبیعی رودخانه زاینده‌رود را که گاهی مهندسین شهرداری فرم طبیعی آن را به هم می‌زنند و عملاً لطف آن را از بین می‌برند، نگاه کنید. بنده معتقدم طبیعت از طرف عالم غیب تدبیر می‌شود، لذا ما نباید با طبیعت بجنگیم، چرا که اگر نظم طبیعی طبیعت را تخریب کنیم، ارتباط غیبی‌اش با عالم بالا از بین می‌رود. آن وقت دیگر در طبیعت لطف نمی‌ماند. از این رو در طبیعت حال نمی‌بینید، خیال و وهم می‌بینید. الآن بدن مرا یک وجود معنوی به نام نفس ناطقه تدبیر می‌کند. شما ناخودآگاه بدن مرا که نگاه می‌کنید آن وجود معنوی را می‌بینید. ولی در باطن یک مجسمه آن وجود معنوی حاضر نیست تا شما از طریق مجسمه به آن باطن منتقل شوید. شما اگر دندان و پوست و استخوان مرا بکنید و در جای دیگر قرار دهید دیگر آن دندان و پوست و استخوان وجود معنوی را در باطن خود ندارد.^{۱۷}

بعد از نماز اگر خواستید در رویارویی با زندگی، معنویت نمازتان حفظ شود، باید در ارتباط با بقیه گم‌گشته‌تان را پیدا کنید و نگذارید جسمانیت عالم ماده بر شما غلبه کند و قدرت انتقال به معنویت باطنی را از شما بگیرد. آخرین جمله نمازتان سلام بر بشریت است. یا بگو سلام بر انسان است می‌گویید؛ «السلام علیکم ورحمة الله و بركاته»؛ یعنی ای جمع مسلمانان سلام و رحمت و بركات الهی بر شما. یعنی شما ناخودآگاه آمدید پایین در بین انسان‌ها. آن‌جا که می‌گویید: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ» نظر شما به عالم غیب است. وقتی کمی پایین‌تر می‌آید می‌گویید سلام بر تو ای پیامبر، و بعد هم می‌گویید سلام بر ما و بر عباد صالح - که مصداق آن ائمه معصومین علیهم‌السلام هستند - و بعد می‌گویید سلام بر شما ای جمع مؤمنین. یعنی همواره پایین می‌آید تا نظرتان به مردم می‌افتد. پس حالات معنوی نماز را با ارتباط با مؤمنین می‌شود حفظ کرد و آن به شرطی است که در عالم جسم از آن عالم قبل از هبوط غافل نشوید و نیز به شرطی است که بودن در عالم جسم را بودن همیشگی ندانید و حضور در این عالم را در منظر خود موقت بدانید.

«وَالسَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَکَاتُهُ»

۱۷ - برای پیگیری تأثیر تحمیل و هم بر نظم طبیعی، به کتاب «فرهنگ مدرنیته و توهّم» فصل دهم رجوع فرمایید.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

جلسه نهم
شیطان عامل عریانی انسان



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«وَيَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ»

اول اندیشه، وانگهی کردار

این مسئله برای همه خواهران و برادران روشن است که بحث هدف حیات زمینی آدم علیه السلام یک دیدگاه نظری دارد و یک دیدگاه عملی. یعنی اول باید نگرش و عقیده صحیحی نسبت به موضوع پیدا کرد، آنگاه مطابق آن عقیده صحیح، عمل و فعالیت صحیح داشت و چون مفیدبودن و مثمر ثمربودن عمل، رابطه تنگاتنگ با عقیده و نظر دارد، بیشترین تلاش را باید روی روشن شدن مسئله نظری موضوع بگذاریم.

عموماً به اندازه‌ای که در بینش و نظر موفق شویم در روش هم موفق می‌شویم. انسان‌های عمل زده و عوام‌الناس، بیشتر به عمل دل می‌سپارند و دوست دارند کاری را که ظاهر دینی و یا مردم پسند دارد، انجام دهند و خیلی نگران صحیح بودن فکری که باید پشت این عمل باشد نیستند. همین که شبیه علمایی هستند که آن‌ها هم این عمل را انجام می‌دادند، راضی هستند و امید نتیجه‌ای را دارند که عالمان بزرگ با انجام این اعمال به دست می‌آورند، غافل از این که وقتی این عمل با پشتوانه فکری و نظری‌اش انجام گیرد آن نتایج را دارد. چرا بعضی‌ها به این مشکل می‌افتند؟ چون به عمل؛ بیشتر از عقیده و نظر اهمیت می‌دهند. پس شما اگر خواستید گرفتار چنین مشکلی نشوید، باید قبل از عمل، به بینش و نظر صحیح نزدیک شوید، تا هم عمل



را درست انجام دهید و هم آن عمل برای شما شیرین و دوست‌داشتنی باشد و از آن خسته نشوید.

گاهی انسان پس از مدتی که نماز شب خواند از آن خسته می‌شود، و دیگر بدنش از او تبعیت نمی‌کند و لذا آن را رها می‌کند. چون آن نتیجه‌ای را که انتظار داشت به دست نیاورد، غافل از این که باید ابعاد نظری نماز شب را می‌شناخت تا نتیجه لازم را به دست می‌آورد و روز به روز در انجام آن محکم‌تر و علاقه‌مندتر می‌شد. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «مَا ضَعُفَ بَدَنٌ عَمَّا قَوَّيْتُ عَلَيْهِ النَّيَّةُ»^۲ یعنی بدن در انجام اعمال، احساس خستگی و ضعف نمی‌کند وقتی که نیت و شناخت انسان به آن عمل قوی باشد.

پس ما باید ابتدا بیش از آن که نگران کوتاهی در عمل خود باشیم، نگران کوتاهی در فهم خود باشیم. باید سعی بلیغ داشته باشیم معنی خود را در این دنیا به دست آوریم و بدانیم همه کارها و اعمال و دستورات دین با درست شناختن معنی خودمان در این دنیا، معنی حقیقی خودش را پیدا می‌کند و کارهای پوچ و غلط، نیز با شناخت معنی زندگی زمینی بودنشان روشن می‌شود.

نکات مربوط به هدف حیات زمینی، ضروری دین نیست و بسیاری از انسان‌ها هم این نکات را نمی‌دانند، و کافر هم محسوب نمی‌شوند و از بهشت هم محروم نمی‌گردند. اما این که انسان بتواند خودش را این چنین عمیق که در آیات قرآن ذکر شده بشناسد، آن چیز دیگری است، در آن حالت است که خداوند معنی بودنش را بیش از آنی که ابتدائاً به اندیشه او می‌رسد، به او می‌رساند و خدا هم می‌خواهد انسان به آن معنی عمیق در فهم خود و معنی حیات زمینی خود برسد و لذا این مسائل را در کتاب هدایت خود یعنی قرآن آورده است و در این حالت است که انسان انتخابی مناسب با هدف حیات خود می‌تواند داشته باشد.

بحث به این جا رسید که چطور شده است که الآن من و شما در زمین هستیم و روشن شد این موضوع، قصه طولانی دارد. یک مرتبه خودت را در زمین و در مقابل مجموعه‌ای از واقعیات و مجموعه‌ای از تکالیفی که خداوند برای تو مقرر فرموده می‌یابی و خداوند با آوردن

۲- «مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيه»، ج ۴، ص ۴۰۰.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

داستان زندگی بهشتی می‌خواهد بفرماید: اگر حوصله داری که خودت را عمیق یابی، بدان که این واقعیات و تکالیفی که در زمین با آن روبه‌رو هستی معنایش به جای دیگر بسته است. اگر خودمان را در یک بیابان سخت خشن و بی‌آب و علف یافتیم و هیچ چیزی از علت حضور خود ندانستیم، خود را می‌بازیم و هیچ قدمی نمی‌توانیم برداریم چون اصلاً نمی‌دانیم این‌جا چکار می‌کنیم. ولی اگر بدانیم چه شده‌است که فعلاً در دنیا هستیم؛ مسلّم معنی بودن برای ما، مثل معنی بودن ما در حالت اول نیست. در حالت دوم از مقدمات آمدن خود مطلع ایم و می‌دانیم حضور همیشگی ما هم به بودن و ماندن در این بیابان ختم نمی‌شود. به قول مولوی: من از برای مصلحت در حبس دنیا آمدم من از کجا، حبس از کجا، مال که را دزدیده‌ام؟

الآن بشر در این دنیا با انواع میل‌ها و نیازها و با یک عمر شصت، هفتادساله روبه‌رو است. حالا بشری که معنای بودن خودش را در این دنیا با سابقه‌اش در آن بهشت اولیه می‌تواند بنگرد، نگاهش به این دنیا و پدیده‌های اطرافش نگاه خاصی است و خیلی فرق می‌کند با آدمی که فکر می‌کند همین‌طور از شکم مادرش به این دنیا آمده‌است و باید در آن زندگی کند و بعد هم بمیرد و دیگر هیچ، نه از سابقه آمدنش به این دنیا خیر دارد و نه از آینده‌ای که بعداً باید به آن بیوندد آگاه است.

راه دست‌یابی به حکمت

تفکر وقتی شکل می‌گیرد که ما وجود ریشه‌دار خودمان را در ابتدای خلقت بتوانیم بشناسیم و ارزیابی کنیم. این که شنیده‌اید می‌گویند دید فلان مؤمن حکیمانه است، یعنی او این حیات دنیایی را به مبداء و اصل آن وصل می‌کند. بعضی‌ها اصلاً نمی‌دانند که از کجا شروع شده‌اند. بعضی‌ها می‌دانند ولی نمی‌توانند زندگی این دنیایی را به زندگی بهشت نزولی وصل کنند. می‌خواهم بگویم این امر مهمی است که انسان تلاش کند معنی امروزین خودش را به آن آستانه‌های دور حیات بهشتی اولیه خودش بکشانند. در این صورت است که حکیم می‌شود و به‌خوبی می‌تواند در این دنیا انتخاب‌هایش را مدیریت کند تا در نتیجه مدیریت صحیح در انتخاب‌ها، خطرهای بسیاری از او دفع شود و از میل‌های پوچ و سرگردان نجات پیدا کند.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

فرمود: ای آدم! در عینی که در این بهشت با انواع نعمت‌ها روبه‌رویی باید متوجه باشی که خدای تو در این بهشت، تو را بی‌دشمن نگذاشت؛ و بدان شیطان سراغ تو می‌آید. آری؛ «وَأِذْ أُسْكِنُ أَنتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ» تو و همسرت در این بهشت باشید، ولی دوچیز در این بهشت با تو هست، یکی شیطان و یکی هم ممنوعیت نزدیکی به این درخت.

پس در مورد بهشت اولیه سه نکته مطرح است؛ یکی این که ای آدم! تو در شرایطی هستی که با آن شرایط می‌توانی در حضور حق خوش و راحت باشی. دیگر این که دشمنی در کنار تو هست که باید مواظب او باشی و حرف‌های او را از موضع حرف‌های دشمن خود بدانی. و سوم این که در متن این شرایطی که می‌توانی راحت باشی، یک ممنوعیتی هست و آن نزدیک‌نشدن به این درخت است که «وَلَا تَقْرَبُوا هَذِهِ الشَّجَرَةَ» باید به این درخت نزدیک نشوید. در واقع باید بعضی از گرایش‌های خود را کنترل کنید و در دل این راحتی‌ها کنترلی هم هست و باید آن را رعایت کرد به طوری که باید در عمل یک‌جایی ترمز داشته باشی، یک‌جایی هست که اگر مواظب آن جاها نباشی شخصیت مختل و ذهنت خراب می‌شود. جایی که انتخاب تو تحت تأثیر عوامل ضد تو است، و آن همان جایی است که شیطان ذهنت را خراب می‌کند و انتخاب‌هایت را به انحراف می‌کشانند.

راه ورود شیطان

اول فرمود: «فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا»^۳ در بهشت هرچقدر دلتان می‌خواهد بخورید و استفاده کنید. و بعد فرمود: «وَلَا تَقْرَبُوا هَذِهِ الشَّجَرَةَ» یعنی در این استفاده کردن، ایستگاه کنترلی هم هست. ملاحظه می‌فرمایید که عمل استفاده کردن را سد نکردند، بلکه آن را کنترل کردند. بعد می‌فرماید پس از دادن چنین امکاناتی به آدم و آدمیت، شیطان کار خود را شروع کرد، طوری نیست شیطان شروع کند، بنا شد تو بیدار باشی که شیطان را بشناسی و بپذیری که کنترل داشته باشی و به هر چیزی نزدیک نشوی. شیطان بدون آن که بداند ضعف‌ها و بدی‌های وجود ما را برای ما آشکار کرد. و آن توجه به چیزهایی است که از یک جهت برای ما بد و نقص است و

۳- سوره اعراف، آیه ۱۹.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

ما هم به آن‌ها نظر نداریم. کار شیطان همین است که نقص‌هایی را که مهم نیست بر ملا کند و ما را بدان مشغول نماید.

سؤال: آیا اشکال دارد که ما عیب‌هایمان را بفهمیم و متوجه نقص‌هایمان بشویم؟

جواب: خیر، اشکال ندارد ولی یک وقت ما آنچنان در رؤیت حق و حقایق عالم غیب مستغرق هستیم که اصلاً متوجه این نقص‌های فرعی نیستیم و به فرمایش امیرالمؤمنین (علیه السلام) «به جای این که با چیزی غنی شوی، از آن چیز غنی می‌شوی» آنچنان در رؤیت حق به سر می‌بریم که متوجه نیستیم این‌ها را نداریم، به همین جهت هم می‌گویند با ثروتمندان رفت و آمد نکنید، چون در آن شرایط که آن‌ها دنیا را به رخ شما می‌کشند و شما هم به آن توجه می‌کنید، از حالت معنوی خود خارج می‌شوید و طلب شما همان چیزهایی می‌شود که اهل دنیا برای خود کمال می‌دانستند، و در واقع با نزدیک شدن به این‌ها خودتان را عریان می‌بایید. پس ملاحظه می‌کنید که اشکال ندارد انسان متوجه عیب‌هایش شود ولی کار شیطان و نزدیکی به شجره، توجه دادن به عیوبی است که در واقع عیب نیست، در نور دیدار حق اصلاً این‌ها نقص نبود تا ما حواسمان را متوجه آن‌ها بکنیم، بحث آیه در رابطه با این گونه عیب‌هاست که پیدا شد و آن‌ها را مشغول خودش کرد.

به طور مثال الآن اگر یک جوان مسلمان مؤمن در خیابان با یک نامحرم لأبالی روبه‌رو شود، اگر توجهی به او نکند، میلش تحریک نمی‌شود. درست است که آن جوان این میل را به صورت غریزی و خدا دادی دارد، ولی اگر به شرایط تحریک این میل توجه نکند مشکلی برایش پیش نمی‌آید و هر وقت هم شرایط ازدواج برایش پیش آمد، ازدواج می‌کند و به میلش جواب صحیح می‌دهد. اما اگر به آن میل انحرافی توجه کند، وقتی هم ازدواج می‌کند، درست به این میل نگاه نمی‌کند و جایگاه آن را نمی‌شناسد، هر چند ازدواج کرده‌است و لذت هم می‌برد، ولی هنوز بازیچه آن توجهاتی است که به نامحرمان انداخته. این انسان معنی وجود همسر را در زندگی اش گم می‌کند و از او جز وسیله ارضای شهوت چیز دیگری را در زندگی کنار خود نمی‌شناسد. قرآن فرمود: «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

لَتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلْ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ^۴ برای شما از جان خودتان همسرانی خلق کرد که در کنار آنها آرامش داشته باشید، و بین شما و همسرانتان مودت و دوستی و رحمت قرار داد.

ملاحظه می کنید که در آخر آیه فرمود؛ بین شما «مودت» و «رحمت» قرار دادیم. ولی اگر انسان نگاه خود را به همسر خود با نگاه‌های حرامی که به نامحرمان انداخت، خراب کرد، هیچ وقت نور «مودت» و «رحمت» بر قلب او تجلی نمی کند.

«مودت» یک نوع محبت زیبا و پاک و متعالی است و غیر از «هوی» است که همان میل غریزی و طبیعی است. می فرماید: در شرایط ارتباط صحیح با همسر «هوی» و هوس حاکم نمی شود بلکه «مودت»^۵ و «رحمت» حاکم می شود. رحمت یک نوع ایثارگری نسبت به همدیگر است، و به همین جهت هم اسم منزل را مسکن گزارده‌اند، چون در مسکن که زن و مرد کنار همدیگر هستند آن آرامش خدادادی، همراه با «مودت» و «رحمت» جریان دارد. حالا این را در نظر بگیرید و با شرایط جدید که زن و مرد فقط از جنبه ارضای میل جنسی به همدیگر می نگرند مقایسه کنید، گویا این نوع همسران با این که در خانه خود زندگی می کنند ولی مسکن ندارند، صبح هر دو از خانه بیرون می روند و تا شب جدای از همدیگر زندگی را می گذرانند. این ها خود را از زندگی زیبایی که خدا برای انسان‌ها قرار داده است محروم کرده‌اند و چون با این نوع بودن در کنار همدیگر جانشان به آرامش نمی رسد و آن مطلوب خود را به دست نمی آورند. از طریق جمع کردن برگ و پزهای فرعی می خواهند یک طوری این نقیصه را جبران کنند. این یک مثال بود برای اینکه ببینید چطوری معنی زندگی را در یکی

۴- سوره روم، آیه ۲۱.

۵- آثار و نتایج «مودت» کجا و آثار و نتایج «هوی» کجا. مسلم انسان‌ها یک نیاز فطری به دوست داشتن و مورد دوستی بودن دارند. این دو نیاز به صورت حقیقی و پایدار در شرایطی که مودت حاکم باشد جواب داده می شود، در حالی که در دوست داشتن بر اساس هوی و مورد دوستی بودن بر اساس «هوی» یک میل یک بعدی و زودگذر در صحنه است که هرگز جان و روح را ارضاء واقعی نمی کند و لذا انسان‌ها نسبت به آن همواره احساس خلأ می کنند بدون آن که بدانند ریشه آن در کجا است، ابتدا با میل به نامحرم و توجه به جنبه لذت شروع می شود و آن می شود که نباید بشود. به همین جهت اندیشمندان می گویند: در غرب دیگر معنی ازدواج گم شده است و آنچه برای همسران نسبت به همدیگر مانده است، فقط ارضای امیال جنسی است.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

از قسمت‌های زندگی مثل رابطه دو همسر گم می‌کنیم، در مورد سایر فعالیت‌های زندگی هم موضوع به همین شکل است.

یک وقت است که شما غذا می‌خورید تا سیر شوید و از مزاحمت گرسنگی خود را آزاد کنید، یک وقت ممکن است به صرف ارضای میل غذا خوردن، غذا بخورید که در حالت دوم، صرفاً لذت مد نظر شماست. یعنی غذا برای شما و در منظر شما، چیزی برای سیر کردن شما نیست، شخصیتش، شخصیت لذت بردن شماست و به ماورای آن نظر ندارید. اهل دنیا از غذا لذت را می‌خواهند، یعنی اصلاً غذا را نمی‌بینند، لذت می‌بینند. مؤمن هم غذا می‌خورد، اما از آن جهت که او را به هدفی بلند می‌رساند. می‌خواهد سیر باشد تا بتواند بندگی کند. کسی که صرفاً لذت از شهوت و لذت از غذا را زندگی می‌داند، به راحتی با وسوسه‌های شیطان بازی می‌خورد و فقط با وسوسه شیطان زندگی می‌کند. پیداشدن زشتی‌ها که فرمود با نزدیک شدن به شجره برای آنها پیدا شده همین حالت است، چون فقط خود را نیازمند به آن لذت می‌بیند و سعی می‌کند برای رفع آن نیاز کاذب و عربانی غیر اصلی، برگ‌ها و اسباب را گرد آورد و به خود بگیرد. پس غذا زشت نیست. این که ما از غذا آنچه باید بگیریم را نگیریم و در غذا بمانیم زشت است. شیطان؛ غذا را از ما می‌گیرد و لذت را به ما می‌دهد. خودتان می‌دانید که غذا برای این است که ما سالم و توانمند بمانیم، در حالی که اکثر مردم از غذاهای خوشمزه مریض هستند. یعنی درست عکس آن چیزی که باید با غذا خوردن نتیجه بگیریم، نتیجه می‌دهد. یعنی غذا که برای ادامه سلامتی است، عامل ایجاد بیماری شد. عیناً سایر میل‌های شهوانی هم همین‌طور است. کار شیطان این است که نگاه درست به مسائل را از ما بگیرد و نگاه باطل را جایگزین آن کند و نگذارد جایگاه اصلی امورات درست دیده شود و یک جایگاه دروغین از آنها در ذهن ما به وجود می‌آورد، و در این صورت است که همان میل‌ها برای ما به عنوان نقص دیده می‌شود. شبیه ظهور عیب‌هایی که قرآن در مورد آدم و حوا می‌فرماید: «لَبِئْسَ لَهَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوْآتِهِمَا» پس شیطان آن‌ها را وسوسه کرد تا نقص و عیب‌هایشان نمایان گردد. یعنی آنچه از نقص‌ها که برایشان پوشیده بود، آشکار شد. خودشان را از جهت بعضی



امور ناقص و معیوب دیدند و آن عیوب برایشان آشکار شد و یک عریانی نسبت به لذات و همی و خیالی در خود یافتند. حالا در به در به دنبال راهی هستند که این نقص‌ها را جبران کنند، بشر می‌خواهد با به دست آوردن راه‌های لذت بردن، نقص‌های نداشتن لذات و همی را جبران کند. شیطان جنبه‌ای از نیاز به غذا و شهوات را در جلو چشم ما می‌گذارد که از آن منظر برای ما نقص و عیب محسوب شود و در نتیجه از طریق وسوسه شیطان آن وجهی از پدیده که با نگاه الهی اصلاً در منظر ما نبود، در منظر ما قرار گرفت؛ چون از آن جهت چیزی نبود که ذهن و فکر ما را به خود جلب کند. معلوم است آدم غذا که می‌خورد چون مزه دارد بزاز دهان ترشح می‌شود و فضای دهان را مرطوب و غذا را نرم می‌کند. و شما در آن نگاه که به طور طبیعی باید غذای مناسب نیازتان بخورید اصلاً کاری ندارد که مزه دارد یا ندارد، معلوم است که مزه دارد که دارید می‌خورید. ولی شیطان با وسوسه‌های خود، جنبه کم مزه‌دار بودنش را نشان می‌دهد. آن وقت از منظر شما جنبه اصلی و مفید آن چیز را - اعم از غذا و یا سایر امورات - پنهان می‌کند. در این حالت است که تعجب می‌کنید چگونه بشر اینقدر در این دنیا بیکار شده است که کارش غذا خوردن و شهوت رانی شده است. درست همانی که کار اصلی اش نیست و خداوند آنها را در کنار کارهای اصلی انسان قرار داده و خود به خود از آن استفاده می‌کند، آن کار می‌شود کار اصلی اش. آن وقت از هدف اصلی باز می‌ماند و در دست شیطان افتاده و گرفتار کارهای شیطانی می‌شود. آیه ۲۲ سوره مبارکه اعراف، متذکر کارهای

شیطان است و نتایج زیانباری که به بار می‌آورد. می‌فرماید:

«فَدَلَّاهُمَا بِغُرُورٍ فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْمُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَنَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَنْ تِلْكَ الشَّجَرَةِ وَأَقُلُّ لَكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُفَّاءٌ غَدُوٌّ مُبِينٌ»

پس آن دو را با فریب به سقوط کشانید، پس چون آن دو از آن درخت چشیدند، برهنگی‌هایشان بر آنان آشکار شد و به چسبانیدن برگ بهشت بر خود مشغول شدند و پروردگارش بر آن دو بانگ بر زد که مگر شما را از این درخت منع نکردم و به شما نگفتم که در حقیقت شیطان برای شما دشمنی آشکار است؟

چنانچه ملاحظه می‌فرمایید می‌گوید: شیطان از طریق فریب به کلی آنها را سرنگون کرد و در نتیجه یک مرتبه دیدند از شجره خورده‌اند و سراپایشان را رسوایی و نقص و عیب فرا گرفته



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

است. اگر به روح این آیه دقت کنیم در واقع دارد ما را متوجه بازخوانی احوالات خودمان می‌کند تا جای پای شیطان را در بعضی از کارها نشانمان دهد و به نتایج خطرناک آن گرایش‌ها و کارها آگاهمان نماید و دقت در این احوالات هنر بزرگی است.

این‌که شنیده‌اید می‌گویند فلاّنی اهل کشف و شهود است، فکر نکنید هنر یک عارف این است که باطن یک غذای نجس را کشف کند، عارف واقعی که اهل کشف و شهود است کسی است که حالات خودش را دانه‌دانه می‌تواند تحلیل کند و هر کدام را در جای خود ببیند و اگر از جای خودش بیرون رفته متوجه می‌شود و درمان می‌کند. اهل کشف، اهل کشف حالات خوداند، عمده هنر این است که آدم بداند هر حالی از احوالاتش از کجا ریشه گرفته، رحمانی است یا شیطانی، اگر شیطانی است حاصل کدام غفلت بوده و اگر رحمانی است چگونه آن لطف را برای خود نگهدارد. قرآن با موضوعاتی که طرح می‌کند، می‌تواند کمکمان کند تا جایگاه حالات خودمان را در کل عالم بشناسیم و ارزیابی کنیم.

چگونه زشتی‌ها آشکار می‌شود؟

بالاخره شیطان کار خودش را کرد و آن‌ها را از جا در آورد. و لذا آن‌ها به چیزی میل پیدا کردند که نباید مایل می‌شدند، و به سوی آن جنبه‌ای از بهشت نظر کردند و رفتند که نباید می‌رفتند. حضرت حق فرمود: به آن شجره حتی نزدیک هم نشوید، چه رسد به این‌که از آن بخورید، ولی رفتند و خوردند. یک مرتبه بیدار شدند که وای! از همه آنچه داشتند محروم شدند. شما همین‌که به زشتی نزدیک شدید می‌بینید عجب آن حالات روحانی و آن آرامش‌ها رفت. مثلاً اگر تا حدی اهل دل باشید، و عصر جمعه فیلم‌های داستانی را تماشا کنید - فیلم؛ بد و خوب ندارد- در ابتدا غمی را در خود احساس می‌کنید که در آخر فیلم این غم نه تنها از بین نرفت بلکه بیشتر هم شد، این غم و شدت آن حکایت اعتراض فطرت شماست به خودتان که چه کار زشتی کرده‌ام. چون که ساعاتی از فرصت‌تان به دنبال خیالات واهی نویسنده این فیلم از بین رفت در حالی که باید در سیر به سوی حقایق صرف می‌شد، صورت‌های ساخته و پرداخته فیلم‌ساز شما را بلعید. بنا بود عصر جمعه سیر در خود کنید و با عالم معنا آشنا شوید؛ بنا بود درون را به عالم بالا وصل کنید، چشم و ذهن را به خیالات یک فیلم‌ساز وصل کردید. این



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

غم انحراف از جهت اصلی به شکل شدید و قوی در بهشت برای آدم و حوا پیش آمد و صورت این غم از دست رفتن فرصت‌ها در آنجا آشکارتر شد و لذا قرآن می‌فرماید: «بَدَتْ لَهُمَا سَوْءَ آتِهِمَا» زشتی آنها پیدا شد. چون به آنچه نباید نظر می‌کردند، نظر کردند. از طرفی جنبه‌های مثبت و خوبی دارند و لذا وقتی که این کار را کردند نگفتند خوب شد که کردیم، بی‌حیاء نبودند که بگویند کیف کردیم که بدی کردیم، بیدار شدند، شروع کردند جنبه زشتی وجودشان را که حالا آشکار شده بود، پنهان کردن. پنهان کردن جنبه زشتی کارهایشان که به صورت ابزار و آلات شهوت ظهور کرد. چون جنبه شهوانی خود را دنبال کردند نقص‌ها و عیب‌ها از آن جنبه ظاهر شد. برای شما ممکن است در شرایط خاص خودتان یک‌طور دیگر ظهور کند.

مثلاً اگر بخواهند به کسی که کارش تعلیم و تربیت است یک کمالی را برسانند؛ به اعتبار معلمی‌اش، آن کمال به صورت یک فهمی است در عقل او. و اگر کس دیگری باشد با احوالات دیگر براساس احوالات خودش آن کمال برای او، صورت خاص شخصیت او را دارد، برای کس دیگر ممکن است همین پدیده آوردن فهم برای معلم، صورت زیبای درخت و گل و آب باشد. او آن الطاف را صورت می‌بیند؛ و یک معلم همان الطاف برایش به صورت معانی حادث می‌شود. و عکسش هم همین‌طور است که جنبه‌های منفی انسان‌ها به صورت‌های متفاوت مناسب شخصیت‌شان برایشان ظهور می‌کند. برای آدم به جهت عمل خوردن شجره و توجه به جنبه شهوانی عالم، موجب ظهور آلات شهوانی برای آن‌ها شد.

آیه می‌فرماید: این‌ها بیدار شدند، به خودشان آمدند، دیدند که جنبه شهوات برایشان ظهور کرد. یعنی با نزدیک شدن به شجره، جنبه شهوت خودشان را دیدند. شیطان وسوسه کرد تا زشتی‌ها و نقص‌های پنهان آن‌ها، آشکار شود، به همین قصد هم وسوسه را شروع کرد «فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوْءِ آتِهِمَا»، لذا یک مرتبه خود را با جنبه شهوات خود روبه‌رو دیدند. ولی چون آدم هستند و نسبت به آن حالت بی‌تفاوت و بی‌قید نیستند، به فکر چاره می‌افتادند و لذا «وَوَفَّقْنَا يَخْضِعَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ» شروع کردند به گردآوری برگ‌های بهشت برای این‌که آن‌ها را به خود بگیرند. «برگ بهشت» یعنی مظاهر کمالات، یعنی کمالات و فضایی که این زشتی‌ها را می‌پوشاند. چون آدم هستند، حیوان که



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

نیستند تا نسبت به ظهور جنبه‌های شهوتِ خود بی‌تفاوت باشند. شما هم در دنیا جنبه‌های شهوانی بدنتان را با ابزارهای دنیایی می‌پوشانید. حیوانات این کار را نمی‌کنند. اگر انسان کمی بیدار شد، می‌بیند دروغش هم زشت است و لذا نمی‌گذارد ظاهر شود، آن را می‌پوشاند. چگونه ما جنبه‌های شهوانی بدنمان را می‌پوشانیم؟ چون جسماً انسان هستیم. حالا اگر یک کمی انسان‌تر بودیم دروغ را هم می‌دیدیم که زشت است و می‌پوشانیم. مثل بعضی‌ها که آن را با شریعت پوشاندند، به طوری که با تبعیت از لباس شرع و تقوی، آن جنبه شهوتِ سخن‌گفتن و خودنمایی را که با دروغ‌گفتن ظاهر می‌شود، پوشاندند.

در آن حالت که تلاش می‌کردند با برگ‌های بهشت جنبه‌های شهوانی خود را پوشانند، «وَنَادَاهُمَا رَبُّهُمَا» پروردگارشان گفت: «أَلَمْ أَنهَكُمَا عَن تِلْكَ الشَّجَرَةِ» آیا به شما نگفتم به گرایش به سوی شجره ممنوعه جواب ندهید و به این درخت دل نیندید؟ آیا نگفتم آنچه را که نباید انجام دهید، و خود را نسبت به توجه به آن، کنترل کنید؛ و آن را در زندگی ساده نگیرید؟ و چیزی را هم که از نظر فکری نباید بپذیرید، نپذیرید؟ «وَأَقُلُّ لَكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُّبِينٌ» نگفتم که شیطان دشمن آشکار شماست و موضوعی را در شما پرورش می‌دهد که نباید ملاحظه داشته باشید، و لذا گرایشی را که نباید به آن نظر می‌کردید ملاحظه نظر قرار دادید؟ ولی آدم‌اند و گوهر آدمیت در آنها درخشان است و لذا در ادامه می‌فرماید: ناله سر دادند «رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا» پروردگارا! به خودمان ظلم کردیم. اگر حیوان بودند این حرف را نمی‌زدند. چرا که حیوان قیاح را نمی‌پوشاند و اصلاً نمی‌فهمد. مقام انسان است که مقام حمل فطرت الهی است، یک بیداری در جانش گذاشته‌اند، نور حق به قلبش می‌تابد و می‌فهمد که چه چیز ظلم است. لذا در این ناله سردادن، از خدا دو تقاضا دارد؛ یکی تقاضای غفران که خدایا ببخش و یکی هم تقاضای رحمت، عرض کردند: «وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ» خدایا اگر آن‌ها را نپوشانی و به ما رحم نکنی، حتماً از کسانی خواهیم بود که همه چیزشان را باخته‌اند. یعنی خدایا توفیق بده تا بتوانیم آن نقص و لغزش را جبران کنیم و به جای



آن خوبی قرار دهیم. و اگر چنین امکانی را به ما لطف نکنی، تمام استعدادهایمان از بین می‌رود چون خسران یعنی ضرر در سود و سرمایه، یعنی نابود شدن ریشه و بنیان انسان.

حضور هرکس در نظرگاه اوست

در این شرایط و پس از آن نیایش زیبا و پرمحتوا و تقاضای غفران و رحمت قرآن می‌فرماید: «قَالَ اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ»^۸ فرود آید و از بهشت خارج شوید، در شرایطی قرار بگیرید که در زمین بین شما دشمنی برقرار می‌شود و این زندگی زمینی بهره‌ای است برای مدتی خاص. خداوند با فرمان «إِهْبِطُوا» عملاً اعلام فرمود: حالا جایتان عوض شد و لذا دیگر در منظرشان آن بهشت با آن خصوصیات نبود. نظر کردند و زمینی بودنشان را دیدند. از نظر بدن از اول زمینی بودند و بدنشان در زمین خلق شد، ولی از نظر مقام زمینی نبودند. مثل عرفا که هم اکنون نظرشان از زمین به سوی عالم غیب و عالم معنی سیر کرده است، منتها عرفا از زمین سیر کردند و به آن مرتبه رسیدند، آدم و آدمیت از بهشت به سوی زمین سیر کرد - هرچند بدنش زمینی بود- ولی حضورش از بهشت شروع می‌شود ولی آدمیت اقتضا کرد آن حضور و توجه در بهشت نماند، و بالاخره خود را در زمین یافت، و لذا از حضور اولش که بهشت بود هبوط نمود و به حضور دومش که زمین است سقوط کرد. و اگر سیر و سلوک کرد و اهل دیانت شد، حضور سومش بهشتی می‌شود که دیگر در آن بهشت، شیطان را زیر پا گذارده و لذا آن بهشت، شیطان ندارد. فعلاً در دنیا آمدند و در منظر آنها دنیا و نیاز و نقص‌های بدنی مطرح است. عمده شناخت جایگاه و علت همین منظر و نظرگاه است. به قول مولوی:

گاو را آری به بغداد ناگهان بگذرد از این کران تا آن کران
از همه خوب و خوشی‌ها و مزه او نیند غیر قشر خربزه
طالب هر چیز ای یار رشید جز همان چیزی که می‌جوید ندید
بدن انسان ممکن است بسوزد و یا پوسد، اما بحث، بحث حضور است. حضور هرکس در هر جایگاهی از جایگاه‌های عالم، ریشه در منظر و نظرگاه او دارد، چون حقیقت انسان بدن او

۸- سوره اعراف، آیه ۲۴.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

نیست، نفس ناطقه اوست که مجرد است. پس به هرجا نظر کرد در واقع در آنجا است. پس انسان به واقع آنجایی قرار دارد که بر آنجا نظر انداخته است، چون ما عمده نظر خود را به دنیا انداخته‌ایم، در دنیایم، همین‌طور که شما فعلاً نظرتان این‌جا در این جلسه است، حال چه بدن‌تان این‌جا باشد و چه نباشد، شما خود را در آنجایی حس می‌کنید که نظرتان به آنجا معطوف است، و چون بیشتر نظرمان به بدنمان معطوف است عموماً خود را در دنیا و در بدن حس می‌کنیم. آدم حضورش از بهشت شروع شد، در بهشت حاضر شد و در آن شرایط عالی حضور و بقاء، خود را با حکم خدا روبه‌رو دید که فرمود: به این شجره نزدیک نشو، ولی از طرف دیگر با وسوسه شیطان هم روبه‌رو شد. نتوانست در بهشت با اعمال خود اثبات کند که آنجایی است. خدا به آدم اثبات کرد که تو نمی‌توانی به کمال رسیدن خود را از بهشت شروع کنی، برگرد روی زمین و از زمین شروع کن. پس به اصطلاح روی زمین آمد و هبوط کرد. هبوط؛ تغییر جهت جان است از بهشت به زمین. چرا هبوط کرد؟ چون در آن موطن از وجوه زمینی عالم، یعنی از جهت و جنبه شهوت کار را شروع نمود و به شجره ممنوعه نزدیک شد. بنا نبود به شجره ممنوعه که جنسش جنس دنیا و کثرت و شهوت است نظر کند، اما نظر کرد و لذا هبوط کرد و خود را در زمین یافت و جنگ زمینی شروع شد. چرا جنگ؟ چون جنس زمین، جنس تراحم است. به همین جهت هم بعد از این که فرمود: «هُبْطُوا»؛ فرمود: «بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ» یعنی در شرایطی قرار می‌گیرید که نسبت به هم دشمنی می‌کنید ولی در زمین و در این شرایط پر از دشمنی، ابدی نیستید. لذا فرمود: «وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ» روی زمین در یک زندگی موقت هستید تا بهره‌ای را که باید ببرید، ببرید.

چنانچه دقت فرمودید؛ در آن بهشت، ابتدا شرایط خودیابی را به آدم نشان داد، که ای آدم؛ تو این چنین هستی که در آن شرایط بهشتی، زمین و زندگی زمینی را انتخاب می‌کنی. همین‌طور که شما در زمین امتحان می‌دهید تا نشان بدهید صلاحیت بهشتی شدن دارید. زمین؛ جای امتحان است، بهشت آدم هم جای خودیابی است. شخصیت آدم را در بهشت به او نشان دادند که تو این هستی. پس اگر گفتند به این درخت نزدیک نشو و نزدیک شد و در نتیجه ظالم شد - که آیه هم می‌فرماید: «فَكُونُوا مِنَ الظَّالِمِينَ»- باید متوجه بود که این ظلم، یک نحوه عصیان در مقابل



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

شریعت خداوند نیست. مثل ظلمی نیست که ظالمان دنیا دارند، ظلمی که ظالمین اهل زمین می کنند، ظلمی است که نشان می دهند صلاحیت بهشت برین را ندارند و در امتحان زندگی زمینی مردود می شوند، ولی عصبانی که آدم در مقابل نهی الهی نسبت به نزدیک نشدن به شجره ممنوعه انجام داد، ظلمی بود که به خود کرد، و از بهشت محروم شد و گرفتار زندگی زمینی گشت با هزاران دشمنی، و خداوند می خواست همین را به آدم نشان دهد که من زندگی تو را از بهشت شروع کردم، ولی تو با نزدیکی به شجره، زمین را انتخاب کردی، هرچند من در زمین هم کمک تو کردم و با فرستادن انبیاء مسیر تو را به بهشتی که خطر هبوط را ندارد برای باز گذاشتم. پس در واقع عصبان آدم در آن بهشت به معنای محروم شدن از بهشت برین نیست. این جا عصبان به آن معنی است که نمی توانی در مقابل نهی خدا نسبت به شجره مقاومت کنی، در واقع این عصبان ما در آن بهشت؛ نمایاندن خودمان است به خودمان و این که معنی سختی های زمینی و زندگی زمینی را بفهمیم.

بعد در ادامه در آیه ۲۵ هست که: «قَالَ فِيهَا تَحْيَوْنَ وَفِيهَا تَمُوتُونَ وَمِنْهَا تُخْرَجُونَ» حضرت حق فرمود: شما در این زمین زندگی می کنید و در آن می میرید و از آن به سوی قیامت خارج می شوید. بنا به فرمایش علامه «رحمه الله عليه»: «یعنی قضای الهی این است که بشر تا روز قیامت مقیم زمین گشت».

معنی لباس در مراتب مختلف وجود

پس فلسفه ماندن روی زمین را برای ما روشن فرمود که از خود شما شروع شد، و در آیه بعد می خواهد ما را هدایت کند که ای فرزندان آدم! در این زمین شرایط رفع و جبران آن عربانی را برای شما فراهم آوردیم و این شما و این دینی که به کمک آن بتوانید عربانی به جهت نزدیکی به شجره را جبران کنید و در زندگی زمینی بتوانید آن جنبه های شهوانی را بشناسید و از آن فاصله بگیرید. می فرماید:



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

«يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُؤَارِي سَوْءَ أُنْفُسِكُمْ وَرِيشًا وَلِبَاسَ التَّقْوَى
ذَلِكَ خَيْرٌ ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَكَّرُونَ»^۹

علامه طباطبایی «رحمة الله علیه» در شرح این آیه می فرماید:

«یعنی ای فرزندان آدم! ما برای شما لباس آفریدیم تا زشتی‌های شما را بپوشاند و زینت شما باشد و لباس تقوی که لباس باطن است و انسان را از گناه که باعث رسوایی اوست، نجات می‌دهد، بهتر است. زیرا در باطن انسان معایبی است که آشکاری آنها رسوایی، و لباس آن، تقوی است و خدایی که انسان‌ها را هدایت کرده تا با لباس و آرایش خود، عیب‌های ظاهری خود را بپوشاند با آیات الهی از طریق پیامبر خواسته عیب‌های باطنی آنها هم ملتبس و پوشیده شود و آشکار نگردد.»

خداوند می‌فرماید: در شرایطی بودی که سراسر پوشش بود و اصلاً عیبی برایت ظاهر نبود، ولی با نزدیکی به نهی خدا از آن شرایط خارج شدی و عیب‌هایت ظاهر شد و گرفتار زندگی زمینی شدی و حالا دو نوع عیب رو در روی تو قرار گرفت. یکی عیب‌های جسمی که در عالم جسم با آن روبه‌رو هستی که با هدایت فطری تو به سوی پوشاندن این عیوب، به کمک لباس، این عیب را پوشاندی، و عیب دوم هم به کمک هدایت توسط پیامبران، زمینه پوشاندنش برایت فراهم گشت. شرایطی برایتان در جسم و روح فراهم کردیم که زشتی‌های خود را بپوشانید، چه چیزی بهتر از شریعت، عیب‌های ما را می‌پوشاند؟ چون در آیه می‌فرماید: ما لباس نازل کردیم. مگر نگفت این آدم نظر کرد به شجره ممنوعه که عرض شد جنبه شهوانی زندگی بود، حالا چیزی را نازل کرد که ما را از نگاه به جنبه‌های شهوانی آزاد کند.

بعضی از انسان‌ها همه چیز را در عالم شهوات می‌بینند، حتی تمام مردان و زنان را، غذا هم که می‌خواهند بخورند جنبه شهوانی آن را می‌بینند. برای همین اگر بگویند بفرماید نان و ماست بخورید، می‌گویند فایده ندارد. فایده ندارد، به این معنی نیست که انسان را سیر نمی‌کند و یا سالم نگه نمی‌دارد، بلکه فایده ندارد به این معنی است که شهوات و میل‌های مرا ارضاء نمی‌کند. مثل آدم‌هایی که جلسه‌ای را می‌روند تا سرگرم شوند، اگر در آن جلسه کم جُک گفته شود، می‌گویند سرگرممان نکرد. این‌ها زندگی را وارونه فهمیده‌اند، متوجه نیستند علت

۹ - سوره اعراف، آیه ۲۶.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

بیرون افتادن از آن بهشت همین نوع نگاه بود. حالا به جای این که در این دنیا نگاهشان را نسبت به زندگی عوض کنند، باز با همین نگاه که منجر به هیبوطشان در این دنیا بود، زندگی را ادامه می دهند و در نتیجه دائم از راحتی ها به سوی سختی ها هبوط می کنند.

می گوید: ای بنی آدم! حالا که به زمین آمدید، من برایتان وسیله ای آوردم که به واسطه آن به زشتی هایتان نظر نکنید و زشتی ها نظرتان را جلب نکند. «لَبَّاسًا يُؤَارِي سَوْآتِكُمْ وَرِيشًا» زشتی های شما را می پوشاند و یک شخصیت پسندیدنی به شما می دهد. نمی دانم هنوز متوجه شده اید که جنبه هایی از معنویت در شما هست که خطر غفلت از آن را دارید، چنانچه مواظب باشیم تا جنبه معنوی ما مورد غفلت قرار نگیرد، از غذا صرفاً لذتش را نمی بینیم، بلکه خوردن و نتیجه اش را نیز در نظر داریم تا بارغ گرسنگی به اهداف معنوی خود مشغول شویم. اگر صرفاً لذت غذا را دیدید، به یک غذا و دو غذا بسنده نمی کنید، به دنیای لذت می روید و در نتیجه زشتی های پنهان آشکار می گردد و حرکات و سکناتی از ما ظاهر می شود که تصور آن را هم نمی توان کرد. اما کسی که قلبش را شریعت بگیرد اصلاً زندگی اش این طور نیست که عنان زندگی او به دست شهوات و امیال بیفتد.

مرحوم آیت الله فاضل تونی که استاد عرفان آیت الله جوادی آملی (حفظه الله) بوده اند؛ می فرمایند: «من دو سال ماه رمضان، سحر و افطار نان و پیاز خوردم، غیر از دوشب که نان و ماست خوردم». فکر نکنید از آن وضع غصه می خورده است، مطمئن باشید غیر از همین نان و پیاز در ذهنشان نمی آمده تا طلب و تمنای آن را بکنند. چون پرده شریعت غیر آنچه را خدا برای آنها قرار داده است پوشانده و راه تغذیه از طریق نظر به جمال محبوب را برایشان باز کرده است.

می فرماید: ای انسان این شریعت دو کار با شما می کند؛ یکی این که زشتی های تو را می پوشاند «لَبَّاسًا يُؤَارِي سَوْآتِكُمْ»، دیگر این که یک جمال و زیبایی و شخصیتی پسندیدنی به شما می دهد «رِيشًا» یعنی جمال. پرنده ها را دیده اید که پرهايشان دو کار می کند هم از سرما و گرما حفظشان می کند، و هم زیباییشان می کند. می گوید: شریعت با تو این کار را می کند. هم مانع حکومت زشتی های وجود انسان می شود، و هم جمال و زیبایی شخصیتی به او می دهد. و



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

بعد می‌فرماید: «وَلِبَاسُ التَّقْوَىٰ ذَٰلِكَ خَيْرٌ»^{۱۰} چون شریعت را برای زندگی خود پذیرفتید، و پوشش ظاهری خود را حفظ کردید، تازه به یک تقوایی می‌رسید که آن خیلی بهتر است و با تبعیت از آن یک شخصیت کنترل شده نصیب شما می‌شود و از آن حالت حکومت میل‌ها که در آن بهشت شما را لغزاند، نجات پیدا می‌کنید و دیگر دستگیره‌های شیطان را از حیات خود ریشه‌کن خواهید کرد و لذا هرچه بیشتر به دین نزدیک و نزدیک‌تر می‌شوید و در نتیجه هرچه بیشتر از زشتی‌های پنهان خود نجات می‌یابید.

اصل دین همان تقواست. می‌فرماید: لباس آوردیم که زشتی‌های شما را می‌پوشاند. شما دیده‌اید یک آدم همین که مسلمان است خیلی از زشتی‌ها را انجام نمی‌دهد. حالا اگر متقی شد خوب‌تر و کامل‌تر از زشتی‌ها حذر می‌کند. بعد می‌فرماید: «ذَٰلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ» این که دین وسیله‌ای است تا زشتی‌های شما پنهان باشد، و این که دین آمده است تا شما را به جمال برساند، این خود از آیات الهی است. و اگر مردم متوجه چنین نکته‌ای بشوند، امکان دارد بیدار شوند یعنی «لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ» شاید بیدار شوند که چه تأثیر عظیمی در دینداری نهفته است و در این راستا معنی خودشان را در این دنیا درست بفهمند و جایگاه و نقش تقوا را در زندگی‌شان درک کنند و از لباس تقوا که همان عنان‌گیری و کنترل هوس‌ها است به خوبی استفاده کنند. ببینند همان‌طور که این لباس عادی را برایشان تهیه دیدیم تا عیوب جسمانی خود را بپوشانند، در همین راستای عیب‌پوشی، دین برای آنها آوردیم که با تبعیت از دین و به دست آوردن ملکه تقوا، از عیوب باطنی خود آزاد شوند. جا دارد که در قسمت آخر آیه زیاد دقت بفرمایید که می‌فرماید: «ذَٰلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ» و بفهمیم سنت عیب‌پوشی خداوند و آزاد کردن از عیب‌هایمان، یک سنت همه‌جانبه است و هرچه به دین خدا با تمام وجود نزدیک شویم بیشتر از این سنت عزیز بهره‌مند می‌گردیم همچنان که در طرف مقابل این قاعده

۱۰ - چنانچه ملاحظه می‌کنید قرآن می‌خواهد قدرت انتقال در رویت به ما بدهد به طوری که از لباس ظاهر به لباس تقوا منتقل شویم و تقوا را نیز یک لباس بدانیم که موجب پوشش زشتی‌های باطنی و عامل جمال باطن ما است. و از طرف دیگر همان‌طور که از لباس ظاهری به تقوا منتقل می‌شویم، از تقوا نیز یک نحوه پوشش کشف کنیم و آن را پوششی برتر ببینیم. و از طریق این قدرت انتقال، محسوس را وسیله توجه به حقیقت معقول قرار دهیم و حقایق معقول را در عالم محسوس از طریق مظاهر محسوس مربوط به آن بشناسیم.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

هرچه به شجره ممنوعه و عالم کثرت بیشتر نزدیک شویم بیشتر بی آبرو می گردیم. بعد می فرماید:

«يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْآتِهِمَا إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ»^{۱۱}

علامه طباطبایی (رحمته الله) می فرماید:

«یعنی ای فرزندان آدم: بدانید برای رفع معایب، لباس تقوا را که همان فطرت است به شما پوشانندیم، پس مواظب باشید این جامه خدادادی را شیطان با فریب بیرون نیاورد، همان طور که از تن پدر و مادران درآورد. کندن لباس برای نمایاندن عورت بود تا هر انسانی اگر فریب شیطان را نخورده و از لباس تقوایش به در نیامده، در بهشت سعادت بماند. شیطان و قبیلش شما را از طریق می بینند که شما آنها را نمی بینید و لذا راه نجات بسیار باریک است. و خداوند در ادامه آیه می فرماید: ما شیطان را اولیاء افراد بی ایمان به آیاتمان، که به پای خود به دنبال شیطان می روند، قرار دادیم و قدرت و ولایت شیطان در فریب دادن اوست و از طریق همین فریب، کارهایش را می کند، البته اگر موفق به فریب شده.»

پس در واقع خداوند در این آیه می فرماید: ای فرزندان آدم شما هم همان موقعیت را دارید و هم اکنون در معرض فریب شیطان هستید، همان طور که پدر و مادر شما در معرض فریب شیطان قرار گرفتند و از بهشت بیرون آمدند و از پوشش عیوبشان محروم شدند. پس معلوم است شیطان همواره با ما هست و دائم در حال فریب دادن ما است تا لباس دین را که نمایش پایداری بر فطرت است از ما درآورد. مثل همین آدم های غیر متدین که مزاحم حال دیگران اند، می بینید لباس شهوت به تنشان است و لباس دین را در آورده اند، این ها نمونه ای از کار شیطان اند.

چنانچه ملاحظه می کنید؛ آدم و حوا را با این که در بهشت هستند، به عنوان پدر و مادر ما مطرح می فرماید؛ در حالی که از نظر جسمی، آدم و حوای روی زمین پدر و مادر جسمی ما هستند. حال شاید می خواهند ما را متوجه آن اصلی از همه زنها و مردها کنند که اصل پدر و

۱۱ - سوره اعراف، آیه ۲۷.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

مادر اولیه ما هم بوده‌اند و به این اعتبار، پدر و مادر ما هم حساب می‌شوند. و یا مسئله نمایاندن باطن به ظاهر است که هرچه باطن ظهور بیشتری پیدا کند جنبه کثرت در آن شدیدتر می‌شود به طوری که آیه ۱ سوره نساء مسئله نفس واحده را مطرح می‌کند که از آن نفس، زوجش را خارج کردند و بعد آن نفس واحده را در آیه ۳۱ سوره بقره مطرح می‌نماید که همه اسماء را به آن آموخته است که مسلّم این نفس واحده؛ یعنی آدم در این مقام، جامع همه زن‌ها و مردها می‌باشد حالا در یک مقام این نفس واحده ظهور بیشتر می‌کند و اولین مقام کثرت در آن ظاهر می‌شود که آن عبارتست از ظهور آدم و حوا که به این اعتبار در این حال پدر و مادر همه انسانها می‌شوند و از این نفس واحده که زوجش نیز از آن خلق شده، همه انسانها ریشه گرفتند و مرحله کثرت بعد از کثرت یا ظهور بعد از ظهور محقق شد و لذا آیه اول سوره نساء می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً...» یعنی ابتدا نفس واحدی بودید که حامل همه انسان‌ها می‌شد ولی به صورت وحدت، ولی همچنان سیر پیدا کرده و باطن آن نفس واحد به صورت کثرت در آمد که این نحوه از وجود را در اصطلاح فلسفه می‌گویند: «بَسِطُ الْحَقِيقَةِ كُلُّ الْأَشْيَاءِ وَ أَلَيْسَ بِشَيْءٍ مِنْهَا» یعنی حقایق بسیط، همه اشیاء هستند ولی به صورت مجزا هیچ کدام از اشیاء نیستند. مثل نور بی رنگ که همه هفت نور هست ولی هیچ کدام از آنها به صورت مجزا در نور بی رنگ نیستند، پس حقیقت آدمیت یک حقیقت واحد است که همه آدمها هست ولی هیچ کدام از آنها هم به طور مجزا نیست، ولی در مرحله ظهور بطون، اولین ظهور؛ ظهور آدم و حوا است که این آدم و حوا یک اصلی دارند که آن آدم است - همو که همه اسماء به او آموخته شده‌است - حال؛ آدم و حوا که در بهشت بودند، اصل و حقیقت آدم و حوای زمینی هستند. و جسم ما از جسم آدم و حوای زمینی است و حقیقت ما، همان آدم و حوای بهشتی است. آدم و حوای زمینی اولین ظهور آدم و حوای بهشتی است و می‌شود از یکی به دیگری منتقل شد، یعنی از آدم و حوای زمینی به یک اعتبار به آدم و حوای بهشتی منتقل شد و بر عکس.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

به بهانه جمال، محرومیت از جمال

عجیب است که شیطان جمال را از پیروانش می‌گیرد و آنها را به بدترین حالت می‌کشاند ولی اسم آن را جمال می‌گذارد. دل بیدار تمام کارهای انسان‌هایی که لباس دین را از تن بیرون آورده‌اند، زشتی می‌بیند. در قیامت آدم‌هایی که خودشان را برای نمایش به نامحرم آرایش می‌کنند که به نظر خودشان زیبایی‌هایشان را نشان دهند، به قدری خودشان را زشت و کثیف می‌بینند که اصلاً در دنیا در آن حد زشتی و کثیفی را نمی‌توانید تصور کنید. همان‌طور که بعضی‌ها همین دنیا می‌بینند. بعضی در این‌ها اصلاً زیبایی نمی‌بینند، نه این‌که زیبایی ببینند و خوششان بیاید و نگاه نکنند. این برای اول راه است. کسی که هنوز وارد بصیرت دین نشده است ولی تابع حکم خدا است، ممکن است آن‌ها را زیبا ببیند، اما نظرش را برمی‌گرداند، ولی پس از مدتی خداوند به پاداش این تبعیت از دین؛ چشمش را باز می‌کند و او می‌فهمد چرا دین به او می‌گوید نگاه نکن. می‌بیند چقدر زشت و آزار دهنده‌اند، می‌بیند اگر به آن‌ها نگاه کند تعفن آن‌ها روح او را خراب می‌کند، آن وقت می‌بیند که شیطان چگونه به بهانه جمال، جمال را از دوستان و تابعینش می‌گیرد. هرکسی از بوی بد متنفر است، ولی یک وقت خود انسان مشامش باز است و وقتی با شیئی متعفن روبه‌رو شد، بینی‌اش را می‌گیرد ولی یک وقت پدرش به او می‌گوید از این جا زود رد شو تا بوی بد به مشامت نخورد و او هم تبعیت می‌کند تا آرام آرام خودش هم مشامش باز شود و بوی بد گناه را متوجه شود.

یک وقت چشم؛ چشم دین است، یک وقت حکم، حکم دین است. می‌گوید: ای فرزندان آدم «لَا یَفْتِنَنَّکُمْ» شیطان شما را شیفته نکند. یعنی مواظب باشید تا شیطان چیزی را که قابلیت شیفتگی ندارد و زیبا نیست به شما زیبا معرفی نکند و گرنه در نتیجه این فریب، شیفته چیزی می‌شوید که نباید شیفته شوید. اگر دقت کنی می‌بینی که اصلاً جای خوش آمدن نیست، ولی می‌بینی آن کسی که آن عمل را پسندیده است و دارد عمل می‌کند چه اندازه خوشحال است که من خودم را برای چیزی که هیچ ربطی به من ندارد، می‌نمایانم. مثلاً دختری از طبقه پنجم ساختمان، خودش را به راننده تاکسی که در خیابان می‌رود نشان می‌دهد. اصلاً این جای خودنمایاندن دارد؟ آیا این یک نوع لذت پایدار قابل اعتماد است؟ شیفتگی‌های شیطان‌ساز،



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

همه‌اش از این نوع است. می‌فرماید: مواظب باش که شیطان تو را شیفته نکند، چیزهای دروغ را به تو راست نشان ندهد. اگر شیفته شیطان شدی و مواظب و سوسه‌های آن نگشتی، لباس شریعت را از تن تو بیرون آورده و لباس ذلت و خواری به تو می‌پوشاند. غذا را نگاه کنی، اگر شیفته غذا شدی که دیگر غذا نمی‌خوری، لذت می‌بری، یک لذت جسمانی موقت. اگر شیفته شهوت شدی، لباس دین را از تن بیرون می‌کنی، دیگر زیبایی‌های دین را زیبا نمی‌بینی و جمال‌های دروغین را جمال می‌پنداری و عملاً خود را از جمال واقعی محروم می‌کنی.

نجات از جنبه‌های بی‌خودی زندگی

می‌فرماید: «كَمَا أَخْرَجَ أَبُو يَكْمَ مِّنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا» همان‌طور که پدر و مادر شما را از بهشت خارج کرد و لباس آنها را در آورد، مواظب باشید شما را به آن روز نیندازد. راستی چگونه آنها را بدون لباس کرد؟ همین قدر می‌دانیم یک‌نظری در پوشش الهی بودند که به معایب خودشان نظر نمی‌کردند و به جنبه‌های نقص بشری‌شان نظر نداشتند. حالا در این دنیا اگر دین از جان و قلب ما بیرون برود نقص‌های نداشتن دنیا فکر ما را به خود جلب می‌کند و کارمان در دنیا می‌شود و صله کردن این نقص‌ها، دنیا هم که کارش تمامی ندارد. پس تمام عمرمان می‌شود برگ جمع کردن و به خود گرفتن. چرا که شیطان ما را به جای شیفته خدا شدن، به شیفتگی به دنیا و به خود و خودنمایی مشغول کرد، و تمام عمرمان در بی‌حاصلی خواهد گذشت. می‌گوید: شیطان لباس شما را می‌کند.

شما گاهی چند روز با کسی به سر می‌برید و اصلاً متوجه نیستید که پیراهنش چه مدلی است؟ در واقع شما جنبه بی‌خود لباس او را نمی‌بینید. گاهی افراد به چیزهایی توجه دارند و شیفته آنها می‌شوند که اصلاً نه ربطی به خوردن آنها دارد و نه ربطی به قوت آنها دارد. مثلاً این پرتقال با آن پرتقال چه فرقی دارد؟ فقط این پرتقال در بشقاب زیباتر و مدل بالاتر گذاشته شده است و برای پُزدادن بهتر است. ببینید که چشم تا کجا نابینا است! شیطان جنبه عریانی زندگی را به ما نشان می‌دهد و ما را شیفته آن می‌کند. و در نتیجه جنبه بی‌خودی زندگی برایمان مهم می‌شود و اصلی‌ترین بُعد زندگی که انس با خدا است؛ فراموش می‌شود، البته اصل زیبایی چیز بدی نیست، شیفتگی‌های شیطانی یعنی زیبایی‌های وهمی.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

راه غلبه بر شیطان

بعد از آن که فرمود: مواظب این شیطان باشید که شما را فریفته جنبه‌های بی خود و غیر ضروری زندگی نکند، می‌فرماید: «إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ» او و قبیله‌اش از جایگاهی به شما نظر دارند و شما را زیر نظر می‌گیرند که متوجه آن‌ها نیستید. راه نجات این نیست که بگویید مواظب شیطان هستم که فریبم ندهد، چون شما او را نمی‌بینید. راه نجات این است که لباس شریعت را بپوشید به طوری که اصلاً نتواند وارد حیات شما شود. نگویید که می‌رویم با آدم‌های غیر متدین و اهل تجمل رفت و آمد می‌کنیم، ولی نمی‌گذاریم فریبمان بدهند و مواظب هستیم تحت تأثیر قرار نگیریم. می‌فرماید: «مَنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ» از طریقی که متوجه آن‌ها نیستی، تو را زیر نظر دارند. پس راهش این نیست که بگویی هر وقت متوجه فریب شیطان شدم، پیروی نمی‌کنم. خداوند می‌گوید: شیطان‌ها طوری با تو برخورد می‌کنند که تو متوجه فریب آنها نشوی. پس راهش این است که از طریق دین، لباس تقوا به تن کنی و از محرّمات الهی فاصله بگیری، تا آن‌ها خدایی که خودش شیطان را خلق کرده و آن را و حيله‌هایش را می‌بیند، تو را حفظ کند. یعنی با چشم خدا شیطان را بین و این یعنی محکم از شریعت خدا تبعیت کردن، آن هم در همه ابعاد.

در آخر آیه فرمود: «إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ» ما شیطان را سرپرست و حاکم غیر مؤمنین قرار دادیم، اگر خواستی از حاکمیت حيله‌های شیطان آزاد شوی راهش این است که وارد دنیای دینداران شوی که در این صورت زیر ولایت خداوند خواهی رفت و دیگر حاکمیت شیطان بر جان تو کارگر نیست و روح تو تحت تأثیر حيله‌های او قرار نمی‌گیرد. راه دیگری نیست. امکان ندارد که وارد دنیای دینداران نشوی و از فریب‌های هلاکت‌زای شیطان هم نجات پیدا کنی، این خودش حيله شیطان است که فکر کنی می‌شود هم دیندارانه زندگی نکرد و هم گرفتار شیطان نبود.

خدا إن شاء الله من و شما را متوجه لباس پر جمال دین بگرداند و توفیق عمل به شریعت به ما عطا بفرماید.

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

جلسه دهم
شیطان



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در جلسه گذشته بحث به این جا رسید که اولاً؛ شیطان چگونه با وسوسه خود ما را عریان می کند. ثانیاً؛ طوری ما را زیر نظر دارد که نمی توانیم او را ببینیم و مستقیماً با او مقابله کنیم، بلکه باید از طریق شریعت پروردگار با او مقابله کرد، چرا که خداوندی که خالق شیطان است می داند چگونه باید با او مقابله کرد و او روش مقابله را در شریعت خود به ما نشان داده است. حال رسیدیم به بحث فلسفه وجودی شیطان که اصلاً چرا خداوند شیطان را برای عالم گذاشت. علامه طباطبایی «رحمة الله علیه» نکات عمیقی را می فرماید که از جمله آن نکات این است که لازمه تکامل انسان، وسوسه است. یعنی اگر کسی گرایش به بدی را در انسان دامن نزنند، خوبی هیچ معنا نمی دهد. خوبی در ازای گرایش به بدی و کندن میل خود از بدی معنا خواهد داد.

فلسفه وجودی شیطان

علامه طباطبایی «رحمة الله علیه» پس از بحث در آیات ۱۱ تا ۲۷ سوره مبارکه اعراف در باره فلسفه وجودی حیات زمینی آدم و تلاش شیطان در این رابطه، موضوع فلسفه وجودی شیطان را به میان می کشند. و می فرمایند:

«شیطان وجودش نسبت به صراط مستقیم به منزله کناره و لبه جاده است و همچنان که جاده بی لبه معنی ندارد و تحققش محال است، نظام تکاملی بدون شیطان در واقع تحققش محال خواهد بود. لذا بحث هایی که در مورد سجده آدم در قرآن مطرح است در حقیقت تصویری است از روابط واقعی که بین نوع انسانی و نوع ملک و ابلیس جاری است. چیزی که هست این واقعیت را به صورت امر و اطاعت ملائکه و استکبار شیطان و رجم و طرد او و سؤال و جواب بیان کرده.»



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

در جاده‌های کوهستانی؛ لبه جاده محل سقوط، ولی وسط جاده محل امن است. از این رو می‌فرمایند: هر جاده‌ای کناره و محل سقوط دارد و محل سقوط جاده حق، همان وسوسه‌های شیطان است. می‌فرمایند:

«همچنان که جاده بی‌لبه معنی ندارد و تحقیقش محال است، نظام تکاملی بدون شیطان در واقع تحقیقش محال خواهد بود.»

در زندگی زمینی بحث از نظام تکاملی است؛ نظام عادی که شیطان نمی‌خواهد. نظام تکاملی یعنی شرایطی که انسان در آن شرایط از آنچه که هست به آنچه که باید برسد سیر کند. برای رسیدن به تکامل مطلوب باید خودش تلاش کند و موانع راه را برطرف نماید و برطرف کردن این موانع به راحتی انجام نمی‌گیرد و اگر هم که خودش برای کسب کمالات تلاش نکند و بدون زحمت آن کمالات را به او بدهند عملاً او آن را به دست نیاورده است و سرمایه او محسوب نخواهد شد، پس اگر بنا باشد آن کمالات سرمایه انسان حساب شود، باید با تلاش خودش آن‌ها را به دست آورد، و وقتی خواست با تلاش خود آن کمالات را به دست بیاورد، باید از وضع قبلی، خود را آزاد کند و به سوی وضع مورد نظر سیر دهد. در این حالت است که وسوسه ماندن در وضع قبلی که با آن انس داشت، شروع می‌شود و کار شیطان در این شرایط عملی می‌شود که از آن گریزی نیست.

چه چیز سرمایه ما می‌شود؟

در مورد این موضوع که آنچه را ما برای به دست آوردنش تلاش نکرده باشیم آن چیز سرمایه ما محسوب نمی‌شود و عملاً جزیی از شخصیت اصلی ما نیست. مثالی عرض می‌کنم: ملاحظه کنید الآن قلب ما در حال ضربان است، و ما چه بخواهیم و چه نخواهیم این کار انجام می‌شود و تلاش ما برای به ضربان آوردن قلب هیچ نقشی ندارد، و به همین جهت هم این کار سرمایه ما محسوب نمی‌شود، و نمی‌توانیم بگوییم ما کسی هستیم که ۵۰ سال است قلبمان ۷۲ مرتبه در دقیقه زده‌است و بخواهیم با گفتن این جمله امتیازی به خودمان بدهیم. چون ۷۲ بار زدن قلب را ما کسب نکردیم، بلکه این را در نظام تکوینی خود داشتیم.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

قرآن از زبان حضرت موسی و هارون «علیهمالسلام» می‌فرماید: آن دو برای معرفی پروردگارشان به فرعون گفتند: پروردگار ما همانی است که خلقت هر چیز را به او می‌دهد، سپس او را هدایت می‌کند «رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى»^۱ بدین معنی که خداوند به هر کس یک خلقت اولیه می‌دهد، و سپس او را به آن مقصدی که برای او کمال حساب می‌شود، هدایت می‌کند، و راهی بالاتر از خلقت اولیه در مقابل او می‌گشاید و کمال شیء آن وجه بعد از خلقت آن است که خودش با هدایت الهی به دست آورد. به همین جهت به صرف زدن قلب؛ کمالی نصیب شما نمی‌شود، چون مربوط به خلقت اولیه شما است اما در دل خلقت اولیه می‌فرماید: «ثُمَّ هَدَى» یعنی شرایطی فراهم می‌کند که چیزی به آن خلقت اولیه اضافه شود و یک کیفیت جدید حاصل شود، چیزی که آن چیز داشتش برای آن انسان یا آن حیوان کمال است.

هدایت به معنی سوق دادن هر چیز به حالت کمالی آن است، حال اگر هدایت شرط کمال است باید مقابل آن هدایت به سوی کمال، و سوسه ماندن در وضع موجود در صحنه باشد، تا با کندن از آن حال قبلی و پشت کردن به و سوسه ماندن، کمال رسیدن به وضع مطلوب به دست آید و هدایت محقق شود. و آن هم کمال حقیقی و نه کمال قراردادی و اعتباری. آری قامت بسیار کوتاه ممکن است از جهت امور اجتماعی نقص باشد، ولی اولاً: نقص حقیقی نیست. ثانیاً: داشتن قد بلند به آن معنی کمال نیست که با به وجود آمدن آن نقص انسان برطرف شود. لازمه هدایت برای انسان این است که انسان کمالی را نداشته باشد و با شناخت صحیح آن و با تلاش خود، آن را به دست آورد. قد بلند را برای انسانی که بدون تلاش شخصی پیش آمده چگونه می‌توان کمال حقیقی محسوب کرد؟ هر چند ممکن است کمال بدن او باشد. حال بعد از این نکته إن شاء الله التفات دارید که اگر هدایت به عنوان کسب کمال نیاز هر انسانی است تا بتواند استعدادهای بالقوه خود را به بالفعل تبدیل کند، باید شیطان باشد که انصراف از هدایت را با و سوسه انجام دهد و انسان با اراده خود و مقابله با آن و سوسه، به هدایت و کمال لازم دست یابد و آن هدایت و کمال سرمایه او محسوب شود و برای نفس او پایدار بماند. ولی اگر



مانعی در مقابل این هدایت نبود، و خود به خود عملی می‌شد، مثل زدن قلب یا بلندی قد، دیگر کمال حقیقی برای آن نفس محسوب نمی‌شد و سرمایه انسان به حساب نمی‌آمد. آری! به فرمایش علامه «رحمة الله علیه» «نظام تکاملی بدون شیطان در واقع تحققش محال خواهد بود».

شاید بگویید چرا ما بررسی جایگاه وسوسه شیطان را با این دقت و عمقی که حضرت علامه «رحمة الله علیه» می‌فرماید لازم می‌دانیم؟ در جواب؛ به این نکته عنایت داشته باشید که خیلی فرق است بین کسی که جایگاه وسوسه‌های شیطانی را می‌شناسد و سعی دارد از آنها آزاد شود، و بین کسی که گرفتار وسوسه‌های شیطان است و تلاش می‌کند از آنها آزاد شود بدون آن که جایگاه آن‌ها را بشناسد. گاهی مردم اراده و عزمی ندارند که به هدایت‌های برتر الهی دست یابند، علتش آن است که خودشان را به حداقل معرفت قانع کرده‌اند، این‌ها انسان‌های بی‌دینی نیستند ممکن است به بیراهه هم نروند، ولی از این نکته نباید غفلت کرد که درست به اندازه‌ای که معرفت انسان نسبت به معادلات عالم وجود عمیق شود هدایت و شور رسیدن به مقصد در انسان عمیق می‌شود. امام صادق (علیه السلام) می‌فرمایند: «لَا خَيْرَ فِي مَنْ لَا يَتَفَقَّهُ مِنْ أَصْحَابِنَا» در اصحابی که در دین تعمق و تفقه ندارند خیری نیست. لذا اگر بتوانید این نکات را عمیقاً برای خود حل کنید، به اندازه عمیق کردن معرفتان، در تجزیه و تحلیل‌های دینی جلو می‌روید، و در نتیجه به همان اندازه از حجاب جهل آزاد و به اهداف نورانی خود نزدیک می‌شوید. حجاب‌های شهوت و غضب و جهل، حجاب‌های بدی هستند، البته حجاب جهل بسیار بدتر است، جهل به معارف عمیق، ما را از سلوک به سوی درجات عمیق معنوی باز می‌دارد. اگر این مسائل برای انسان عمیقاً حل شود، انسان در سیر و سلوکش خیلی خوب جلو می‌رود.

طرح قواعد تکوین به زبان تشریح

نکته عمیقی که امید دارم برای شما حل شود قسمت دوم فرمایش علامه «رحمة الله علیه» است که می‌فرمایند:



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

«لذا بحث‌هایی که در مورد سجده آدم در قرآن مطرح است در حقیقت تصویری است از روابط واقعی که بین نوع انسانی و نوع ملک و ابلیس جاری است، چیزی که هست این واقعیت را به صورت امر و اطاعت ملائکه و استکبار شیطان و رجم و طرد و سؤال و جواب مطرح شده، بیان کرد.»

دقت کنید؛ می‌خواهند بفرمایند، داستان آدم و آنچه در جلسات قبل مطرح شد، لفظ و گفته نبود، حرف و کلام در آنجا مطرح نیست، تشریفات نیست. این‌طور نیست که به طریق لفظی به ملائکه گفتند «أَسْجُدُوا» سجده کنید، پس آن‌ها هم سجده کردند و این‌طور نیست که مثلاً با لفظ و کلمات به آدم گفتند، ای آدم از اسماء ملائکه به آنها خبر بده، و آدم هم با این گوش شنید و با این دهان خبر داد.

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «إِنَّمَا كَلَامُهُ سُبْحَانَهُ فِعْلٌ مِنْهُ أَنْشَأَهُ وَ مَثَلُهُ»^۲ قول و کلام خدا، همان فعل او است که چیزی را ایجاد می‌کند و چیزی را متمثل می‌نماید. در واقع آنچه خدا انجام می‌دهد قول خدا است، نه این که گفتاری مثل گفتار انسان برای خداوند مطرح باشد. خداوند قصه «شدن‌ها» را در قرآن به زبان بشر برای ما می‌گوید. و این مسئله باید إن شاء الله برای عزیزان به خوبی حل شود. گفتگوهای دنیایی مخصوص نظام عالم ماده است و معنی ندارد که گفتگوی بین ملائکه و آدم و ابلیس در آن عالم بدین صورت واقع شود. باید بدانیم شریعت؛ قصه تکوین را به زبان بشر بیان می‌کند و این معجزه عظیمی است که پیامبر صلی الله علیه و آله به کمک وحی برای ما آورده‌اند، قصه بودن و شدن عالم را از طریق جبرائیل علیه السلام به صورت لفظ می‌شنوند و بعد ارائه می‌دهند و به همین جهت است که اگر کسی نتواند میانی تکوینی آیات تشریحی را بشناسد، خیلی مسائل - از جمله معجزه بودن قرآن - برایش حل نیست، و در واقع معنی و جایگاه دین را هنوز درست نشناخته و نمی‌داند الفاظ قرآن یک حقیقت وجودی دارند و این الفاظ، صورت تشریحی آن حقایق تکوینی است.

قرآن می‌فرماید: «إِنَّ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ...»^۳ هیچ چیز نیست مگر این که تسبیح خدا را می‌گوید ولی شما فهم آن تسبیح را ندارید، پس این سنگ‌ها

۲ - «نهج البلاغه»، خطبه ۱۸۶.

۳ - سوره اسراء، آیه ۴۴.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

هم تسبیح خدا را می‌گویند حالا کسی بگوید با چه صدایی تسبیح می‌گویند؟ صدایشان بم است یا زیر؟ این فرد با طرح این گونه سؤالات نشان می‌دهد که اصلاً جایگاه موضوع و ساحت آن را نمی‌داند، صد کتاب تفسیر هم که بخواند باز نمی‌فهمد، چون تفاوت تکوین و تشریح را نمی‌شناسد. فکر کرده حالا که طبق آیه فوق همه عالم تسبیح حق را می‌گویند، حتماً باید لفظ در کار باشد.

پس یکی از نکاتی که اگر حل شد انسان در فهم دین خوب جلو می‌رود همین چگونگی رابطه بین «تکوین» و «تشریح» است و این که چگونه خداوند روابط واقعی را به قالب لفظ بر پیامبرش ﷺ وحی فرموده است و بفهمد یعنی چه که خدا مثلاً به ملائکه می‌فرماید: سجده کنید. در فلسفه مطرح است که بسیاری از افراد به جای این که فیلسوف باشند، مُتَفَلِّسِف‌اند. یعنی در عین این که الفاظ فلسفی را به کار می‌برند ولی روح فلسفه را نفهمیده‌اند، هر چند کتاب فلسفی هم بنویسند و فلسفه هم درس بدهند. چون یکی از نکاتی که در فلسفه باید برای فرد حل شود این است که بتواند هر پدیده‌ای را از جایگاه وجودی‌اش تحلیل کند، به اصطلاح به «موجود بما هوَ موجود» نظر کند، نه این که از ماهیت و چیستی موجود سخن بگوید. تازه نگاه فلسفی به عالم وجود، یک نگاه متوسط است چون اگر از موجود بما هو موجود سخن می‌گوید از مفهوم وجود بحث می‌کند. حقیقت وجودی و حضوری هر چیزی را دین می‌یابد و به زبان بشری، قصه وجودی عالم را بیان می‌کند و لذا علامه طباطبایی «رحمة الله علیه» در باره داستان آدم و حوا که قرآن به زبان الفاظ بشری نقل کرده است، می‌فرماید: «در حقیقت تصویری است از روابط واقعی».

روی این جمله باید خیلی فکر کنید. روابط واقعی یعنی شرایطی که روابط لفظی در کار نبوده است، بلکه قصه بودن و واقعیت آن‌ها را حضرت جبرائیل ﷺ به صورت ایجاد لفظ به حضرت محمد ﷺ وحی کرده است، به طوری که آن الفاظ را گوش حضرت پیامبر ﷺ شنیده است، ولی در عالمی که موضوع آدم و ملائکه و ابلیس واقع شده لفظ و گفت و شنود نبوده، روابط واقعی و وجودی بوده است و نه قراردادی، بلکه در آنجا آدم به اراده خداوند عین اظهار اسماء است. حالا آدم که عین اظهار اسماء است در زبان تشریحی دین به آن می‌گویند: «قال یا



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

آدم أَنبَتُهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ» یعنی خداوند به آدم گفت: ای آدم از اسماء ملائکه به آنها خبر بده. یعنی خدا - نعوذ بالله - حرف زده است و آدم شنیده است؟ آنجا که مقام لفظ نیست و مقام آدم در آنجا، مقام گوش داشتن نیست. گوش و لفظ مربوط به زمین و عالم حرکت و ارتعاشات است در حالی که آدم و ملائکه در آن شرایط در مقام برزخ اند، نه در مقام زمین.

بنده به دوستان عرض کرده ام اشعار حافظ بیشتر قصه تکوین عالم است و فرق می کند با شعرهای سعدی - هر دو خوب اند ولی جایگاه شعرهای حافظ، قصه تکوینات است منتها به زبان بشری - مثلاً می گوید: «دوش دیدم که ملائک در میخانه زدند» یعنی حقیقت وجودی ملائکه آنچنان است که با عشق عبادت می کنند و عملاً با عبادات خود در میخانه غلبات عشق را می زنند، عباداتشان مثل بسیاری از انسانها نیست که از سر تکلیف به آن تن داده اند. حالا شما ببینید این واقعیت وجودی را به زبان بشری می گوید و اگر کسی موضوع تکوین و تشریح را نشناسد فهم اشعار حافظ برایش مشکل می شود. قرآن در بسیاری از موارد همین طور است که قصه واقیعات را به زبان قراردادی بشری مطرح می فرماید و اگر ما غفلت کنیم که اصل قضیه، قراردادی و اعتباری نیست، بلکه قصه وجودی و واقعی و مربوط به عالم تکوین است و با روابط خاص خود و نه با روابط دنیایی باید آن را ارزیابی کرد، در فهم آنها به اشتباه می افتیم.

ممکن است بنده به فرزندم بگویم، آن ظرف آب را بیاور این دستور، مطابق عالم تشریح است. اما یک وقت به چشمم می گویم آن ظرف را درست و دقیق بین. این نوع؛ گفتن یا آن اولی فرق دارد. در حالت دوم الفاظی در کار نبود، رابطه وجودی بین اراده من و چشم من واقع شد و لذا چشم من عمل دیدن را انجام داد. در عالم غیب و معنی، گفتن به صورت دوم است نه به صورت اول. در حالت دوم رابطه واقعی بین نفس من و چشم من برقرار شد بدون آن که لفظی به میان باشد. حالا اگر خواستیم رابطه نوع دوم را به زبان بیاوریم و برای کسی بیان کنیم، می گوئیم به چشمم گفتم که ای چشم، خوب و کامل بین. در حالی که لفظی در میان نیامد، چرا که اصلاً الفاظ، اعتبار بشر است و ربطی به واقعیت ندارد. بعضی از انسانها قرار گذاشته اند که به فلان شیئی بگویند «آب»، و بعض دیگر قرار گذاشته اند که بگویند «ماء». در عالم معنی جای این الفاظ قراردادی نیست. آری می شود قصه تکوینات را به الفاظ قراردادی بشر در آورد، ولی باید توجه داشت که اصل قضیه به صورت لفظی نبوده است، مثلاً ممکن است ما



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

بگوییم «آب می گوید که من روان هستم» این جمله دروغ نیست، اما ما موضوع واقعی را در مقام لفظ و اعتبار بشری آوردیم. اصل موضوع در مقام لفظ نبود. واقعیت این است که آب می رود. ما می آییم به قول اقبال لاهوری می گوییم موج گفت: «هستم اگر می روم، گر نروم نیستم».

داستان آدم در قرآن داستان بودن و نحوه بودن ما است. خداوند قصه بودن ما را به زبان تشریح به حضرت پیامبر ﷺ وحی فرمود و لذا آیات قرآن مثل قوانین بشری نیست. قوانینی که بشر می گذارد قراردادهایی است برای ادامه زندگی، بدون آنکه ریشه در عالم هستی داشته باشد و به همین جهت هم می توان آن ها را تغییر داد. اما یک وقت است قرآن قصه بودن را می گوید، در این حال تغییر آن قصه مساوی تغییر بودن است، آدم باید از آدمیت بیفتد تا این قصه عوض شود.

واقعیت آدم در قالب الفاظ

بودن آدم یعنی نزدیکی به شجره ممنوعه، و خداوند می خواهد همین را به ما نشان بدهد که در عینی که ما به شما گفتیم به این شجره نزدیک نشوید، ولی آنچنان هستید که نزدیک می شوید و خداوند خواست ما را به خودمان نشان دهد. بعد با آوردن «دین» برای ما، بگوید که راه تغییر خود و وارد شدن در بهشت جاودان پیروی از این دین است. پس بودن آدم از یک وجه یعنی پذیرفتن وسوسه شیطان، همچنان که از وجه دیگر یعنی از وجه نورانی وجودش، بودن آدم آنچنان است که توبه را می شناسد و توبه کننده است همچنان که از جهت حقیقت فطری اش، در جایگاه عرضه اسماء الهی و مقام مسجود ملائکه قرار گرفتن است. ملاحظه می کنید که مسئله معنی بودن آدم خیلی مهم است و باید یک بصیرت خوبی پیدا کنیم تا این طور بودن ها را بشناسیم.

علامه «رحمة الله علیه» می فرماید: آن حادثه در حقیقت تصویری است از روابط واقعی که بین سه چیز «نوع انسانی» و «نوع ملکی» و «ابلیس» جاری است. یعنی بین آن سه یک روابط واقعی حاکم بود و هست و نه یک روابط قراردادی که بین ما در زمین حاکم است. پس در این آیات قصه بودن هر یک از این ها در میان است و قصه این بودن را به زبان شرع بیان فرموده است.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

این واقعیت را به صورت امر و اطاعت ملائکه و استکبار شیطان و رجم و طرد و سؤال و جواب بیان کرد. پس واقعیت را به این شکل گفت. همین طور که خداوند در آیه ۱۱ سوره فصلت می‌فرماید: به آسمان و زمین گفتیم بیاید، چه با میل و چه با جبر، و آنها گفتند: با میل و از سر فرمان برداری می‌آییم.^۴ قصه بودنشان را گفتند، و خداوند این قصه بودن و این رابطه واقعی بین خداوند و زمین و آسمان را به زبان تشریح و در قالب الفاظ بیان می‌فرماید.

حالا اگر قصه «بودن» نبود، می‌توانستیم بگوییم پس زمین و آسمان هم می‌توانند نیایند، ولی خداوند می‌فرماید: آن‌ها با یک ذات تابع حق در صحنه هستند، به طوری که ذات جهان، تابع حق است و در ذات خود، مایل به این تبعیت‌اند، نه این که صرفاً محکوم اراده خداوند باشند و «کرها» و با کراهت نزد خدا بروند. بلکه می‌فرماید: «قَالْنَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ» گفتند: می‌آییم و با میل هم می‌آییم. و چنانچه ملاحظه می‌فرمایید؛ خداوند این کشش ذاتی زمین و آسمان به سوی حق را در صورت الفاظ بیان فرموده است. یا مثلاً می‌گوییم: «خداوند به آب گفته است روان باش و حرکت کن» یعنی یک امر و دستور تکوینی به آب داده است. به عبارت دیگر بودن آب را در قالب تشریح و الفاظ اعتباری بشر طرح می‌کنیم، نه این که یک گفت و گویی همانند گفت و گویی که انسان‌ها انجام می‌دهند در آنجا واقع شده باشد که حالا بحث کنیم مگر آب گوش دارد که بشنود و مگر آب اختیار دارد و مگر می‌تواند روان نباشد؟ اصلاً این حرف‌ها نیست، قصه روانی‌اش را به این زبان می‌گوییم، نه این که ما آب را بیاوریم در مقام تشریح، آنگاه قراردادهای اجتماعی را روی آب پیاده کنیم. اولین قدم عرفان این است که سالک جایگاه تکوین و تشریح را بشناسد.

گذار از زمین؛ لازمه ماندن در بهشت

نکته سومی که از آن سه نکته مطرح است عبارت است از این که خداوند به آدم می‌خواست بگوید: آدمیت تو، به زمینی بودن توست و محال است به زمین نرفته بتوانی در بهشت بمانی. برای همین است که وقتی در بهشتی که از زمین شروع نشده است می‌آیی، به

۴ - «ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ انثيا طوعاً أو كرهاً قَالتا أَتَيْنَا طَائِعِينَ».



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

جهت و وجهی از آن بهشت دل می‌بندی که وجه زمینی آنجاست. یعنی به شجره ممنوعه که نماد زمین و مظهر کثرت است دل می‌بندی، به او گفته‌اند که در مقام بهشت، از زمین باید بگذری «وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ» باید در این مقام و موقعیت که هستی به زمین نظر نداشته باشی و از زمین گذشته باشی. در واقع جای اعتراض برای آدم نماند که چرا مرا در زمین خلق کردی؟ چرا که در واقع زندگی او را از بهشت شروع کردند. ولی لازمه در بهشت ماندن این است که از زمین گذشته باشی، نباید به زمین دل بسته باشی، پس «وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ» به شجره نزدیک نشو. شجره شناس باش، ولی آدم درست به همان شجره نزدیک شد، چون در طی یک زندگی طولانی از زمین نگذشته بود و لذا در واقع خدا با ارائه این صحنه فرمود: ای آدم! آدمیت تو باید از زمین شروع شود، تو نمی‌توانی بی شجره بمانی. یعنی بی زمین نمی‌توانی رشد کنی، باید از زمین شروع کنی، بفرما! بودنت را به تو نشان دادیم. بودن تو آن است که به شجره نزدیک می‌شوی، حالا چگونه نزدیک می‌شود بحث بعدی است. در همین جا است که معلوم می‌شود شیطان پذیری ریشه در خود نفس دارد. یعنی خودش آماده است که شیطان او را وسوسه می‌کند، چون خود آدم شجره گرا است. پس خود آدم زمین‌سختی شد و نقش شیطان در واقع تحریک آن گرایشی در آدم بود که در عین داشتن آن گرایش بنا بود از آن بگذرد. یک راه آن است که انسان حرف خدا را بشنود و در همان بهشت از شجره بگذرد، و یک راه هم این که بعد از نزدیکی به شجره و آمدن روی زمین و تبعیت از دینی که برای او نازل شد، از زمین و زندگی زمینی دل برکند و خود را وارد میل ماندن در بهشت بکند و این معنی بسیاری از نهی‌های خداوند است و چقدر کم‌اند آنهایی که ره یک‌ساله را صدساله طی نکنند.

علامه «رحمة‌الله» در ادامه می‌فرمایند:

«از آیات سوره بقره برمی‌آید که خداوند قبل از این که آدم در زمین قرار گیرد، بهشتی برزخی و آسمانی آفرید و او را در آنجا جای داد، و اگر او را از خوردن درخت نهی کرد برای آزمودن طبیعت بشری او بود، تا معلوم کند که بشر به غیر از این که زندگی زمینی را طی کند و در محیط امر و نهی و تکلیف و تربیت قرار گیرد، ممکن نیست به سعادت و بهشت ابدی نایل گردد، پس بدون طی کردن زندگی زمینی محال است به مقام قرب پایدار برسد.»



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

حضرت حق، ما انسان‌ها را به مقام قرب برد، ولی نتوانستیم در آنجا مستقر شویم و آن مقام را بگیریم،^۵ چون از زمین نگذشته بودیم. اگر کسی در طی یک عمر توانست به کمک شریعت از زمین بگذرد با ورود به عالم قیامت و حضور در بهشت، دیگر به مظاهر زمینی نظر ندارد و آن را طلب نمی‌کند، مظاهر عالی را می‌خواهد و بر همین اساس در قیامت هم به سوی جهنم نمی‌رود. طبق آیات قرآن که بعضی‌ها آنچنان شده‌اند که بر اساس شخصیت‌شان سیر به طرف جهنم دارند، این‌ها کسانی هستند که در زندگی دنیایی به طرف دنیا می‌دویدند.

در آیات ۵۱ و ۵۲ و ۵۳ سوره واقعه داریم؛ «تُمْ أَنْتُمْ أَيُّهَا الضَّالُّونَ الْمُكَذِّبُونَ، لَأَكُونُ مِنْ شَجَرٍ مِنْ زُقُومٍ، فَمَالِئُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ» شما ای گمراهان! در قیامت حتماً از شجره زقوم می‌خورید و شکم‌های خود را پر می‌کنید. چون جنس زندگی زمینی را برای خود مقصد گرفته‌اند و با تکذیب و سخی و پشت کردن به هدایت الهی، تمام روح خود را متمرکز زندگی زمینی کرده‌اند، این‌ها از آن بُعد مثبت خود که در عین گرایش به زندگی زمینی، متوجه انحراف خود شوند، استفاده نکردند و لذا شخصیت‌شان سیر به سوی جهنم است. برعکس حضرت آدم (علیه السلام) که وجه بهشتی‌اش در عین نزدیکی به شجره ممنوعه توبه بود و لذا در زمین هم که آمد، خودش پیامبر شد. یعنی تبعیت از هدایت الهی را کاملاً پذیرفت.

آری! انسان بعد از امر و نهی و تکلیف الهی و پیرو آن نایل شدن به تربیت مناسب، می‌تواند سعادت خود را حفظ کند، چون سعادت شما در بهشتی که شما در اثر نگذشتن از زمین به آن نرسیده‌اید، حفظ نمی‌شود، دیدید که حفظ نشد. ما آدم هستیم و معنی آدمیت ما این چنین است که خداوند به ما نشان داد، و لذا می‌توان گفت: «داستان آدم، داستان هویت هر انسان در هر روز زندگی است».

حاصل کلام آن‌که اولاً: در داستان آدم، خودمان را به خودمان نشان دادند. ثانیاً: به ما فهماندند که سعادت ابدی را باید از زمینی بودن شروع کرد.

۵ - همان‌طور که ملائکه اسمائی را که آدم به آنها عرضه کرد، نتوانستند بگیرند، چون از نظر وجودی در شرایط پذیرش جمیع اسماء نبودند.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

شجره؛ مظهر زندگی زمینی بود که لازمهٔ نزدیک نشدن به آن، گذر کردن از زندگی زمینی است. یعنی اگر صدبار دیگر خداوند آدم و حوا را خلق کند و زندگی آنها را از بهشت شروع کند و خدا به آنها بگوید «وَلَا تَقْرَبُوا هَذِهِ الشَّجَرَةَ»، حتماً دوباره به طرف شجره می‌روند و سعادت ماندن در بهشت را از دست می‌دهند، مگر این‌که سعادت‌شان را از زمین شروع کنند، تا وقتی به کمک دین الهی، به واقع و با تمام قلب از زمین گذشتند، و وارد آن بهشت شدند از شجره بگذرند. در بهشتی که انسان پس از گذر از زمین به دست می‌آورد، دیگر شجره ممنوعه در منظرش نیست، بلکه لقاء الهی را نصیب خود کرده است، به یاد زمین نمی‌افتد تا آن را در منظر خود ببیند، بلکه به کلی از این‌ها گذشته است.

ذات شیطان و چگونگی عمل او

علامه «رحمة الله» می‌فرماید:

«خداوند در مورد ذات شیطان به‌طور مختصر فرمود: «كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ»^۶ او از جنیان بود و از پذیرفتن امر پروردگارش بیرون رفت. یا از قول شیطان فرمود: که گفت: «خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ»^۷. خدایا! تو مرا از آتش خلق کردی.

پس طبق این آیات، شیطان اولاً: قبل از آدم خلق شده است، چون می‌فرماید: «وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلِ مِنْ نَارِ السَّمُومِ»^۸ یعنی جن را قبل از آدم، از آتش نفوذ کننده آفریدیم. ثانیاً: شیطان از جنس جن بوده است و نه از جنس ملک. ثالثاً: طبق آیه ۵۰ سوره کهف از امر پروردگارش خارج شده است، چون می‌فرماید: «فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ» یعنی قبلاً در تحت امر پروردگارش بوده است سپس از پذیرش آن امر خارج شد، چون فسق به معنی خارج شدن است. و این‌که از آتش خلق شده، باز قابل تأمل است که آیا منظور آتش برزخی است یا آتش دنیایی.

۶- سوره کهف، آیه ۵۰.

۷- سوره اعراف، آیه ۱۲.

۸- سوره حجر، آیه ۲۷.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

آیت‌الله جوادی آملی «حفظه‌الله‌تعالی» می‌فرماید: همان‌طور که ما انسان‌ها یک جسم و یک روح داریم، و جنس بدن ما از خاک است، جنیان به‌طور کلی و از جمله شیطان نیز یک جسم و یک روح دارند، که جنس جسم آن‌ها از آتش است و روح آن‌ها مانند روح انسان‌ها مجرد است، ولی تجردی با درجه وجودی متوسط، که عبارت باشد از تجرد خیالی و نه تجرد عقلی و نیز با دقت در آیات ۳۲ و ۳۳ سوره بقره که بحث آن گذشت متوجه می‌شویم مقام ملائکه و ابلیس در حد به‌دست آوردن علم به اسماء به صورت جامع نبوده و به این علت به آن‌ها دستور داده شد به آدم سجده کنند، و چون همین امر سجده به آدم را هم به شیطان فرمود، در نتیجه باید شیطان هم که از جنس جن بوده، در مقام حمل همه اسماء نبوده باشد و علی‌القاعده این خاصیت همه جنیان است که ظرفیت پذیرش همه اسماء را ندارند. پس درجه وجودی جنیان پایین‌تر از آدم است و سجده کردن یعنی پذیرفتن مقام بالاتر آن کس که بر او سجده باید کرد.

حال بعد از این مقدمه؛ بحث اصلی این است که شیطان چگونه با ما انسان‌ها ارتباط پیدا می‌کند؟ برای روشن شدن این موضوع اول این نکته را روشن می‌کنند که آیا ما که جسممان از خاک است، ارتباطمان با همدیگر بیشتر جسمی است یا روحی؟ مسلماً خیلی از ارتباط‌هایمان با همدیگر روحی است. الآن من و شما داریم با هم روحی حرف می‌زنیم، از طرفی محدودیت خاک بیشتر از آتش است، تازه اگر جسم شیطان همین آتش هم باشد، ما از جهت جسم نسبت به جسم شیطان ظاهراً محدودیت بیشتری داریم. تازه این غیر از نکته‌ای است که عرض کردم که بیشتر ارتباط‌ها، ارتباط روح‌ها با همدیگر است و ارتباط شیطان با ما هم بیشتر روحی است و براساس آیه ۱۷ سوره اعراف که شیطان گفت: انسان‌ها را از طریق آرزوها و اولاد منحرف می‌کنم، نشان می‌دهد از طریق خیالات وارد می‌شود. حال آیا از طریق جسمی هم وارد می‌شود؟ به نظر می‌رسد که محال نباشد. فردی را می‌شناختم که شیطان او را قلقلک می‌داد و او هم می‌خندید، البته ممکن است همین قلقلک که این آقا حسن می‌کرد با تصرف در خیالات ایجاد شود، همین‌طور که اگر شما در خواب ببینید کسی قلقلکتان می‌کند می‌خندید، در حالی که آن قلقلک درونی و خیالی بوده و نه جسمی و بیرونی.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

آیا این که آیه می‌فرماید: شیطان از جنس آمیخته‌ای از آتش است «و خَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَارِجٍ مِنْ نَارٍ»^۹ یعنی جنش مثل یک نحوه خیالات است که مانند آتش مرتب جلو می‌آید و روح را می‌گیرد؟ اگر آتش بیرونی ملاک است، آتش بیرونی را ما می‌بینیم. در حالی که قرآن در آیه ۲۷ سوره اعراف می‌فرماید: شیطان و ذریه‌اش شما را می‌بیند و شما آن‌ها را نمی‌بینید «أَنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوُهُمْ» پس باید نحوه وجودی‌اش از این نحوه آتش‌ها نباشد. چرا که خداوند بالاتر از عقل ما با ما سخن می‌گوید تا عقل ما را رشد دهد. اما برخلاف عقل ما سخن نمی‌گوید و عقل ما می‌گوید اگر شیطان از جنس همین آتش‌ها بود باید مثل بقیه آتش‌ها ما آن را می‌دیدیم، در حالی که خود خداوند می‌فرماید: شما آن‌ها را نمی‌بینید.

آری؛ وقتی که ملک را ببینید مشخص است که از درون طلوع می‌کند و با آن قدر نازل می‌شود که صورت جسمانی پیدا کند که در این حال همه او را می‌بینند. ولی هنگامی که اولیاء الهی او را می‌بینند و بقیه نمی‌توانند ببینند، نشان آن است که آن ملک از درون آن ولی خدا برای او طلوع کرده است. پس این که فکر کنیم شیطان از جنس آتش مادی است جای تأمل دارد. اما آیا شیطان که می‌تواند وسوسه کند، گاهی شده‌است که تجسم پیدا کند و بقیه بتوانند او را ببینند؟ آری در روایت داریم که در جنگ بدر تجسم پیدا کرد و به شکل و صورت یکی از همان رؤسای قبایل در آمد و بعد هم در وسط معرکه جنگ بدر فرار کرد. یعنی این قدر نازل می‌شود که ظهور مادی پیدا کند. اما شیطان عموماً با انسان‌ها سروکار دارد، ولی انسان‌ها حد جسمانی از آن نمی‌یابند و اینجاست که قابل تأمل است و اگر از جنس همین آتش دنیایی بود باید عموماً او و ذریه او را می‌دیدند، یا باید بگویید از جنس آتش است ولی آیه تجسم برزخی شیطان را می‌گوید و برای همین هم او مثل آتش وارد روح می‌شود و تمام درون انسان را می‌سوزاند، همان‌طور که روز قیامت صورت دنیا آتش قیامت است. یعنی کسی که به دنیا فرو رود، در قیامت عیناً به جهنم فرو می‌رود و جهنم هم آتش است، ولی آتشی که جسم و ذاتش متحد است و یک نوع سوزندگی خاص دارد، متفاوت با سوزندگی محدود آتش دنیایی.

۹ - سوره الرحمن، آیه ۱۵.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

جهنم یک معنایی است در قیامت که صورتش در آن دنیا آتش است و به صورت آتش تجلی می‌کند، ولی پشت آتش دنیایی معنای آزار دهنده نخواهید است. در حالی که آتش قیامت قدرت ادراک هم دارد، غضب هم می‌کند. می‌فرمایند: جهنم غضب می‌کند. حالا این آتش قیامت که غضب می‌کند یعنی سوزندگی همراه با شعور. از طرفی شیطان هم به جهنم دعوت می‌کند، یعنی نزدیکی به شیطان همان نزدیکی به جهنم است و نیز نزدیکی به شیطان موجب نزدیکی به دنیا می‌شود که باطنش جهنم است.

پس آیا جنبه باطنی خلقت شیطان از آتش است و شیطان جنبه آتشی وجود برزخی خودش را می‌دیده است و جنبه خاکی آدم را هم می‌دیده و مقایسه می‌کرده است، منتهی جنبه آتشی شیطان با جنبه روحی شیطان اتحادشان بیشتر است؟

می‌ماند که آیا شیطان در جهنم می‌سوزد؟ اگر عین آتش باشد یعنی ذاتش هم آتش باشد که آتش نمی‌تواند او را بسوزاند، الا این که مثل آدم‌های بد که روحشان در جهنم می‌سوزد و قرآن می‌فرماید: «تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ»، آن جهنم از قلب‌ها بیرون می‌آید، شیطان را هم در همین جهنم می‌برند و چون او هم در اثر آتش جهنم جزع و فرع می‌کند، پس معلوم است روحی دارد که توسط آن آتش می‌سوزد، و به تعبیر قرآن آن آتشی که روح را می‌سوزاند از درون قلب‌ها بیرون می‌آید. پس آن اشکالی را که گرفته‌اند، اگر شیطان از جنس آتش باشد، جهنم هم که از آتش است، پس شیطان باید در آن آتش نسوزد، باید توجه داشت که آن جهنم چه بُعدی از جن و انس را می‌سوزاند، روشن است بُعدی را می‌سوزاند که از قلب ریشه می‌گیرد. صورتی را می‌سوزاند که جنس اخلاق بد است. زبان سخن چین چهل ذرع است و جهنم این زبان چهل ذرع را که جنس اخلاق بد است می‌سوزاند، و این آتش از درون می‌آید. پس این اشکال نمی‌ماند که شیطان باید جایی دیگر به غیر از جهنم بسوزد. خیر؛ مثل انسان‌ها که جهنم روحشان را می‌سوزاند، جهنم روح شیطان را هم می‌سوزاند، قرآن نفرموده روح شیطان از آتش است، بحث بر سر جسم خاکی آدم و جسم آتشی شیطان است.

آیا جسم شیطان که از آتش است یک آتشی است متجسم، مثل آتش‌های دنیا که در این صورت این اشکال پیش می‌آید، چرا ما نمی‌بینیم؟ یا باید گفت صورت برزخی جسم او آتش است و آنجا هم که به خودش اشاره می‌کند و می‌گوید: «خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ» شاید اشاره به همان



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

آتش برزخی باشد و یا شاید اشاره به نحوه عملش در روح انسان‌ها باشد، نحوه آتش‌گونه‌ای که تمام حیثیت آدم را آتش می‌زند. این‌ها بحث‌هایی است که لازم است روی آن تأمل کرد. به هرحال بیشترین بحث را باید روی چگونگی عمل شیطان گذاشت و این نوع بحث فایده زیادی برای ما دارد.

تأثیر شیطان بر عواطف

علامه طباطبایی «رحمة الله علیه» می‌فرماید:

«از آیه ۱۷ سوره اعراف استفاده می‌شود که شیطان در عواطف نفسانی انسان یعنی در بیم و امید او و در آمل و آرزوهای وی و در شهوت و در غضب او تصرف می‌کند».

این مطلب؛ تذکر خوبی است. یعنی شیطان آرزوهای غلط در انسان ایجاد می‌کند. آرزوی این‌که می‌خواهم فرزندانم دکتر شوند، این یک آرزوی خیالی است، چون دکتر شدن به خودی خود، نه کمال است و نه نقص. عین این است که بگویید بچه‌هایم دختر باشند یا پسر، نه دختر بودن کمال است و نه پسر بودن نقص. ولی شیطان کمالات مجازی و من‌درآوری و آرزوهای دروغین برای خودش و بقیه می‌سازد. خودش در همین حد است و همین‌ها را هم القاء می‌کند. ولی عقل حقیقی و دینی شما به کمک شما می‌آید و نمی‌گذارد این آرزوهای دروغی، اندیشه شما را اشغال کند و لذا به خودتان جواب می‌دهید، به صالح بودن و متدین بودن فرزندان فکر کن نه به دختر و پسر بودن آن‌ها. عقل دینی، اندیشه و خیالات شما را سامان می‌دهد زیرا فرمود: «إِنْ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقِيكُمْ» بزرگی شما به تقوای شما است. برای جان شما و در ابدیت شما این مهم است، و به طرز بسیار زیبایی از حکومت این آرزوهای خیالی و وهمی کاسته می‌شود. پس ملاحظه کردید که شیطان چگونه از طریق عواطف ما وارد می‌شود و در ما آرزوهای خیالی ایجاد می‌کند و همه زندگی ما را از آن طریق اشغال می‌نماید. نفوذ در عواطف بدن شکل است که گرایش‌های بیخود را که ما از طریق دین از بین نبرده‌ایم، دامن می‌زند. مثل این‌که بگوییم ما اصفهانی‌ها می‌خواهیم از تهرانی‌ها بالاتر باشیم، در حالی که اصفهانی بودن چیزی نیست، قسمتی از زمین را به نام اصفهان یا تهران نام گذاشتند و ما هم روی آن زندگی می‌کنیم. زمین چیز گسترده‌ای است، زمین که برای ما اهمیت



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

نمی آورد. مثل دعوی بچه‌ها سر سفره غذا است که اگر یکی از آنها قاشقی را که در بشقاب او بود برداشت، گریه می‌کند که قاشق مرا برداشت. اکثر ما این‌طور گریه می‌کنیم و اکثر گریه‌ها سر همین هیچی‌ها است. شیطان دقیقاً روی این نوع عواطف دست می‌گذارد. مثل تحریک اصفهانیت اصفهانی‌ها و تهرانیست تهرانی‌ها. همین که کار مقایسه‌های وهمی را به میان کشید، هزاران دام در دل آن برای ما پهن می‌کند، و چه بلاها که سر ما می‌آورد. پس شیطان اول در عواطف و آرزو تصرف می‌کند و بعد کم‌کم در عمل هم وارد می‌شود، یعنی در اثر کار شیطان عمل فرد هم شیطانی می‌شود.

علامه «رحمة الله علیه» می‌فرماید:

«شیطان نخست در عواطف نفسانی انسان یعنی در بیم و امید او و در آمال و آرزوهای وی و در شهرت و غضب او تصرف می‌کند و آنگاه در اراده و افکاری که از این عواطف در مملکت وجود انسان برمی‌خیزد تصرف می‌نماید».

با نفوذ هر چه بیشتر شیطان در عواطف انسان‌ها، آرام آرام عمل انسان‌ها هم شیطانی می‌شود. مثل این که من بگویم آرزوی من آن است که فرزندم پزشک یا مهندس شود و دائم این آرزو را مقصد خود بگیرم. حالا اگر دانشگاه دولتی قبول نشد، از آرزویم کوتاه نمی‌آیم، پول دانشگاه غیردولتی را هم که ندارم، پس می‌روم به دنبال رشوه یا پول ربوی. یعنی آن آرزوی وهمی، کار مرا تا رشوه گرفتن و آلوده شدن به ربا پیش برد. در نتیجه؛ با این کار اراده‌ام شیطانی شد و شیطان هم، همین را می‌خواست.

شیطان اول عواطف و آرزوها را در دست می‌گیرد، آرزوها که شیطانی شد افکار و اراده تحت تأثیر و سوسه شیطان قرار خواهد گرفت، در نتیجه عمل انسان شیطانی می‌شود. اساس کار شیطان همین‌طور است. برای همین هم می‌گویند باید از اول مواظب باشید که آرزوی شما بندگی خدا باشد و لاغیر.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه شماره ۷ نهج البلاغه در مورد کسانی که گرفتار شیطان شده‌اند می‌فرماید:



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

«شیطان را پشتوانه خود گرفتند، و او از آنها، دام‌ها بافت. پس در سینه آنها تخم گذاری کرد
ولانه ساخت، «فَبَاضَ وَفَرَّخَ فِي صُدُورِهِمْ» پس با چشم شیطان می‌دیدند و با زبان
شیطان سخن می‌گفتند، زشت را در دیده‌شان زیبا جلوه داد و...».

ملاحظه می‌کنید که حضرت چگونه شکل ورود شیطان را در عمل انسان ترسیم می‌نمایند.

راه عدم تأثیر شیطان

قاعده‌ای برای شما عرض می‌کنم که استثنا بر دار نیست و آن این که بدانید اگر هر آرزویی
غیر از آرزوی بندگی خدا را در خود رشد دادید، شیطان در آن آرزو بک نحوه حضور دارد.
این قاعده هیچ استثنایی ندارد. اگر یک آرزو داشته باشید که خدایا من فقط می‌خواهم بنده تو
باشم، و آرام آرام برای تحقق این بندگی برنامه‌ریزی کنید، *إن شاء الله* به مرور جای شیطان را در
زندگی تنگ می‌کنید و خدا می‌داند چقدر برکت دارد. درست آنچه به واقع همه شما
می‌خواهید در همین است و درست شیطان همین را می‌خواهد از شما بگیرد. حقیقت شما فقط
یک چیز است و آن عبودیت و بندگی خدا. آیا حقیقت ما اصفهانی بودن است؟ مگر اصفهانی
بودن ما واقعیت خارجی دارد که به عنوان وجهی از حقیقت خود روی آن حساب باز کنیم؟
جز این است که قطعه زمینی را به نام اصفهان نامیده‌اند و بنده هم در این قطعه زمین به دنیا
آمده‌ام، چه ربطی با حقیقت من دارد؟ ولی شیطان روی همین و همیات انگشت می‌گذارد تا ما
را از حقیقت خودمان که بندگی است غافل کند. ولی وقتی خود را متوجه کردید که حقیقت
شما عبودیت پروردگار است و روی آن برنامه‌ریزی کردید، تمام حيله‌های شیطان فرو می‌ریزد
و عملاً شیطان دیگر دستگیره‌ای ندارد که بخواهد خود را به آن وصل کند و وارد عواطف
شما شود و کار خود را شروع کند. در این حال است که به راحتی تحریکات شیطان را
می‌شناسید و نه تنها تحت تأثیر قرار نمی‌گیرید بلکه از آنها بدتان هم می‌آید. مثلاً به کسی که
تمام مقصد خود را بندگی قرار داده، القاء کند که فلانی بهتر از تو است، می‌گوید: الحمدلله، و
یا القاء می‌کند که مردم تو را قبول ندارند، می‌گوید: الحمدلله، *إن شاء الله* خداوند در این مسیر
فرصت بندگی اش را برایم فراهم می‌کند. یعنی هر چه روی چنین فردی کار بکنند به خاطر آن
اصلی که برای خود قرار داده، و آن بندگی خدا است، خنثی می‌شود.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

چنانچه ملاحظه بفرمایید؛ مردم به جهت نادانی شان فریب شیطان را می‌خورند و در واقع جهل خودشان سبب تسلط شیطان بر آنها شده و چون بندگی خدا را برای خود اصل نگرفتند، از شیطانی که در مقابل خدا استکبار کرد خوششان می‌آید. شیطان عبودیت محض خدا را نمی‌فهمد تا بتواند به کسانی که به کلی عبودیت خدا را پیشه کرده‌اند دست یابد، چون خودش برای خودش محور است و لذا حلهٔ فکرش به عبودیت خدا - به عنوان جامع جمیع کمالات - نمی‌رسد تا به بنده‌های واقعی خدا دست یابد. از آن طرف همهٔ حقیقت ما عبودیت است. لذا خداوند فرمود: خلق نکرده جن و انس را مگر برای عبادت، پس با توجه به این نکته سلطنت و عزت حقیقی هر کس رسیدن به حقیقت وجودی‌اش می‌باشد که همان عبودیت خدا است و اگر کسی از حقیقت خود فاصله گرفت گرفتار دشمن خود یعنی شیطان می‌شود و شیطان هم کسانی را می‌تواند گرفتار کند که به حقیقت خودشان یعنی بندگی خدا دل نبسته‌اند و چون حقیقت خود را نمی‌خواهند، کار شیطان شروع می‌شود تا بیراهه‌ها را برای او زیبا جلوه دهد. پس وقتی عبودیت خدا همه چیز انسان شد تمام زندگی‌اش را در بستر عبودیت سیر می‌دهد. غذاخوردن در بستر عبودیت یک چیز است، غذاخوردن جهت ارضای هوس چیز دیگری است که شیطان در آن وارد می‌شود. خانه‌داشتن در بستر عبودیت یک چیز است، خانه داشتن برای فخرفروشی چیز دیگری است که شیطان در آن جای خود را باز می‌بیند و میدان‌داری را شروع می‌کند، در حالی که خانه‌داشتن برای عبودیت، راه حکومت خدا را در زندگی باز می‌کند و پروردگار ما که به واقع بنا دارد ما را به‌پروراند به میدان زندگی ما می‌آید و این قاعدهٔ مهم و استثناء‌ناپذیر، یکی از اسرار زندگی است. شخصی به یک عارفی گفته بود: «سری از اسرار عالم را به من بیاموز» عارف گفته بود: تمام این قرآن اسرار هستی است، مشکل تویی که سرشناس نیستی تا آن را به کار ببری. پیامبر خدا ﷺ همین آیات قرآن را می‌دیدند و همهٔ اسرار عالم را از آن برداشت می‌کردند و بقیه هم مشغول ظاهر قرآن بودند. به هر حال سر عدم ورود شیطان در عواطف و آرزوها، همین اصل گرفتن عبودیت است که عرض شد.

علامه «رحمة الله» می‌فرماید:

«در آیه ۳۹ سوره حجر هست که: «قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِى الْأَرْضِ وَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ»؛ شیطان گفت پروردگارا! به جهت اغوایی که بر من روا داشتی، امور



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

باطله و زشتی‌ها و پلیدی‌ها را از طریق میل و رغبتی که عواطف انسان‌ها به آن دارند، در نظرشان زینت داده و به همین وسیله گمراهشان می‌کنم. مثلاً زنا را که مطابق میل شهوانی انسان است در نظرش زینت می‌دهد تا به تدریج در نزد او زشتی‌اش کم جلوه کند، تا آنجا که یکباره تصدیق به خوبی آن می‌کند «فَرَّيْنَا لَهُمُ الشَّيْطَانَ أَعْمَالَهُمْ»^{۱۰} پس شیطان اعمال آنها را برایشان زیبا جلوه داد. یا مطابق آیه «يَعِدُهُمْ وَيُمَنِّيهِمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا»^{۱۱} با وعده و امید، آن‌ها را به عمل زشت می‌کشاند.

شیطان در ابتدا با تمام بی‌ادبی گفت: ای پروردگار من! به جهت آنکه تو مرا گمراه کردی چنین و چنان می‌کنم، یعنی در عینی که پروردگارش را همه کاره عالم می‌داند، گمراهی را به حضرت حق نسبت داد و استکیار خودش را نادیده گرفت. و این منطق شیطانی منطق عجیبی است که آن را در بسیاری از افراد می‌توان دید. مثل این است که طرف قبول دارد اسلام دین خوبی است، ولی به دستورات آن عمل نمی‌کند، یعنی کوتاهی خود را نسبت به اسلام نمی‌بیند. شیطان هم می‌گوید: «رَبِّ» یعنی ای پروردگار من. نگفت: ای خالق من، می‌گوید: ای پروردگار من. یعنی در عینی که قبول دارد رشد و تعالی‌اش با برنامه خداوند عملی است، باز حرف خدا را نمی‌پذیرد و انسان‌هایی هم که به شیطان نزدیک شوند به همین شکل در گفتار و عمل به تناقض می‌افتند. هم پروریدن و تعالی خود را به خدا نسبت داد و هم گفت: تو مرا گمراه کردی. و اساساً فرهنگ غرب گرفتار همین گونه تناقضات است. از یک طرف در مسائل فردی خدا را عامل آرامش روان می‌دانند و نگرانند چرا خدا از زندگی‌شان رفته‌است، از طرف دیگر تمام زندگی‌شان منهای اطاعت از خدا می‌گذرد و گویا اصلاً خدا برنامه‌ای برای انسان‌ها نیاورده است و مسلم مثل شیطان یک زندگی پوچ و پرتکبری را خواهند داشت. فرهنگ غرب منکر وجود خدا نیست، ولی مثل شیطان می‌خواهد با خدا رقابت کند، برای خود یک قدرت مستقل قائل است و فکر می‌کند می‌تواند در مقابل سنت خدا، از طریق قدرت

۱۰ - سوره نحل، آیه ۶۳.

۱۱ - سوره نساء، آیه ۱۲۰.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

تکنیکی خود، عالم را به هم بزند و اراده خودش را بر عالم حاکم کند و این است که شیطان به جای پذیرش اراده خدا، حاکمیت اراده خودش را برایشان جلوه داده است.

زینت حقیقی و زینت کاذب

شیطان می گوید: «لَأَزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ» آنچه را در زمین است برای آن‌ها زیبا جلوه می‌دهم. از طریق کارهای باطل امید سعادت مند شدن را در آنها ایجاد می‌کند. کارهای باطل را لعاب می‌زند و ظاهر آنها را خوب جلوه می‌دهد. خوشحالی‌های پوچ را در زندگی رونق می‌بخشد، به همین جهت هم گفت: زینت می‌دهم، نه این که مثل پیامبران آنچه را به واقع زینت است به انسان‌ها نشان دهد.

خداوند در آیه ۳۱ سوره اعراف می‌فرماید: «خُذُوا زِينَتَكُمْ عِندَ كُلِّ مَسْجِدٍ» بروید زینت‌های خود را در مساجد به دست آورید. یعنی زینت‌های واقعی هم در عالم هست که آن داشتن معنویت است، و آن‌ها در مساجد است. ولی شیطان چیزهایی را که به واقع زینت نیست به عنوان زینت جلوه می‌دهد. مولوی متذکر همین نکته است که می‌گوید:

این خوشی در قلب‌ها عاریتی است زیر زینت، مایه بی‌زینتی است
سوی دریا عزم کن زین آبگیر بحر جو و ترک این مرداب گیر
یعنی مواظب این خوشی‌های دروغین در زندگی خود باشید، این‌ها مثل زینت کردن چهره زشت است، زینتش کرده‌اند، چون زشت است. شیطان و تبلیغات دنیای مدرن، زشتی‌ها را زینت می‌دهند تا زیبایی‌های زندگی که همان بندگی و صدق و تواضع است دیده نشود و به چشم نیاید. یعنی با زینت دادن‌ها، دیدن زینت‌های واقعی را از ما می‌گیرد و در نتیجه زیبایی‌های واقعی عالم به چشم ما زیبا نمی‌آید.

حضرت رسول ﷺ می‌فرمایند: وقتی می‌خواهید قرآن بخوانید، برای این که قرآن در حافظه‌تان بماند، این دعا را بخوانید:

«اللَّهُمَّ ارْحَمْنِي بِتُرْكِ مَعَاصِيكَ أَبَدًا مَا أَبْقَيْتَنِي، وَارْحَمْنِي مِنْ تَكْلِيفِ مَا لَا يَغْنِيَنِي، وَارْزُقْنِي حُسْنَ الْمَنْظَرِ فِيمَا يُرْضِيكَ عَنِّي، وَالزِّمَّ قَلْبِي حِفْظَ كِتَابِكَ كَمَا عَلَّمْتَنِي، وَارْزُقْنِي أَنْ أَتَلُوهُ عَلَى النَّحْوِ الَّذِي يُرْضِيكَ عَنِّي.»



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

اللَّهُمَّ نَوِّرْ بِكِتَابِكَ بَصْرِي، وَأَشْرِحْ بِهٖ صَدْرِي، وَفَرِّحْ بِهٖ قَلْبِي، وَأَطْلِقْ بِهٖ
لِسَانِي، وَأَسْتَعْمِلْ بِهٖ بَدَنِي وَقُوَّتِي عَلَى ذَلِكِ، وَأَعِنِّي عَلَيْهِ، إِنَّهُ لَا مُعِينَ عَلَيْهِ
إِلَّا أَنْتَ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ»^{۱۲}.

خدایا! به من کمک بفرما در ترک معاصی تا آن وقت که زنده‌ام، و کمک کن و
نجاتم بده از این که گرفتار کارهای پوچ بی‌فایده بشوم (چون راه ورود شیطان از
همین طریق است)، و روزی‌ام گردان خوب نگرستن در آنچه تواز من راضی
هستی که به آن بنگرم (پس ملاحظه می‌کنید که چیزهایی هست که زیباست و
خوب دیدن زیبایی‌ها را از خدا تقاضا می‌کنی) و خدایا قلبم را همراهی کن در
حفظ کتابت، همچنان که آن را به من آموختی، و روزی‌ام فرما که آن را طوری
بخوانم که تواز من راضی باشی.

خدایا! چشمم را به کتاب خود نورانی گردان، و سینه‌ام را به کمک کتاب خودت
گشاده گردان، و به کمک آن، قلبم را شاد گردان و زبانم را به کتاب خودت
گویا نما و بدنم را به انجام اعمالی وادار که براساس دستورات کتاب تو است، و
در این مسائل به من قدرت عطا کن و کمک نما که کمک کاری در این امور جز
تو نیست، و تو تنها مقصد من هستی.

پس ملاحظه کردید که باید بین زیبایی‌های حقیقی و زیبایی‌هایی که شیطان آنها را زیبا
جلوه می‌دهد فرق گذاشت و از خدا بخواهیم به ما کمک کند تا در «ما لا یغنی» یعنی آنچه
به‌واقع بیخود است گرفتار نشویم و به زیبایی‌های واقعی چشم بدوزیم که در دعای فوق منظور
از زیبایی حقیقی قرآن است.

قرآن نیز به ما تذکر می‌دهد که مواظب باشید زینت زمین را زینت خود مگیرید، در آیه ۷
سوره کهف می‌فرماید: «أَنَا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» ما آنچه را
بر زمین است زینت زمین قرار دادیم تا آنها را آزمایش کنیم و ببینیم کدام‌یک عملشان بهتر
است. پس مؤمن به جهت آن که متوجه است زینت زمین را زینت خود نگیرد، خوب امتحان
می‌دهد. زینت زمین مال خودش است، زینت مؤمن مال خداست و آن ایمان مؤمن است.

۱۲ - «اصول کافی»، ج ۴، باب «الدعاء فی حفظ القرآن».



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

شیطان می‌آید به شکل خودش زینت به انسان می‌دهد. یعنی زشتی‌ها و نقص‌هایی را که پنهان بود برایش آشکار می‌کند که بین تو این نقص را داری. مثلاً به زنان ژاپنی القاء می‌کند که شما چشم‌هایتان کوچک است و به زنان ایرانی القاء می‌کند که شما چشم‌هایتان مثل ژاپنی‌ها نیست. حالا باید یک زینتی روی این نقص‌تان بکشید و آن‌ها را وادار می‌کند که هر کدام با جراحی پلاستیک طرح چشم‌هایشان را عوض کنند. خلاصه کار شیطان همین است نقص‌هایی را که به‌واقع نقص نیست به رخ انسان‌هایی که بندگی خدا برایشان اصل نیست، بکشاند و بعد آن‌ها را گرفتار زینت‌سازی روی آن زشتی‌های ساختگی می‌کند که در آیه ۲۰ سوره اعراف بدان اشاره فرمود که: «فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوْآتِهِمَا» شیطان وسوسه کرد و وسوسه‌اش همین است که نقص‌های غیر حقیقی را در منظرشان آورد و آن‌ها را مشغول رفع آن‌ها کرد و در واقع به جای زینت‌یابی، برای آن‌ها زینت‌سازی کرد. مؤمن زینت خود را که ایمان است می‌یابد و شیطان زینت‌های من در آوری می‌سازد و زینت زمین را به‌عنوان زینت انسان به رخ انسان می‌کشد و این کار را قرآن می‌فرماید: «فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ» شیطان آن‌ها را وسوسه کرد و از زینت‌های آسمانی، غافلشان کرد.

تغییر زمین به جای تغییر خود

بحث شد که شیطان گفت: «لَأَزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ» برای آن‌ها آنچه را در زمین است می‌آراید، و نگفت «فِي السَّمَاءِ». یکی از انحرافات تمدن مدرن این است که همه تلاش خود را صرف تغییر دادن زمین می‌کند بدون آن‌که متوجه باشد باید زمین را بستر تغییر خود گرفت و خود را شایسته قرب الهی کرد، این فرهنگ شیطانی است. یکی از مورخان می‌نویسد: از روزی که آدم متولد شده تا صد سال گذشته چهره زمین کمتر تغییر کرده بود تا این صدسال اخیر، چون در این صدسال اخیر مردم بیشتر از تغییر خودشان غافل شدند و به زمین بیشتر نظر کردند. شما در تاریخ نگاه کنید؛ عموماً پادشاهان جبار به تغییر زمین فکر می‌کردند. در حالی که تلاش فرهنگ‌های دینی در تغییر زمین در حدی بوده که بتوانند آن را بستر بندگی خود قرار دهند، نه این‌که فخرشان تغییر دادن زمین باشد. آن‌ها تغییراتشان در حدی بوده که در کنار طبیعت و در



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

آغوش طبیعت بتوانند زندگی کنند، ولی غربی‌ها به جهت غفلت از معنویت تغییراتشان در حدّ مقابله با طبیعت است. مؤمنین مأمورند در زندگی زمینی، خود را تغییر دهند تا شایسته قرب الهی شوند و غیر مؤمنین از تغییر درونی خود غافل‌اند و در نتیجه بیشتر به تغییر بیرونی مشغول می‌شوند. این قاعده خوب را داشته باشید که هر وقت احساس کردید بیشتر مایل هستید به بیرون پردازید، بدانید از آنس با خدا فاصله گرفته‌اید. و هر وقت تلاش کردید از درون خود پنجره‌ای به سوی عالم معنا باز کنید و سعی دارید این پنجره را بیشتر بکشایید؛ بدانید در مسیر آنس با خدا هستید، و در این حال به تغییر بیرون خیلی اهمیت نمی‌دهید، تغییر بیرونی تان فقط در حدّ وظیفه است. این تمدن بیش از این که به درون پردازد به بیرون پرداخت. نمی‌خواهم بگویم طبیعت را در اختیار خود نگیریم، ولی نه در حدّ مقابله با آن، بلکه در حدّ استفاده از آن در راه هدفی مقدس.

پس ملاحظه فرمودید به چه معنایی و با چه برنامه‌ای شیطان می‌گوید: «لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ»، در حالی که به جای تحت تأثیر شیطان بودن و زیبا جلوه دادن آنچه در زمین است، بنا بود آنچه در جان ما است را برای خود زینت کنیم و آن را به اندک بهایی به زمین نفروشیم، بلکه آن را به بهشت بفروشیم. چنانچه امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند: «قیمت انسان فقط بهشت است و نباید خود را به کمتر از آن بفروشد».

علامه رحمة الله عليه در مورد آیه فرمودند: «مثلاً زنا را که مطابق میل شهوانی انسان است در نظرش زینت می‌دهد...» و لذا مقصدش ارضای این میل می‌شود و صرف ارضای آن، برایش افتخار می‌شود، آن وقت دیگر حرام بودن برایش مطرح نیست، چون حرام بودن زنا در رابطه با بندگی خدا معنی می‌دهد. وقتی چیزی غیر بندگی زیبا شد، دیگر هیچ چیز حرام نخواهد بود و هزاران زینت دروغ و خطرناک در زندگی وارد می‌شود و زندگی‌های رنگین و سفره‌های رنگین و ظاهرهای رنگین، سراسر زندگی را فرا می‌گیرد و معنی سخن شیطان ظاهر می‌شود که گفت: «لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ» حتماً برای آنها آنچه در زمین است را زینت می‌دهیم و این زینت دادن از طریق تحریک عواطف و احساسات و آرزوها انجام می‌شود.

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

جلسه یازدهم

توجه به رب، مانع زود باوری و تسلط شیطان



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ وَإِنَّ جَهَنَّمَ
لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ»^۱

در حقیقت تو را بر بندگان من تسلطی نیست مگر کسانی از گمراهان که تو را
پیروی کنند، و قطعاً وعده گاه همه آنان دوزخ است.

راه ارزیابی صحیح

مقدمتاً عرض کنم که اگر انسان بخواهد همواره خودش را درست ارزیابی کند، باید بتواند
موقعیت خود را در ابتدا و در انتهای حیاتش بشناسد و بفهمد چگونه بوده است و چگونه باید
باشد.

اگر به شما بگویند که فردا شب شما را بر اساس این که صد عدد گردو دارید یا ندارید،
ارزیابی می‌کنیم، امروز شما تکلیفتان را می‌دانید و معلوم است که تکلیف شما امروز این است
که فکری بکنید که تا فردا شب صد تا گردو تهیه نمایید. خداوند برای تعیین تکلیف ما در این
دنیا همین‌طور وارد عمل می‌شود. می‌فرماید: فردای زندگی، ارزیابی شما به این است که
توانسته باشید در طول زندگی بندگی کرده، و یک عمر بندگی را به قیامت بیاورید. به ما
گفته‌اند و به خوبی هم به ما فهمانده‌اند که ابدیت شما در رابطه با بندگی در زندگی دنیایی با
آن خصوصیتی که دارد، شکل می‌گیرد. در همین رابطه ما امروز تکلیفمان را می‌توانیم بفهمیم
و در واقع تحلیل امروز ما بر ایمان روشن می‌شود که چطوری خودمان را ارزیابی کنیم تا
ابدیتمان درست شکل گیرد و منطبق بر آنچه که مایل هستیم آن را بسازیم.

۱- سوره حجر، آیات ۴۲ و ۴۳.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

همان‌طور که شروع حیات ما را هم به ما گفته‌اند. مثل این که به ما بگویند: ای آدم! درست است که تو نشان داده‌ای می‌توانی از این گوشه و آن گوشه صد عدد گردو تهیه کنی، ولی این را هم بدان که کسانی هم هستند که مانع تو می‌شوند و تو برای کار خودت باید با این موانع هم مبارزه کنی. یعنی هم شروع کار را گفته‌اند که چطوری می‌توانی گردو تهیه کنی و هم چگونگی موانع را و دفع آنها را و هم نهایت کار را روشن نمودند که چگونه تو را ارزیابی می‌کنند. در توجه دادن به شروع و انتهای کار ما، در واقع معنی حیات دنیایی ما را به ما گوشزد می‌کنند. در این حال و با توجه به آیاتی که بحث آن گذشت و یا بحث آن در پیش است، ما می‌توانیم هر لحظه که خواستیم خودمان را ارزیابی کنیم و توانایی‌هایمان را بشناسیم. در شرایطی قرارمان دادند که هم دشمنانمان را می‌شناسیم و هم به چگونگی سعادت‌مان آگاهی داریم، که در ابدیت حیات خود چگونه باید باشیم و در دنیا چه کار باید بکنیم که هرگز نرویم.

رمز تسلط شیطان بر انسان

در آیه ۴۲ سوره حجر نکته خوبی مطرح است و خداوند در آن آیه قصهٔ امور تکوین را به زبان تشریح مطرح می‌فرماید که شیطان گفت: «... لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ» من امور باطله را برای انسان‌ها زیبا جلوه می‌دهم و در نتیجه غیر از مخلصین، همه را گمراه می‌کنم و حضرت حق فرمود: «إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ»؛ یعنی برای تو چنین قدرتی قرار داده نشده که بر آن‌هایی که بخواهند بندگی مرا بکنند، مسلط شوی تنها تسلط تو بر آن‌هایی است که خودشان تمایل به گمراهی دارند و لذا از تو تبعیت می‌کنند. در این آیه حضرت حق این قاعدهٔ موجود و تکوینی عالم را برای ما مطرح فرمود. حالا روی این قسمت آیه عنایت بفرماید که می‌فرماید: «تسلط تو بر آن‌هایی که بخواهند بندهٔ من باشد، نیست»؛ یعنی تو نمی‌توانی بر کسانی که ربوبیت مرا می‌شناسند و این ربوبیت را برای خود پذیرفته‌اند، تسلط پیدا کنی. بعد می‌فرماید: «تو بر کسانی تسلط خواهی داشت که بخواهند از تو تبعیت کنند و علت تمایل به تبعیت از تو در خود آن‌ها باشد که گمراهی را بر هدایت ترجیح دهند»؛ یعنی کسانی تحت تسلط تو هستند که ربوبیت من و در نتیجه بندگی خودشان را از من نمی‌خواهند. پس ریشهٔ تبعیت از تو در خود آنهاست و به همین جهت آخر آیه هست: «وَمَنْ



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

أَلْعَاوِينَ»؛ یعنی از گمراهان. یعنی ریشه تبعیت از تو و پذیرش پیشنهادهای تو در خود آنها است که جهت خود را گم کرده‌اند. اگر عنایت بفرماید نکته ارزشمندی را مطرح می‌کند که امروز تسلط شیطانی از کجا شروع می‌شود و بُرد تلاش شیطان در کجاها است.

آیا جنگ انسان با شیطان جنگی است نابرابر؟

ممکن است سؤال شود که دشمنی و جنگ شیطان با انسان در یک رابطه نابرابر واقع است؛ چرا که دشمن انسان، یعنی شیطان به انواع توانایی‌ها مسلح است ولی انسان در چنین شرایطی نیست، چون شیطان هم می‌تواند از پشت به انسان حمله کند و هم دیده نشود، در حالی که او ما را می‌بیند، از طرفی انگیزه‌ها و میل‌هایی در ما قرار داده شده است که به راحتی می‌شود عامل تحریک شیطان قرار گیرد. حال این چه جنگی است که خداوند دشمن ما را این اندازه مسلط و توانا کرده و ما را دست بسته و بدون سلاح در اختیار او قرار داده است؟!

حضرت حق در واقع در آیه فوق ما را متوجه یک قاعده‌ای می‌نماید که اگر در آن دقت کنیم اصلاً این اشکالات به هیچ وجه برای ما پدید نخواهد آمد. می‌فرماید: «عبادی»، یعنی بنده‌های من در تیررس شیطان نیستند، پس اگر انسان متوجه شود «رب» دارد و توجه‌اش به رب واقعی‌اش باشد، از همه نقشه‌های شیطان با آن همه گستردگی که دارد، آزاد می‌شود؛ چرا که در آن حالت، همه هدفش حفظ آداب بندگی می‌شود. همه نجات خود را در بندگی حق می‌جوید و به راحتی مسیر زندگی‌اش طی می‌شود، چون مواظب است بندش که قصه بندگی او با خدا است، پاره نشود. به گفته حافظ:

گدای کوه تو از هشت خلد مستغنی است اسیر بند تو از هر دو عالم آزاد است
چون اولاً؛ متوجه شده نیازش در کجا برآورده می‌شود و لذا گدای همان جا شده است.
ثانیاً؛ بند بندگی و اسیری خود را درست وصل کرده است، حالا که می‌داند باید بند به جایی باشد، بنده حق شده است و لذا در چنین شرایطی از همه وسوسه‌های شیطان آزاد است و شیطان نمی‌تواند او را گرفتار کند و بندی برای او برآورد و در نتیجه به پروردگارش می‌گوید:
تا به دامان تو، ما دست توگی زده‌ایم به تو لای تو بر هر دو جهان پا زده‌ایم



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

چون وقتی دید باید توگی و توجه قلبی خود را به خدا بیندازد، دیگر دنیا برایش ارزشمند نیست که شیطان بخواهد با توجه دادن او به دنیا هدف او را تغییر دهد، بسته کمند حق شده است. می گوید:

خلاص حافظ از آن زلف تابدار مباد که بستگان کمند تو رستگارانند
اول رسیده است به این که باید بسته به کمندی شود تا رستگار گردد، بعد رب خود را درست پیدا کرده و خود را به کمند رب خود بسته است. فرمود: «إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْنِهِمْ سُلْطَانٌ»؛ پس هر کس بنده خدا شد، از تسلط شیطان آزاد است و به راحتی بندگی خدا را طی می کند، چون بندگی سخت نیست، ریاست سخت است. اگر هم می بینید در دینداری در زحمت هستید، چون اصل را تماماً در بندگی نگذاشته اید و لذا راه های شیطان در زندگی مان باز است و دائم باید تلاش کنیم شیطان آمده را بیرون کنیم. ولی یک وقت طوری زندگی را برای خود پذیرفته ایم که شیطان نمی تواند ما را متوجه قسمت هایی از آن بکند. وقتی کسی رسید به این که «رب» دارد و رب او هم رب العالمین است و همه عالم در قبضه اوست، دیگر شیطان نمی تواند چنین کسی را از آبرو و آینده و نان و آب بترساند و لذا تمام فکر و ذکرش مشغول بندگی حق می گردد و می داند که رب دارد. در روایت داریم: «بهترین عبادت این است که به آنچه دارید راضی باشید؛ نفرمود بهترین عبادت، سجده و رکوع است، نتیجه همه این عبادت ها بعد از آن است که به آنچه از خدا رسیده، راضی باشیم. این که به آنچه خدا داده است راضی باشیم، عبادت است؛ پس بعضی ها می توانند همواره در عبادت باشند. اگر انسان به این بصیرت رسید که آنچه از طرف خدا رسیده است، پذیرفتنی است؛ در واقع رسیده است که هر چه رب من برایم مقدر کرده است برای من خیر است.

رمز نجات از تسلط شیطان

اگر فهمیدیم انسان و جهان، رب دارند و آن رب، حکیم است و ما و جهان را رها نکرده است، در این حالت شیطان هیچ پایگاهی در شخصیت ما نخواهد داشت تا بخواهد از آنجا کارش را شروع کند. مگر نه این که شیطان برای تحریک ما، آرزوهای ما را شعله ور می کند؟ کسی که به آنچه دارد راضی است، دستگیره ای برای این کار شیطان در جانش نیست که



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

شیطان بتواند آن دستگیره را بگیرد و او را این طرف و آن طرف بکشد. ما در دعایمان از حضرت حق تقاضا می‌کنیم که خدایا ما را به مقامی برسان که نسبت به آنچه تو داده‌ای راضی باشیم! «وَتَجْعَلَنِي بِقِسْمِكَ رَاضِيًا قَانِعًا...»^۲ خدایا مرا از نظر روحی آنچنان گردان که به آنچه نصیب کرده‌ای راضی و قانع باشم. این یک مقام است و بهترین عبادت هم محسوب می‌شود، به طوری که در آخر دعای شریف ابوحمزه در اوج جمع‌بندی تقاضاها، ندا سر می‌دهی که: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْئَلُكَ إِيمَانًا تَبَاشِيرُهُ بِرَبِّ قَلْبِي وَ يَقِينًا حَتَّى أَعْلَمَ أَنَّ لَنْ يُصِيبَنِي إِلَّا مَا كُنْتُ لِي وَ رِضْنِي مِنَ الْعَيْنِ بِمَا قَسَمْتَ لِي»؛ خدایا! از تو ایمانی را تقاضا دارم که با قلب من همراه باشد و یقینی را می‌خواهم که بفهمم هیچ حادثه‌ای به من نمی‌رسد مگر این که تو برای من مقرر کرده‌ای، و برسم به این که از زندگی به همان اندازه که برایم قرار داده‌ای، راضی باشم. ملاحظه می‌کنید که باید از خدا درخواست کرد تا به این فهم و شعور برسیم که به آنچه خدا برای ما مقرر کرده، راضی باشیم و این با لطف خدا و آمادگی ما ممکن می‌گردد. پس این که دوستان سؤال دارند که این پریشانی‌های موجود در دینداری را چگونه حل کنیم و چگونه از تیررس شیطان رهایی یابیم، جوابش برای خودم و شما یک کلمه است و آن این که آرام‌آرام به قلب برسانیم باید بنده خدا بود و به برنامه‌ها و مدیریت رب‌العالمین که پروردگار ما نیز هست، اعتماد کرد. همه پریشانی‌ها ریشه‌اش در این است که از ربّ خود غافلیم. همه این پریشانی‌ها، چوب غفلت از ربّ است. آری؛ هر کاری که موجب شود از این غفلت در آییم، مبارک است. وقتی رسیدیم به این که همه چیز در قبضه ربّ است، عملاً در عالم عبادت قرار گرفته‌ایم. وقتی فهمیدیم نقطه ضعفمان غفلت از حضور ربّ است، برای جبران این ضعف چاره می‌اندیشیم، تمامی عبادات واجب و مستحب برای همین است، بلند می‌شوید نماز شب می‌خوانید تا با ربّ خود صحبت کنید، و بگویید من در این خلوت می‌خواهم ربوبیت تو را به قلبم برسانم و آن وقت خود ربّ برای این که خود را در قلب ما حاضر نگه دارد، موفق به نماز شبمان می‌کند. اگر خودمان را دست ربّ دادیم، آرام‌آرام او هم دست ما را می‌گیرد و تمام پریشانی‌ها از بین می‌رود و شادی و نشاط غیر قابل تصویری پیش می‌آید. شادی و نشاط حقیقی و نه غافلانه.

۲- دعای کبیل.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

حالت دیگر بود، کان نادر است بی خزان و بی بهار سبز و تر است

آرزوی بنده خدا، بی آرزویی است

حضرت حق به شیطان فرمود: «إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ» تو بر بندگان من تسلط نداری، چون زمینه تسلط تو در آنها نیست، چون بنده اند و به آنچه پروردگارشان به آنها داده و برای آنها مقدر کرده است راضی اند. اینها در هر شرایطی فقط به دنبال انجام وظیفه بندگی خود هستند. حالا هر چه باشد و به هر نحو که باشد، حتی غذا خوردن و بازن و فرزند صحبت کردن، ولی اگر همین کارها را با روح و روحیه دیگر انجام دادیم، کلاه سرمان رفته و بی رب شده ایم و انواع پریشان حالی ها ظاهر می شود و دیگر نمی توانید حفظ «حال» بکنید، حفظ حال که ممکن نشد، می بینید در نماز هنوز «يَاكَ نُعْبِدُ» نگفته و آن را در قلب حفظ نکرده به قسمت بعد می روید و باز همان بلا را بر سر بعدی ها هم می آورید، یعنی هیچ وقت در هیچ کدام از حالات خود نیستید، چرا نمی توانید حفظ «حال» کنید؟ چون از بندگی خود راضی نیستید، بندگی خدا برایتان نشاط آور نیست؛ چون بی رب شده ایم و به رب العالمین اعتماد نداریم و لذا شیطان برای ما رب های دروغین که هیچ اعتمادی نمی شود به آنها داشت، می سازد و اضطراب ها و پریشان حالی ها شروع می شود و دیگر در هیچ حالی خود را راضی نمی بینید، مثل این که الآن که این جا نشسته اید، نگران باشید نکند جای دیگری هست که بهتر از این جاست؛ و در نتیجه آرامش خودتان را در این جا از دست می دهید و این حالت طمأنینه یا در «حال» بودن شما را از بین می برد و در آن شرایط همواره چشم شما به ناکجا آباد دوخته شده است. ولی اگر خود را در همین حالت که هستید، وارد عالم بندگی کنید، همه آن حرص ها و اضطراب ها فرو می ریزد. به همین جهت هم گفته اند: عالم خوایش هم عبادت است؛ چون به واقع خود را در حالت بندگی برده است، ولی منافق، عبادتش هم عذاب است؛ چون همواره در تلاش است که افراد را از خودش راضی نگه دارد و لذا هیچ وقت در حالت طمأنینه بندگی قرار ندارد. «مؤمن» یعنی کسی که هم خودش در حالت امن و امنیت است و هم دیگران از او در امنیت هستند، چون زیر سایه رب العالمین زندگی می کند، و به همین جهت هم شیطان نمی تواند سراغ او بیاید، چون دستگیره ای نمی یابد که بگیرد و او را بجنانند. کار شیطان این است که آرزو خیزی کند،



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

آن کس که خود را در مقام بندگی وارد کرده، آرزویی جز حفظ ادب بندگی ندارد، که شیطان آن آرزو را بگیرد و بجنانند. چون بنده خدا، به هر چه خدا لطف کرده است راضی است و آرزویش این است که از خدا راضی تر باشد تا بنده تر باشد؛ یعنی در واقع آرزویش، بی آرزویی است. فرموده‌اند: «الهی! همه می گویند بده، من می گویم بگیر»^۳.

سوزم آن است که ساز بیشتر با خدا داشته باشم

شما وقتی تقاضا می کنید که خدایا مرا بنده تر کن، یعنی تقاضایتان این است که خدایا! سوزم این است که ساز بیشتر با تو داشته باشم. آیه ۴۲ سوره حجر که عرض شد، دستورالعمل امتیث از شیطان است: در ادامه می فرماید: «أَلَا مَنْ أَتْبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ»؛ حضرت حق به شیطان می گویند: و تو بر کسانی می توانی احاطه پیدا کنی که خودشان هدف خودشان را به اشتباه انتخاب کرده باشند؛ اول راه را عوضی گرفته و به اصطلاح گمراه شده و جهت زندگی به سوی رب العالمین را رها کرده اند، سپس چنین انسان هایی از شیطان تأثیرپذیری دارند. این نکته بسیار ارزشمند را حضرت حق به ما گوشزد کرد که ای انسان ها! همه جاذبه های شیطان به جهت غفلت شما از بندگی خدا است در حالی که همه مقصد و مقصود شما همین بندگی است، اصلاً رسیدن به رب العالمین هدف ما است، و در آن حالت، «بعدی» نمانده است، چرا که خداوند، خودش هدف است، نه این که بندگی خدا و پذیرش حکم رب العالمین برای هدف دیگر باشد. یکی از آفاتی که ممکن است در ذهن عزیزان پیش آید، این است که بگویند بندگی کنیم برای چی؟! بعدش چی؟! گفت:

ملالی نیست ماهی راز دریا که بی دریا خود او خرم نباشد
ماهی فقط با آب زنده است؛ مگر می شود ماهی از آب خسته شود و به دنبال بعد از آب
باشد، در آن صورت دیگر ماهی نیست. «هر که او ماهی نباشد، جوید او پایان آب». وقتی
انسان وارد معنی بندگی شد، بعد از بندگی را نمی خواهد. اصلاً همین بندگی برایش نهایت
شعف است. گفت:

۳- «الهی نامه»، آیت الله حسین زاده.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

خنک آن قماربازی که بباخت هر چه بودش و نماند هیچش الا هوس قمار دیگر
انسانی که بندگی را شناخت، همواره در حفظ و رشد همین بندگی تلاش می کند، و برای
بندگی اش، بعدی نمی خواهد. ما وقتی بر اساس عالم بندگی داریم روی این آیه بحث می کنیم،
همین را می خواهیم که در این عالم باشیم، و همین طور خود را ادامه دهیم تا بمیریم؛ اصلاً
زندگی همین بندگی است. به بقیه کارها باید بگوییم بعد چی؟! به کاری که مسیرش به سوی
بندگی نیست، باید بگوییم کی تمام می شود چون بندگی قصه ذات ما و ادامه خودمان است،
بقیه کارها ناخودما است و بر ما سنگین است و راه ورود شیطان خواهد بود و عامل آن همه
تعب و زحمت است.

انسانی که راه را گم کرد، وسوسه شیطان را می پذیرد

شیطان به دنبال انسانی است که راه را - که همان بندگی خدا و ارتباط حضوری و قلبی با خدا است -
گم کرده باشد و چون راه را گم کرده و دیگر ارتباط نوری با خدا ندارد، پیشنهادهای شیطان
را می پذیرد، مثل انسانی است که در وسط بیابان راهی که او را به مقصد می رساند، گم کرده
است. کمی تحت تأثیر این تصورات از این طرف می دود، کمی هم تحت تأثیر آن تصورات از
آن طرف می رود. این چنین افرادی را «غاوین» می گویند؛ یعنی کسانی که هدف اصلی خود را
گم کرده اند، راه خود را نمی شناسند. اگر رب العالمین را که رب همه ماست نشناسیم، در بیابان
زندگی گم شده ایم. با این که به راحتی می توانستیم بفهمیم باید بنده رب العالمین باشیم. حالا
کسی که رب العالمین را رب خود نگرفت و به دنبال حکم کمال مطلق نبود، راه تسلط شیطان
را بر تمام ابعاد شخصیت خود می گشاید. چنین آدمی درست است که به ظاهر پرتحرک است،
ولی نه به جهت این که زودتر به مقصد برسد، بلکه به جهت بی مقصدی، به هر چاه و راهی سر
می زند و به قول خودش از بس تلاش می کنم خسته شده ام، در حالی که به قول مولوی غرق
بیکاری است:

کار آن دارد که حق را شد مُرید از برای او ز هر کاری بُرید
دیگران چون کودکان این روز چند تا به شب در خاک بازی می کنند
گویدم از کار خستندم خلق غرق بیکاری است جانش تا به خلق



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

چون کسی به واقع کار دارد که به سوی هدف واقعی خودش جلو برود و هر روز در بندگی خدا رشد کند و آرام آرام هر چه بیشتر به مقصد هستی که پذیرش ولایت حضرت رب العالمین است، نزدیک شود. حضرت رب العالمین عین قرار است و او نیز در قرار با رب، قرار می گیرد و با پیدا کردن راه ارتباط با حضرت رب العالمین همواره در تحت تربیت انوار خداوند جلو می رود.

غاوین که مقصد خود را گم کرده اند، از شیطان تبعیت می کنند و در نتیجه شیطان بر آن‌ها تسلط می یابد. شیطان طرح و نقشه برای ادامه زندگی به او می دهد، چون خودش طرح ندارد و طرح بندگی رب العالمین را هم نپذیرفته و راضی به قسمت حق نبوده و لذا به این که، حق رب او باشد راضی نیست، او نتوانسته است چون امام حسین (علیه السلام) در دعای عرفه به خدای خود بگوید: «أَنْتَ كَهْفِي حِينَ تُعِينِي الْمَذَاهِبُ فِي وُسْعَتِهَا» تو پناهگاه و خزینه آرمان‌های من هستی وقتی راه‌های به ظاهر وسیع مرا خسته می کند. اگر کسی به این بصیرت دست یافت که خزینه همه آرمان‌هایش حضرت رب العالمین است، دیگر به سوی چه کسی بدود؟! پروردگارش هم که نزدیک است، دویدن نمی خواهد. این آدم راه را گم نکرده است که در به در باشد. گنج را می شناسد و هر چه بیشتر تلاش می کند تا به آن نزدیک شود، و این تلاش با آرامش همراه است، چون راه و مقصد را می شناسد و می بیند که مقصد از دستش در نرفته است.

بعدي نيست

علامه طباطبایی (رحمة الله عليه) می فرماید: «آری؛ تصرفات شیطان در ادراک انسان تصرف طولی است و ...» می خواهم این جمله علامه (رحمة الله عليه) را معنی کنم، ولی دل می گوید از بحث قبلی دل نکن. شیطان دارد نقشه می کشد که بسیار خوب کافی است سراغ بحث بعدی برو، این بحث را زود تمامش کن ببینم بعد چه می شود. عزیزان؛ بعدی وجود ندارد، ما به دنبال بقاء هستیم تا از جزء جزء هر آیه‌ای به ملکوت وصل شویم. هر آیه‌ای راهی است به سوی ملکوت؛ به شرطی که از طریق آن آیه در حالت بقاء و قرار با ملکوت آن، ارتباط پیدا کنیم. اگر در حالت بقاء نباشیم، از هیچ قسمت از زندگیمان نمی توانیم استفاده کنیم. دائماً قوه وهمیه با تحریک شیطان می گوید: برو بعد، بعد هم می گوید: برو بعد؛ در نتیجه همواره در ناکجاآباد به سر می بریم. در



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

حالی که با خدایی که عین قرار و بقاء است، از طریق قرار و بقای خودمان می‌توانیم ارتباط پیدا کنیم. اگر همین‌طور گرفتار بعد و بعد باشیم، با هیچ چیز نمی‌توانیم ارتباط برقرار کنیم. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «الْعَجَلَةُ مِنَ الشَّيْطَانِ وَالْثَّانِي مِنَ اللَّهِ ﷻ»؛ آرامش و قرار از خداست و عجله از شیطان است، شیطانی که شش‌هزار سال عبادت خود را بر باد داد و می‌خواهد همه لحظه‌های ما را بوج کند. این بیست دقیقه‌ای را که ما حرف زدیم این‌طور بوج می‌کند که خیال شما را تحریک می‌کند که ببینم بعدش چه می‌گوید و نمی‌گذارد با حرف حالای من ارتباط برقرار کنید. آرامش ارتباط با من را از شما می‌گیرد و با حرف بعد هم همین معامله را می‌کند. ما داشتیم بیست دقیقه به قشنگی با همدیگر زندگی می‌کردیم و زندگی‌مان هم همین ارتباط بود و این که داریم می‌فهمیم که رب‌العالمین، خزینه جان ماست و دل‌مان را به این موضوع داده بودیم، حالا شیطان می‌آید ما را از این ارتباط خارج کند و به بی‌محتوایی و به بی‌خزینگی تبدیل کند و در نتیجه گمراهی‌مان شدیدتر شود.

با خودمان در میان گذاشتیم که باید رب داشته باشیم و رب ما هم باید رب‌العالمین باشد تا به بندگی خدا برسیم و راه نجات از حیلۀ شیطان هم همین است، حالا شیطان وسوسه می‌کند که این را که جلسه قبل گفتی. بسیار خوب از آن جلسه تا این جلسه با این زندگی کردیم. ممکن است بگویی: حالا که این‌طور زندگی کردیم، بعدش چه کار کنیم. هیچی، بعدی ندارد. داریم از این طریق به رب‌العالمین نظر می‌کنیم که او رب ماست و ما عید اویم. بعدی نیست، همین که خود را در «حال» قرار دهیم، عبادت است. در نماز هم همین را متعین می‌کنیم.

شما اگر نگران بعد هستید، یعنی هم‌اکنون چیزی به دست نمی‌آورید و علتش هم این است که با رب خود ارتباط ندارید. اگر پذیرفتی بنده خدا باشی و به بندگی‌ات هم راضی بودی، یک مرتبه رب خود را در منظر خود می‌بایی و می‌بینی همچنان که تو به عنوان عبد، نظر بر او داری، او هم به عنوان رب به تو نظر دارد؛ حالا تو به چه چیز راضی هستی؟! به این که رب تو به تو نظر دارد، بعدش چی؟ بعد ندارد، ارتباط با رب که به بعد نیاز ندارد؛ چون خودش همه مقصد است. آیا شما در وسط دشت که آفتاب همه جا را فرا گرفته است، به دنبال آفتاب



می‌دوید؟! یا همین که بایستید با آفتاب ارتباط دارید. دویدن نمی‌خواهد، اگر آفتاب می‌خواهی که هست، اگر سنگ و خاک می‌خواهی، پس چرا می‌گویی آفتاب می‌خواهم؟! اگر بنده‌ای و ربّ می‌خواهی که بعدی ندارد. بهترین عبادت این است که بنده حق باشی و ربّ‌العالمین را ربّ خود بگیری. آفتاب بخوای، نه سنگ و چوب. خیلی سخت و خیلی آسان است. اگر پذیرفتیم که به بندگی خدا راضی شویم، خیلی آسان می‌شود و گرنه خیلی سخت است.

آن آدمی که آلوده به «بعد» است نمی‌تواند از «حال» استفاده کند. نماز می‌خواند ولی چون نظر به «بعد» دارد، نمی‌تواند از نماز استفاده کند. در «حال» نیست، در گذشته و آینده است. به تسبیحات حضرت فاطمه علیها السلام می‌رسد، باز نظر به «بعد» دارد و نمی‌تواند از آن استفاده کند. بعدش چی؟ هیچ و هیچ و هیچ. آفتاب ربوبیت بر سراسر وجودش می‌درخشد و همه عالم خلقت وسیله است که به آفتاب ربوبیت حق بنگرد و ببیند «رب» دارد و به «رب» خود نظر کند و با بندگی او حق ربوبیت او را در حدّ طاقت بشری اش ادا کند. ولی با یک اضطراب و غافل از ربّ‌العالمین، در آفتاب به دنبال آفتاب می‌دود. عادت دویدن را در عبادات رها کنید، می‌بینید که تو عبدی و او ربّ، و همه چیز هم حاضر است، خود دانید! حضرت

امیرالمؤمنین علیه السلام به حضرت ربّ‌العالمین عرضه داشتند:

«إِلَهِي كَفَى بِي عِزًّا أَنْ أَكُونَ لَكَ عَبْدًا وَكَفَى بِي فَخْرًا أَنْ تُكُونَ لِي رَبًّا أَنْتَ كَمَا أَحِبُّ فَأَجْعَلْنِي كَمَا تُحِبُّ»^۵ الهی! مرا همین اندازه عزّت پس که بنده تو هستم و همین اندازه افتخار پس که تو پروردگار من هستی، تو آنچنانی که من دوست دارم، مرا آنچنان قرار بده که تو دوست داری.

ای دل! به‌سوی یار‌گذاری نمی‌کنی؟ اسباب جمع‌داری و کاری نمی‌کنی؟

چگونگی تصرف شیطان

علامه «رحمة‌الله» در ذیل آیه ۴۳ سوره حجر می‌فرماید:

۵- «بحارالانوار»، ج ۷۴، ص ۴۰۲.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

«آری تصرفات ابلیس در ادراک انسان تصرف طولی است، و شیطان؛ دنیا را زینت می‌دهد و در ادراک انسان تصرف نموده، باطل را به لباس حق درآورده و کاری می‌خواهد بکند که ارتباط انسان به امور دنیوی تنها به وجه باطل آن امور باشد و در نتیجه انسان از هیچ چیز فایده صحیح و مشروع آن را نبرد و همه چیز را مستقل و بریده از خدا و غیب و قیامت بفهمد و وجه باطل هر چیز را ادراک کند و در نتیجه از مقام حق تعالی که مدیر مطلق هستی است و همه چیز در قبضه ربوبیت اوست، غفلت کند و طوری به انسان می‌دمد که همان طور که اولیاء مؤمنان، ملائکه هستند، اولیاء این گونه افراد، شیطان و ذریه‌اش می‌شوند.»

فرمودند: «تصرفات ابلیس در ادراک انسان طولی است؛ یعنی زمینه در خود انسان هست لذا او براساس آن زمینه کار خود را می‌کند. این طور نیست که مثلاً کسی را در حالی که در عرض شما قرار دارد هل بدهد؛ بلکه مثل این است که او به فکر شما تلقین کند تا خود شما کاری را که او می‌خواهد انجام دهید و لذا اراده او در طول اراده شما قرار می‌گیرد.

بعد فرمود: «حالا که معلوم شد شیطان از نظر وجودی، چگونه تصرف می‌کند؟ بدانید؛ کاری می‌کند که ارتباط انسان با امور دنیوی تنها به وجه باطل آن امور باشد. مثلاً جلسه هم که می‌آید وجه غیرمفیدش را که همان عجله و زودرفتن است تقویت می‌کند، و وجه ارتباط با خدا را که موجب آرامش می‌شود از بین می‌برد. نماز می‌خوانید، وجه غیرمفیدش را که وجه عدم ارتباط با رب است و گرفتار ظاهر نماز شدن است، تقویت می‌کند. در یک کلمه وجه ارتباط با خدا و قیامت را در همه کارها در خیال ما از بین می‌برد. روحیه احساس تکلیف کردن در کارها و قصد قربت کردن را ضعیف می‌کند. نشستن در یک جلسه و بحث قرآن کردن، اگر با حفظ حضور باشد و اتصال با حضرت رب العالمین را همراه داشته باشد، مسلم یک عبادت پرثمر است و خود را زیر پرتو نظر رب خود بردن و در نتیجه در بندگی او پروریده شدن است. طرف منفی آن این است که شیطان این ارتباط را با تغییر انگیزه قطع می‌کند، القاء می‌کند که چه چیزی یادگرفتی تا بروی برای بقیه بگویی. در محضر حضرت رب نظر را به غیر می‌اندازد، حالا آن غیر رب هر که می‌خواهد باشد، مهم این است که ما را از احساس حضور در محضر حضرت رب - که عین بندگی است - خارج کند.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

بعضاً توصیه می‌شده است که دست از مطالعه کتاب‌ها بکشید تا غبار علم‌طلبی به نور رب‌طلبی تبدیل شود، و بعد دوباره با این روحیه جدید مطالعه را شروع کنید. مسلّم مطالعه در موضوعات دین خوب و لازم است، اما گاهی همان مطالعات تبدیل به غباری می‌شود که مانع تجلّی نور ربّ به جان انسان می‌شود، این همان حالت است که فرمودند: «أَلْعَلْمُ هُوَ حِجَابُ الْأَكْبَرِ»؛ یعنی علم همان حجاب اکبر است؛ چون علمی که باید آینه نظر به ربّ می‌شد و بندگی و تواضع انسان را افزایش می‌داد، با تبدیل شدن جنبه حضور آن به جنبه حصولی، غرور و کبر و عُجْب را به همراه می‌آورد.

کار شیطان همین است که جهت باطل هر چیز را برای انسان زینت دهد که بنا بر فرمایش علامه «رحمة‌الله‌علیه»، جهت استقلالی به چیزها می‌دهد. علمی که از طرف خداست و برای توجّه به خداست، تبدیل می‌شود به علمی که از طرف خودم و برای نمایش خودم است.

به‌عنوان مثال؛ نشستن شما در این جا، اگر تحت ربوبیت حضرت پروردگار نباشد، جهت باطل نشستن شما است، اگر تدبیر حضرت ربّ را در حضور خود در این مکان بیابید از دست شیطان از این جهت رهیده‌اید و راه تسلّط او سدّ شده است و در نتیجه در یک حالت بقاء و نشاط قرار می‌گیرید و دلّ زندگی پیدا می‌کنید و بندگی و توجّه به ربّ شدت می‌یابد، راهش همان است که عرض شد و آن عبارت است از راضی بودن، نسبت به بندگی خدا و به کلی در همه حالات از خدا راضی بودن.

در حدیث قدسی معراج داریم که خداوند خطاب به حضرت رسول اکرم ﷺ می‌فرماید: «يَا أَحْمَدُ! مَحَبَّتِي مَحَبَّةَ الْفُقَرَاءِ فَادِّنِ الْفُقَرَاءَ وَ قَرِّبْ مَجْلِسَهُمْ مِنِّي»؛ ای احمد! دوستی من، دوستی فقراء است، پس همنشین و هم‌مجلس فقراء باش^۱ پیامبر اکرم ﷺ می‌پرسند: فقراء چه کسانی‌اند؟ حضرت ربّ در جواب می‌فرماید: آن‌هایی که از فقر خود راضی‌اند - نه آن‌هایی که مال دنیا را ندارند، ولی ناراضی‌اند از این که خدا به آن‌ها نداده است - پیامبر اکرم ﷺ مأموران فقرایی را دوست داشته باشند که از فقر خود راضی‌اند. حالا یا شما غنی هستید یا فقیر، اگر غنی هستید که دلیل ندارد بیشتر بخواهید و یا ناراضی باشید، و اگر فقیر هستید، یا از این فقر راضی هستید

۶ - «بحار الانوار»، ج ۷۷، ص ۲۱.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

یا ناراضی. کسی که نور ربّ به قلبش خورده، اصلاً ناداری خود را نمی‌بیند، چون خدا را دارد و این خداداری همه دارایی است. ولی کسی که نور ربّ بر قلبش ننشانیده، اگر غنی است؛ مسلم ناراضی است و نداشتن‌های دیگرش را می‌بیند. و اگر هم فقیر است که باز نداشتن‌های اطرافش را می‌بیند.

پس قضیه این طور نیست که فکر کنیم دارایی‌های دنیایی سبب ایجاد رضایت می‌شود، خیر، آنچه موجب رضایت می‌شود، علاقمندی به بندگی حضرت ربّ‌العالمین است و همه کارهای شیطان از این‌جا شروع می‌شود که بتواند ما را نسبت به توجه به پروردگاران گمراه کند، حتی در این حدّ که بگوییم: مسجد و سیخ و کانون ما نسبت به مسجد و سیخ و کانون دیگران کمتر است؛ همین موجب اضطراب می‌شود و به دنبال آن غفلت از «ربّ» حاکم می‌گردد. ولی اگر فقط تکلیف را ببینیم، خود را در آغوش توجه به ربّ احساس می‌کنیم و گویا در قلب هستی جای گرفته‌ایم و همه چیز به راه ارتباط با خدا تبدیل می‌شود. گاهی مضطرب می‌شویم که نکنند آن فردی که ما مایل نیستیم در انتخابات رأی بیاورد بیشترین آراء را کسب کند، این به جهت عدم توجه به پروردگاران است، در حالی که به ما ربطی ندارد. ما فقط یک تکلیف داریم که پروردگار خود را بندگی کنیم و خود را در آغوش لطف پروردگار قرار دهیم. حرص، به جهت اضطراب و خروج از آرامش انجام تکلیف، پدیدار می‌شود.

خدا شیطان را بر انسان مسلط نکرد

در آیه ۲۲ سوره ابراهیم الطیّ هست که:

«وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقُّ وَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُمُونِي وَلُومُوا أَنْفُسَكُمْ مَا أَنَا بِمُضِرِّخِكُمْ وَ مَا أَنْتُمْ بِمُضِرِّخِي إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ».



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

چون کار خاتمه یافت و قیامت برپا شد، شیطان به مشرکین می‌گوید: خداوند شما را به آنچه به دنیا و آخرت مربوط بود، خیر داد و به آن وفا کرد و من به عکس آن خیر دادم و سرانجام خلف وعده کردم، و من در دنیا بر شما تسلط نداشتم که شما را مجبور به معیت و همراهی با خود کنم، چنین سلطنتی بر شما نداشتم مگر این که شما را به شرک و گناه دعوت کردم و شما هم خودتان پذیرفتید - یعنی نفس شما عامل پذیرفتن بود - پس خودتان را ملامت کنید، نه من را. امروز من فریادرس - مُصْرِخ - شما نیستم و شما هم فریادرس و پناه‌دهنده به من نیستید. من از این که شما در دنیا مرا شریک خود گرفتید، بی‌زاری می‌جویم و بی‌زاری می‌جستم.^۷ (در قیامت هر ظالم از پیروان خود بی‌زاری می‌جوید، آیه ۱۶۷ سوره بقره) عذاب دردناک، حقّ شماسست که در زندگی از ظالمان - ظالم به نفس خود و ظالم به حقوق مردم - بودید.

زودباوری ما، عامل تسلط شیطان

علامه طباطبایی «رحمته‌علیه» می‌فرماید:

«شیطان به معنی شریک است و شامل جن و انس می‌شود، ولی در آیه فوق منظور همان اولین شخص است که منشأ همه گمراهی‌هاست که نام شخصی او «ابلیس» است و نهایتاً هم کار شیطان صرفاً دعوت و پیشنهاد است و خداوند او را بر ما مسلط نکرد بلکه انسان است که با زودباوری خود، شیطان دعوت‌کننده به بدی‌ها را بر نفس خود تسلط می‌دهد و دل خود را ملک او می‌کند و لذا نباید انسان کاسه گمراهی خود را بر سر دیگری بشکند، زیرا انسان به اعمال خود مسلط است و پاداش و کیفر عمل هم مربوط به خود انسان است.»

ملاحظه می‌فرمایید که آیه می‌فرماید: شیطان در قیامت می‌گوید: «خدا به شما وعده حق داد» پس بدی‌ها را به خود نسبت بدهید و خوبی‌ها را به حق، ولی عموماً مردم در اثر تحریکات شیطان عکس آن عمل می‌کنند و بدی‌ها را به غیر نسبت می‌دهند و خودشان را خوب و بی‌عیب می‌دانند، روحیه اهل دنیا این طوری است. اهل دنیا در قیامت بر اساس همین روحیه‌شان به شیطان می‌گویند: تو ما را گمراه کردی؛ شیطان می‌گوید: آخر مگر این طور نبود که خداوند وعده حق به شما داد و من وعده باطل، و شما خودتان وعده‌های مرا پذیرفتید در حالی که من

۷ - شرک در طاعت.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

شما را مجبور به اطاعت از خودم نکردم: «مَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ» من هیچ تسلطی بر شما نداشتم، مگر این که در مقابل پیشنهادات خدا توسط انبیاء، من هم پیشنهادهایی به شما کردم، و لذا وسوسه من «اختیار» را از شما نگرفت. مشکل؛ خود شما بودید که در مقابل این دو دعوت، «فَأَسْتَجِبْتُمْ لِي» پیشنهاد مرا پیروی کردید و حالا هم: «فَلَا تَلُومُونِي وَ لُومُوا أَنْفُسَكُمْ» مرا ملامت نکنید، خودتان را ملامت کنید، چون ریشه پذیرش وسوسه‌های من در خود شماست. بعد هم می‌گوید: «مَا أَنَا بِمُضِرِّ خِيَكُمْ وَ مَا أَنْتُمْ بِمُضِرِّي خِيَا»؛ حالا هم بی‌خود شلوغ نکنید، چون نه من می‌توانم به داد شما برسم و نه شما می‌توانید به داد من برسید، هر کدام خودمان سرنوشت بدی برای خود رقم زدیم و این سرنوشت عین شخصیت ما است و تغییرناپذیر است، و بعد ادامه می‌دهد که: «أَنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ»؛ من به این شرکی که در طول زندگی بدان مبادرت کردید، هم کافر بودم و هم کافر هستم. شما مرا رب گرفتید و فکر کردید غیر خداوند می‌تواند رب شما باشد و من هم به این گرایش شما دامن زدم با این که می‌دانستم دارم شما را اغفال می‌کنم و من به‌واقع رب حقیقی شما نیستم و شما هم به جای تذکرات انبیاء از اغفال‌های من خوشتان می‌آمد. «إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» ظالمین در عذاب دردناک و عمیقی هستند، چون جان آن‌ها جهت‌گیری به سوی رب خود را گم کرد و بندگی خدا را که اصل همه آرامش‌ها بود از دست داد و این عذاب الیم، صورت همان جدا شدن از آرامش بندگی است که در دنیا می‌توانستند نصیب خود کنند.

همان‌طور که طراوت و آرامش بندگی و توجه به رب‌العالمین، در بهشت ظهور می‌کند و صورت‌های بهشتی همه بسته به تحقق آن آرامش است، دوری از بندگی و اضطراب و حرص به جهت از دست‌دادن توجه به رب‌العالمین در جهنم ظهور کامل می‌کند و صورت‌های عذاب‌های جهنمی وابسته به تحقق آن اضطراب‌ها و حرص‌ها است.

توجه به علل متوسط، عامل تأثیر

پس روشن شد که کار شیطان فقط دعوت است و اشکال از انسان‌هاست که با زودباوری‌های خودشان او را بر خود مسلط می‌کنند. حالا از خودتان سؤال کنید که آخر



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

انسان‌ها که هم عقل دارند و هم فطرت، پس چرا بعضاً تحت تأثیر شیطان قرار می‌گیرند؟ آیه می‌فرماید: ریشه‌اش هم در خود انسان‌هاست و علتش آن است که علت‌های متوسط و واسطه‌ها را منشأ اثر اصلی می‌گیرند. انسان وقتی تلاش نمی‌کند که به طور عمیق فکر کند و مبادی اثر را پیدا کند، شیطان با تحریک قوه‌ی واهمه، علل متوسط را به رخ او می‌کشد و از علت اصلی که حضرت رب‌العالمین است، غافلش می‌کند. مثلاً یک مرتبه متوجه می‌شویم با یک مقداری قرض و بدهکاری روبه‌رو شده‌ایم - حالا یا از زندگی که پروردگارمان در اختیارمان گذارده، راضی نبوده‌ایم و برای بهتر کردن آن زندگی، قرض به‌بار آورده‌ایم و یا حادثه‌ای پیش آمده که مجبور شده‌ایم برای رفع آن قرض کنیم - برای رفع این قرض، اگر جریان را در رابطه با رب خود ببینیم، مواظب هستیم مسئله را از او جدا نکنیم، متوجه باشیم که یا به سبب عدم رضایت از رب خود، همان پروردگارمان، گرفتار قرضمان کرد، که توبه می‌کنیم، و یا به جهت امتحان، آن حادثه را به وجود آورد که صبر پیشه می‌کنیم و می‌دانیم خودش به وجود آورده و خودش هم گشایش لازم را - پس از انجام امتحان - فراهم می‌کند.^۸ و در هر دو حال چون در آن موضوع نظر را از حضرت رب خود برنداشتیم، شیطان نتوانست علل متوسط را برای ما اصل قرار دهد و به هزار آلودگی گرفتارمان کند.

مشکلات؛ وسیله امتحان صبر بندگان

گاهی فقر سراغ انسان می‌آید - به جهت گناهان قبلی، و یا به جهت ابتلاء و امتحان انسان - اگر در هر دو حال حضور رب را در آن ببینیم، شیطان هیچ کاری نمی‌تواند بکند و اصلاً این فقر، شما را آنچنان مضطرب نمی‌کند که دست و پای خود را گم کنید و از تعادل در بندگی او خارج شوید. این فقر همراه توجه به رب است، ولی اگر یک مغازه‌داری به مشکلات اقتصادی افتاد و

۸ - مرحوم آیت‌الله ملکی تبریزی «رحمه‌الله علیه» در کتاب شریف «المراقبات» در آداب ماه رمضان در بحث آداب دعا، روایت قدسی مفصلی را از حضرت امام صادق علیه السلام ذکر می‌کند که: خداوند به بعضی از پیامبرانش فرمود: «... آیا رواست که او (بنده) در سختی‌ها به دیگری امید بندد، با این که گشایش همه سختی‌ها به دست من است؟ آیا رواست که او دل به دیگری بندد و در خانه دیگری را بکوبد با این که کلید همه درهای بسته به دست من است و تنها در خانه من است که همواره به روی همگان باز است؟...».



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

آن را بی‌ربطه با ربّ تحلیل کرد، شیطان وارد تحلیل‌های او خواهد شد و در نتیجه شروع به گران‌فروشی و دروغ‌بافی می‌کند. ملاحظه کنید شیطان از کجا وارد شد؟ از آنجایی که آن مغازه‌دار فقر را دید، ولی تنبیه یا امتحان ربّ را ندید، فکر کرد خودش می‌تواند کاری بکند و علل متوسط را - از جمله خودش را - اصل گرفت.

بنا به فرمایش علامه «رحمة الله علیه»: «انسان‌ها با زودباوری خود، تحت تأثیر شیطان قرار می‌گیرند؛ چون به اصل و مبنای کارها و حوادث نظر نمی‌اندازند. علت‌های اصلی حوادث و مشکلات را همان علل متوسط می‌دانند. انسانی که در هر حادثه‌ای - اعم از مثبت یا منفی - حضور حضرت ربّ‌العالمین را یافت، دیگر وسوسه‌های شیطان بر او کارگر نیست؛ پس درست است که همه عقل و فطرت دارند، ولی بعضی‌ها بی‌حوصلگی می‌کنند و به پیام‌های عقل و فطرت بی‌محلّی می‌کنند و نگاهشان را در حوادث عالم به نقش ربّ‌العالمین نمی‌اندازند و در نتیجه شیطان در نقش دادن به اسباب و وسایل به نحو استقلالی، وارد تحلیل‌ها و عمل آن‌ها می‌شود، در حالی که خداوند در قرآن دائم ما را متوجه می‌کند که: «فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»؛^۹ ملکوت و باطن و اصل هر چیزی در قبضه حضرت حق است و همه حادثه‌ها هم به او ختم می‌شود. حالا اگر ما از این نکته بزرگ غفلت کردیم، عرصه فعالیت شیطان در جان ما باز می‌شود. و بر عکس؛ وقتی ما متوجه آیه فوق شدیم و چشم ما باز شد که تمام جهان با همه فعل و انفعالات در قبضه حق است و هیچ علتی در تأثیر استقلال ندارد، هیچ علتی از علل متوسط، حجاب حضور و تأثیر حضرت ربّ‌العالمین نخواهد شد و لذا کار شیطان دیگر در اندیشه‌ها کارگر نیست و دیگر تسلطی بر ما نخواهد داشت. هر گناهی که انسان مرتکب شود، ریشه‌اش در این است که ابتدا شخص و یا چیزی را به نحو استقلالی نگاه کرده و از حضور ربّ در آن صحنه غفلت کرده است و لذا شیطان جای حضور ربّ را در قلب او گرفته و چیز دیگری را جای ربّ او قرار می‌دهد و به سوی باطل دعوتش کرده و نگاهش را به آن چیز، تبدیل به نگاهی باطل می‌کند. انسان میل به گناه پیدا می‌کند چون می‌خواهد از طریق گناه یکی از خلأهای خود را جبران کند، و از طریق وسوسه شیطان آن گناه را وسیله جبران

۹ - سوره یس، آیه ۸۳



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

آن خلأ می بیند و فراموش می کند که همان ربّی که این خلأ را در تو گذاشته، راه جبران آن را از طریق اعمال ربوبیت خودش برایت گذارده است، چون ربّ تو است و می خواهد تو را پیروانند. تو ربّ اصلی خود را ندیدی و لذا راه گناه در پیش گرفتی و در نتیجه از ربّ العالمین بیشتر دور شدی. ولی اگر با نگاه به ربّ العالمین آن خلأ را نگاه می کردی، وقتی راه جبران آن خلأ را هم از طریق او پیدا می کردی، به او بیش از پیش آشنا می شدی و متوجه می شدی اصلاً این خلأ را گذاشت تا تو را بیشتر به خودش نزدیک کند و از ما انتظار صبر بر طاعت داشت تا ما را پیروانند. ما باید دائم متوجه باشیم ربّ ما، ما را فراموش نکرده است، او که می دانست ما ابرو می خواهیم و این نیاز ساده ما را بر آورده کرده است آیا می شود از نیازهای مهم تر ما غافل باشد؟ یا قرار است صبر ما را آزمایش کند. باید مواظب بود در این فرصتی که بناست صبر ما در بندگی خدا روشن شود، به علل متوسط بدون حضور ربّ العالمین نظر نکنیم که روسیاه خواهیم شد. هر انسانی خلأهایی دارد و این خلأها وسیله امتحان او است. ولی اگر از حضور و نقش ربّ خود در ایجاد این خلأها غفلت کنیم، همین ها وسیله معصیت ما می شوند.

صراط مستقیم انسان، تنها راه نتیجه مند

علامه طباطبایی «رحمة الله علیه» در ادامه می فرماید:

«وقتی قرآن در سوره ابراهیم الطیبه آیه ۱۹ می فرماید: «الَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ...»؛ ای پیامبر! و ای همه انسانیت! آیا نمی بینی - یعنی باید بینی و می توانی بینی- این نظام آفرینش همراه با حق و حقیقت آفریده شده و هیچ باطلی در آن راه ندارد؟ پس معلوم می شود هیچ چیز در این نظام استثناء نیست، انسان هم استثناء نیست، او هم صراط مستقیم دارد که باید آن را طی کند تا به مقصد حقیقی اش که بر آن مقصد آفریده شده است برسد، مگر این که مانعی راه او را سد کند، آن مانع شیطان است ولی همچنان که پیش از این گفتیم نفوذ ابلیس در انسان در حادّ دعوت است و نه تسلط.»

ملاحظه می فرمایید که حضرت علامه «رحمة الله علیه» می فرماید: انسان این را باید بفهمد که صراطی دارد و باید این صراط را طی کند، و صراط مستقیم انسان، یعنی جهتی که اگر آن جهت را طی کند، خلأهایش پُر می شود و در مقابل صراط مستقیم انسان، بی راهه های فراوانی



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

هست که به ظاهر خلأ او را پُر می کنند و کار شیطان هم همین است که این بی راهه ها را، راه جلوه دهد. ولی اگر انسان خوب فهمید که صراط مستقیمی دارد که او را به مقصد واقعی اش می رساند، دیگر به خوبی می تواند بی راهه ها را تشخیص دهد، به این صورت که توجّه به ربّ را در منظر خود زنده نگه می دارد و هر راهی که حضور ربّ العالمین را به ما نشان داد، صراط مستقیم ماست؛ وقتی فهمید در هیچ حادثه ای پروردگارش او را تنها نگذاشته، دائم به ربّ خود و راه هایی که او در جلوش گذارده است نظر دارد. شیطان به عنوان عدوّ مبین و دشمن آشکار می آید راه های دیگر را به رخ ما می کشد. اگر ربّ العالمین را فراموش نکنیم، می بینیم چقدر دشمن آشکاری است. اگر ربّ ما، شهوت و غضب و حرص شد، دیگر عدوّ مبین بودن شیطان فراموش می شود. دشمنی دشمن پیدا است، امّا خودمان با شهوت و غضب حجاب روی آن می کشیم. وقتی حرص به دست آوردن یک چیز تمام فکر ما را اشغال کرد، دیگر جایی برای توجّه به نقاط ضربه پذیر برایمان نمی ماند، و شیطان کارش قسمت اول است که تمام فکر ما را به تأثیر ابزارهای دنیایی مشغول کند. انسان وقتی تصمیم گرفت پولی را بدزدد، آنچنان نقش آن پول برایش برجسته می شود که متعلق به بقیّه بودن و این که آن پول برای غیر صاحبش بی تأثیر خواهد بود، برایش پیدا نیست و شیطان در قسمت اول فعالیت خود را می کند و همواره راه های باطل را یکی بعد از دیگری به نمایش می گذارد، و دزد بیچاره هم غافل از این که در نظام حق، عمل باطل هرگز به ثمر نمی رسد به دزدیدن آن مال مبادرت می کند و لذا هم در امتحان دنیایی محروم شده و هم از بهره ای که فکر می کرد از آن پول می توانست به دست بیاورد، محروم گشت. آن راهی انسان را و کار انسان را به ثمر می رساند که صراط مستقیم انسان است و به واقع این راه را خداوند قرار داده است تا خلأهای انسان جبران شود و انسان از امتحان سرفراز بیرون آید. شیطان می آید بی راهه را راه نشان می دهد، حالا انسان هر چه سریع تر در بی راهه برود، عمرش باطل و بی ثمر شده و شیطان به عنوان دشمن قسم خورده انسان، همین را می خواهد که عمر ما را مثل عمر خودش باطل کند؛ یعنی عمر انسان که جهت مثبت و منفی دارد، از طریق شیطان جهت منفی اش زیبا جلوه می کند و انسان به پوچی مطلق می رسد و



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

به تعبیر قرآن؛ «وَلَقَدْ صَدَقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ...»^{۱۰} و قسم شیطان در مورد گمراه کردن فرزندان آدم در مورد آن‌ها درست در آمد.

وسوسه شیطان، عامل تمایز انسان مؤمن از غیر مؤمن

علامه طباطبایی «رحمة الله علیه» در ادامه می‌فرماید:

«طبق آیه ۱۹ سوره ابراهیم الطیلة شیطان در جهان آفرینش یک موجودی است که وجود او در کل نظام هستی خیر و رحمت است. کار او که برای آن کار آفریده شده است، خیر است، همچنان که ملائکه در نظام خلقت خیرند. کار شیطان جز وسوسه و دعوت به بدی نیست، و این وسوسه و دعوت به بدی برای انسانی که باید با نبرد در جهاد اکبر پیروز شود خیر و رحمت است.

اگر گناه و دعوت به گناه در عالم نبود، و اگر وسوسه به گناه کردن نمی‌بود، و فقط و فقط راه صواب بود که در آن صورت ارج و ارزشی نداشت، قهراً اطاعت هم نبود، زیرا اطاعت برای آن است که انگیزه‌ای ایجاد شود تا انسان میان راه صواب و راه گناه، یکی را انتخاب کند و اگر یک راه بیشتر نباشد، جایی برای تکلیف و انتخاب و دین باقی نمی‌ماند و به همین جهت هم آن‌هایی که گناه برایشان راه ندارد، تکلیف و دین و رسالت و شریعت هم برایشان نیست و می‌بینید که برای فرشتگان شریعت و رسالت نیست. اصلاً کمال انسان از راه افعال اختیاری اوست.»

فعالاً این نکته را از فرمایش علامه «رحمة الله علیه» بگیرید که چرا بودن شیطان در نظام هستی خیر است، و این که در راستای همین تحریک گناه و مقابله انسان با این تحریکات، انسان مسیر تکامل خود را طی می‌کند. زیرا شیطان، اختیار انسان را از انسان سلب نمی‌کند و عقل و فطرت هم که در انسان نهاده شده است، پیامبران هم آمدند برای این که عقل و فطرت سرزنده و با نشاط و با طراوت بمانند؛ پس راه مقابله با وسوسه شیطان و رشد کردن در اثر این مقابله، بسته نشده و شرایط شناخت شیطان از طریق توجه به رب العالمین نیز در صحنه است تا وسوسه شیطان نتواند کارساز باشد. حالا اگر در چنین شرایطی انسان‌ها باز فریب می‌خورند، معلوم

۱۰ - سوره سبأ، آیه ۲۰.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

است خیلی ساده و سطحی هستند، مثل کسی است که به وعده‌های خارج از توانایی کاندیداهای نمایندگی و یا رئیس‌جمهوری دلخوش می‌شود و از خود نمی‌پرسد مگر این آقا توانایی انجام این وعده‌ها را دارد؟ خوب معلوم است که این آدم خیلی ساده است که این سؤال را از خود نمی‌کند و لذا با توجه به آرزوهایش، در واقع زمینه فریب را در خودش فراهم کرده است. پس با توجه به این نکته شیطان عملاً مرز راه‌های صحیح از ناصحیح را مشخص می‌کند تا انسان‌ها با اختیار و انتخاب خود در دوراهی‌های زندگی، شخصیت خود را شکل دهند و نقش شیطان عملاً موجب پدید آمدن چنین شرایطی می‌شود. معلوم است که وعده‌ها همیشه شیرین است و در کنار وعده‌های شیرین، مشکل، مشکل انسان‌هایی است که خود را بیدار نگه نداشته‌اند، و وعده‌های وعده‌دهنده را می‌پذیرند و به دنبالش راه می‌افتند، در حالی که وعده‌دهنده دنبال کار خودش است و اشکال در خود این آدم‌های ساده بوده و هست که متوجه این قاعده نشدند که با پذیرش ربوبیت رب‌العالمین که از طریق شریعت ظاهر شده، فقط می‌توان خلأهای واقعی را پر کرد. شیطان کارش همین است که مرز این دو انسان را جدا کند و مشخص شود هر کدام با اختیار خود، جایگاه خود را پدید می‌آورند و کار انبیاء و فطرت و عقل از یک طرف و کار شیطان از طرف دیگر فقط دعوت بود.

توحید حقیقی در نهایت با سبب‌سوزی حاصل می‌شود و شکر نعمت به معنی آزادی از پذیرش نقش و تأثیر اسباب در قلب و روان است و شیطان مانع رسیدن انسان به چنین توحیدی است و انبیاء و اولیاء خودشان در چنین توحیدی هستند و بقیه را نیز به این توحید دعوت می‌کنند و تاریخ و زندگی انسان‌ها را جنگ این دو نوع توحید ساخته است، یک طرف توحید و توکل به مدیریت حق و سعی و تلاش در زیر سایه چنین عقیده و بصیرتی، و طرف دیگر امید به اسباب دنیایی و سعی و تلاش بر اساس چنین پنداری و در نهایت ناکامی و دیگر هیچ.

«وَالسَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَکَاتُهُ»



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

جلسه دوازدهم
فلسفه وجود شیطان



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوْءَاتِهِمَا وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَتَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ^۱

پس شیطان آن دو را وسوسه کرد تا آنچه را از عورت‌هایشان برایشان پوشیده مانده بود برای آنان نمایان گرداند و گفت پروردگارتان شما را از این درخت منع نکرد جز [برای] آن که [مبادا] دو فرشته گردید یا از [زمره] جاودانان شوید.

فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَا يَبْلَى^۲

پس شیطان او را وسوسه کرد گفت ای آدم آیا تو را به درخت جاودانگی و ملکی که زایل نمی‌شود راه نمایم.

در رابطه با فلسفه وجودی شیطان، بحث به این جا رسید که علامه طباطبایی «رحمة الله علیه»

فرمودند:

«انسان صراط مستقیم دارد و کمال انسان به این است که به صراط مستقیم برسد و مانعی

هم به نام شیطان در این راه هست».

و بعد بحث را این گونه باز کردند که اولاً؛ ببینیم وجود شیطان خیر است یا شر، ثانیاً؛ کار و

نقش شیطان در این عالم چیست؟

همان طور که آیات مذکور روشن می‌کند کار شیطان وسوسه است و روشن شد شناختن

وسوسه هم سخت نیست، و اگر توجه به رب‌العالمین فراموش نشود شیطان نمی‌تواند از طریق

۱- سوره اعراف، آیه ۲۰.

۲- سوره طه، آیه ۱۲۰.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

طرح رب‌های ساختگی زمینه ورود به جان ما را پیدا کند. حال که مشخص است وسوسه کار شیطان است؛ در باره نقش وسوسه در زندگی انسان فرموده‌اند: «وسوسه برای کسانی که در میدان جهاد اکبر پیروز شوند، خیر است».

علامه «رحمة الله علیه» می‌فرماید:

«کار شیطان جز وسوسه و دعوت به بدی نیست، ولی وسوسه و دعوت به بدی برای انسانی که باید با نبرد در جهاد اکبر پیروز شود، خیر و رحمت است، چون اگر وسوسه نباشد جهاد اکبر معنا نمی‌دهد».

معنی و جایگاه شیطان

با توجه به این مقدمه سؤال من این است که ما در نظام ارزشی خود چه کسی را آدم بزرگی می‌دانیم؟ مسلم کسی که ماهیتاً امکان داشته باشد از طریق وسوسه‌ها میل به بدی‌ها را در او تحریک کرد، ولی او با آن وسوسه‌ها مقابله کند. پس این حرف یک حرف مبتی است که می‌فرماید: «وسوسه برای کسانی که در جهاد اکبر قدم گذاشته‌اند، خیر است» و عکس آن را نیز در نظر بگیرید که اگر به جای چند راه فقط یک راه در جلو انسان بود، اصلاً دیگر تکلیف معنا نمی‌داد، چون تکلیف در رابطه با عملی مطرح می‌شود که می‌توان آن عمل را انجام داد و یا انجام نداد و در چنین حالتی می‌گوییم او تکلیف دارد آن عمل را انجام دهد. به همین جهت ما نمی‌گوییم تکلیف آب تر کردن است، چون مقابل تر کردن، تر نکردن برای آب قرار ندارد، ولی می‌توانیم بگوییم که تکلیف انسان است که نماز بخواند، چون مقابل نماز خواندن می‌تواند نماز نخواند. پس تکلیف برای موجودی که یک راه بیشتر در شخصیت او نیست معنا ندارد. با توجه به این نکته، این سؤال می‌ماند که نقش وسوسه در تعالی انسان چگونه است؟ عرضم این است: انسانی که می‌تواند کاری را انجام بدهد و می‌تواند انجام ندهد، وسوسه شیطان او را تحریک می‌کند به آن طرفی که نسبت به صراط مستقیم او منفی است، یعنی انسانی که از طریق سیر در صراط مستقیم، خلأها و نقص‌هایش برطرف می‌شود، خودش را از طریق وسوسه‌های شیطانی مشغول چیزهایی می‌کند که ربطی به صراط مستقیمش ندارد و او را از آن مسیر دور می‌کند.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

وسوسه و تذکر، مانع اختیار نیست

می‌فرمایند: «وسوسه، اختیار را از انسان نمی‌گیرد، بلکه بی‌راهه را راه نشان می‌دهد». نکته اصلی همین است. مثل کسی که اجناسی را در اختیارش گذاشتند تا کاری را انجام دهد و دستمزد خوبی هم به او بدهند، ولی او همان ابتدای کار با وسوسه شیطان تصمیم گرفت مقداری از اجناس را بفروشد تا به زعم خود بیشتر سود به دست آورد، او را گرفتند و زندان کردند چون راه را رها کرد و بی‌راهه را چسبید. مگر می‌شود در دنیایی که خدا بر اساس حکمت ایجاد کرده، حق و باطل در آن به کلی پنهان بماند؟ یعنی این آقا با پذیرش وسوسه شیطان درست آنچه را که راه می‌پنداشت، بی‌راهه بود. دستمزد خودش را که به دست نیآورد هیچ، زندانش کردند و آبرویش هم رفت. جنس وسوسه همین است، یعنی جنس کار شیطان همین است که بی‌راهه را راه نشان می‌دهد و انسان را از راه خارج می‌کند و لذا انسان از نتیجه‌ای هم که در اثر پیمودن راه به دست می‌آورد، محروم می‌شود. حالا همین وسوسه برای کسی که می‌خواهد انسان صالحی باشد، موجب کمال است و او را در مسیر حق پایدار می‌نماید.

فرمودند: وسوسه، اختیار را از انسان نمی‌گیرد، بلکه بی‌راهه را راه نشان می‌دهد. و از طرفی کار پیامبران این است که به کمک دستوراتی که می‌آورند، وسوسه را خنثی می‌کنند. پیامبران مدّکّر هستند. می‌آیند فطرت را که گرایش به صراط مستقیم دارد، به‌عنوان راه اصلی به انسان نشان می‌دهند. به فطرت طراوت می‌بخشند تا به‌عنوان راه حقیقی انسان مدّنظر او باشد، و از این طرف هم مثل همان حالت که وسوسه شیطان اختیار انسان را از انسان نمی‌گیرد، تذکرات پیامبران هم اختیار را از انسان مجبور باشد فقط خوبی کند. پس نه شیطان اختیار انسان را با وسوسه‌اش از او می‌گیرد، نه پیامبران با تذکر، اختیار انسان را می‌گیرند، و نه ملک با الهامات خود اختیار انسان را از او سلب می‌کند.

پیامبران با تذکر، نشاط فطرت را حفظ می‌نمایند. برای همین هم می‌گویند به علم و آگاهی خودتان مغرور نشوید و به آن بسنده نکنید. بلکه باید برای خود برنامه بریزید که در جلسات فکر و تذکر شرکت کنید. در این حالت فطرت به نشاط می‌آید و در تصمیم‌گیری‌های شما



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

نقش بیشتری ایفا می‌کند. اگر کسی بگوید من تقصیر ندارم، شیطان من را فریب داد، کسی از او نمی‌پذیرد، زیرا وسوسه شیطان یک نوع دعوت است و دعوت، اختیار انسان را از بین نمی‌برد.

اجازه دهید تا جملات علامه «رحمة الله علیه» را نگاه کنیم؛ می‌فرمایند:

«اگر گناه و دعوت به گناه در عالم نبود و اگر وسوسه به گناه کردن نمی‌بود و فقط و فقط راه صواب بود، در آن صورت کارها ارزشی نداشت و در آن حالت قهراً اطاعت هم نبود، زیرا اطاعت برای آن است که انگیزه‌ای ایجاد شود تا انسان میان راه صواب و راه گناه، یکی را انتخاب کند و اگر یک راه بیشتر نباشد، جایی برای تکلیف و انتخاب و دین‌داری باقی نمی‌ماند و به همین جهت هم آن‌هایی که گناه برایشان راه ندارد [مثل ملائکه]، تکلیف و دین و رسالت و شریعت برایشان نیست.

اساساً کمال انسان از راه افعال اختیاری اوست و از طرفی هر فعل اختیاری دو بُعد و دو جهت دارد، به طوری که هم جهت مثبت دارد و هم جهت منفی، و به عبارت دیگر هم «راه» دارد و هم «بیراهه»، و آن عاملی که در انسان ایجاد وسوسه و انحراف می‌کند انسان مختار را که در مقابل گذر از راه و بی‌راهه قرار دارد، با طرح و همیاتی دقیق و ظریف به انتخاب بی‌راهه تحریک می‌کند و لذا انسان را وادار می‌کند که به طور جدی وارد عمل شود و زوایای مثبت و منفی هر دو را بررسی کند و اگر خواست تحت تأثیر شیطان نباشد با همیاتی خود به مبارزه برخیزد و لذا حاصل چنین مقابله‌ای پدید آمدن شخصیت جدیدی برای انسان می‌شود. همین تحولات یک قاعده تکاملی را تحقق می‌بخشد، نه این‌که اختیار را از انسان بگیرد، بلکه به یکی از راه‌ها که انسان می‌تواند انتخاب کند - یعنی همان بیراهه - دعوتش می‌کند و برای تکمیل این انتخاب در مقابل دعوت شیطان، فطرت و عقل، انسان را به فضیلت دعوت می‌کنند و برای تکمیل و باطراوت نگاه داشتن دعوت فطرت و عقل، انبیایی هم مبعوث شده‌اند تا آن فطرت را شکوفا و آن عقل را کامل کنند. سود و زیان انسان را روشن، و راه و چاه را برای او مشخص کنند.

این انسان است که در چنین شرایطی باید خودش یکی از این دو نوع دعوت را انتخاب کند، یا دعوت شیطان را و یا هدایت عقل و فطرت و انبیاء را، حال اگر با سوء اختیار خود، نه به ندای دل و فطرت از درون، و نه به پیام پیامبران از بیرون، واقعی ننهد، و نه تعقل کرد تا که بیند مصلحت کارش در کجاست، بلکه شتابزده به دنبال شهوت یا غضب به بیراهه رفت، باز



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

تا آنجا که امکان مهلت است، او را مهلت می دهند تا در انتخاب خود تجدید نظر کند آنجا که دیگر قابل الطاف الهی نیست، در این صورت شیطان را بر او مسلط می کنند تا بیشتر در او ایجاد وسوسه کند و زشتی ها را برای او زیبا جلوه دهد و خوبی ها را بر او بد بنمایاند. البته معلوم است که این اضلال و گمراهی، اضلال و گمراهی کیفری است.

اضلال کیفری

پس همان طور که ملاحظه فرمودید یک مرحله وسوسه بود که شیطان دست اندر کار آن است، و یک مرحله تسلط شیطان است و حاکم شدن شیطان بر انسان و به انحراف کشیدن او.

علامه «رحمۃ الله علیه» می فرماید:

«خداوند متعال احدی را بدون مقدمه و ابتداء گمراه نمی کند، بلکه همه انسان ها را در ابتدا هدایت فرموده است، حال اگر کسی به راه هدایت بیاید، گذشته از آن هدایت ابتدایی، هدایت های ثانوی هم نصیب او می شود، ولی اگر کسی عملاً به بیراهه برود و در آن حالت، خود را از الطاف الهی محروم نماید، خدای متعال او را گمراه می کند؛ پس اضلال، ابتدایی نیست، بلکه پس از آن که فاسق شد و از اطاعت خدا سر باز زد، شروع می شود و لذا می فرماید: «وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ»^۳

شیطان یک نوع اضلال دارد، و خدا هم اضلال دیگری دارد. شیطان دعوت به بدی می کند، اما آدم را بد نمی کند، آدم خودش تصمیم می گیرد که بد شود. خداوند هم کسی را که بدی کرد کیفر می دهد. حال کیفر خدا چیست؟ کیفر خدا گمراهی است. این را می گویند: «اضلال کیفری» و نه اضلال ابتدایی. از طرف خداوند، اضلال ابتدایی نداریم، یعنی هیچ وقت نمی شود که خدا کسی را گمراه آفریده باشد. ولی وقتی کسی خودش بدی کرد، در نهایت کیفرش این است که دیگر حق را نبیند، چشمش نسبت به حق نابینا شود. این را اضلال کیفری گویند. این همان است که قرآن می فرماید: «وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ»؛ از صراط مستقیم گمراه نشدند مگر فاسقین، اول فاسق شد، بعد دیگر صراط مستقیم را شناخت. حالا که فاسق شد و از بندگی خارج گشت، دیگر نمی تواند صراط مستقیم را بشناسد، البته در همین شرایط

۳ - سوره بقره، آیه ۲۶.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

هم باز اختیار این انسان تبهکار باقی است، همچنان که خطر سقوط آن انسان مؤمن تا نزدیک مرگ همراه اوست.

پس تا اینجا این نکته روشن شد که وسوسه، موجب جبر و سلب اختیار نمی‌شود. و معلوم شد جایگاه وسوسه شیطان در زندگی انسان کجاست و اضلال کیفری برای چیست.

حکمت وجود شیطان

حالا شیطان و بالتبع آن جهنم، خوب است در عالم باشد، یا نه؟ با مقدماتی که گفته شد، می‌گوییم: آیا جهان بی شیطان، جهان خوبی است یا جهان بدی است؟ دنیای بی شیطان بی وسوسه، مثل قیامت بی جهنم است. مسلّم قیامت بی جهنم عدل نیست، پس جهان بی شیطان هم حکمت نیست، اگر در این جهان زندگی انسان‌ها به سوی کمال نباشد جهان لغوی است. حتی اگر جهانی باشد بدون انسان، یعنی در آن جهان، مغزی و مخی نباشد، جهان کاملی نیست، اگر فقط کوه و دشت داشته باشد که «لَوْلَا، لَمَا خَلَقْتُ الْأَفْلَاکَ»؛ در آن معنی نمی‌دهد تا خداوند بگوید: ای پیامبر! اگر تو نبودی، افلاک را خلق نمی‌کردیم. جهان باید انسان داشته باشد، چراکه محور جهان برای ظهور انسان است. حالا اگر انسان به عنوان موجود مختار هیچ تکلیف و وسوسه‌ای در مقابلش نباشد به طور کلی لغو خواهد بود، یعنی همین طور بدون هیچ جهت‌گیری و تکلیفی انسان را خلق کرده باشند، که چنین کاری حکیمانه نیست و مسلّم خدای حکیم چنین کاری نخواهد کرد، پس انسان باید جهت و کمال داشته باشد. و کمال انسان وقتی محقق می‌شود که بتواند بدی بکند و یا نکند، شرایط طوری باشد که زمینه بدشدن در آن باشد تا با دوری از بدی خوبی کند و این عمل برایش کمال و سربلندی حساب شود. حال اگر کمال باید برای انسان باشد، کمال بدون وسوسه معنا نمی‌دهد، حتماً باید وسوسه باشد، و اینجاست که می‌توان نتیجه گرفت، جهان بدون شیطان، جهان حکیمانه نیست.

علامه «رحمة الله علیه» می‌فرماید:



«وجود شیطان در مجموعه نظام آفرینش خیر است. شیطان خودش به موجب نافرمانی و عصیان که کرده، مرتکب گناه شده است و اما وسوسه‌ای که می‌کند نه موجب جبر است و نه مانع تکامل کسی می‌شود، بلکه با میل خود مأموریتی را انجام می‌دهد که عملاً لازمه نظام آحسن است، مثل وجود جهنم که در مجموعه نظام خیر است و عالمی که جهنم نداشته باشد، ناقص است. جهنم مانند بهشت در جمع نظام آفرینش از برکات الهی است و بسیاری را از گناه بازمی‌دارد و ظالمان را هم به سزایشان می‌رساند.»

پس باید عنایت داشته باشید که چند نکته با همدیگر خلط نشود، یکی این که جهنم برای ما بد است و ما باید نهایت تلاش خود را بکنیم تا جهنم نرویم، دوم این که اگر جهنم را نسبت به بهشت بسنجیم، شر است، ولی وقتی در مجموعه نظام بخوایم جایگاه او را بررسی کنیم، وجودش خیر است و باید باشد. سوم این که وسوسه شیطان نسبت به روح و فطرت انسان‌ها بد است، اما نسبت به موجودیتش در جهان، بد نیست، با همین وسوسه‌ها است که انسان می‌تواند جهاد اکبرش را عملی کند.

علامه «رحمة الله علیه» می‌فرماید:

«آنچه منسوب به خداست، یعنی جنبه هستی اشیاء، هستی فرشته‌ها و هستی شیطان، همگی خیر است، مثل انگور، که همین انگور بودن آن خیر است، حال اگر شراب شود، نسبت به انسان شر است و اگر سرکه شود، نسبت به انسان خیر است، ولی خود انگور نسبت به خودش همین‌طور خوب است که هست، جنبه وجودی‌اش که همان جنبه منسوب به خداست، خیر است و جنبه‌ای از آن که نسبت به ما پیش می‌آید هم که مربوط به موضوعگیری ما است.»

خدا؛ هستی اشیاء را می‌دهد

نسبت‌ها که پیش می‌آید، ما باید خودمان مواظب باشیم که اشتباه نکنیم و نسبت‌ها را جابجا نگیریم، آنچه به خدا منسوب است یعنی جنبه هستی و بودن اشیاء است. بودن این سنگ خیر است، اما نسبت آن با من که ممکن است به سر من بخورد، شر است. پس سنگ نسبت به من ممکن است شر شود اما نسبت به خودش سنگ است. خدا بودن شیء را خلق می‌کند، نسبت اشیاء مربوط به غیر است.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

پس هستی اشیاء، هستی فرشته‌ها و هستی شیطان، همگی یکسان است، چون بودن است، مثل انگور که بودن آن خیر است، حالا اگر شراب شود، نسبت به انسان شر است و اگر سرکه شود، نسبت به انسان خیر است، ولی همین انگور نسبت به خودش همین طور خوب است که هست. حالا آیا می‌تواند شراب شود؟ بله، ولی همان انگور است که یک جلوه‌اش شراب است و شراب به معنای چیزی است که مرا مست می‌کند پس برای من شر می‌شود. اما هستی انگور که در ضمن می‌تواند سرکه و یا شراب شود خیر است و هستی انگور به خدا منسوب است و خدا این هستی را داده است. حالا وقتی شراب شد، همان انگور است که حالا نسبت به ما شر شده است، وقتی هم سرکه شد، همان انگور است که یک نحوه دیگر ظهور کرده و حالا نسبت به ما خیر شده است. باز در این حال هم جنبه وجودی‌اش که همان جنبه منسوب به خداست را خدا خلق کرده، نه سرکه‌بودن آن‌را، منتها ما آن را برای خود به صورت خیر درآوردیم. خدا نه سرکه آفرید نه شراب، خدا انگور آفرید، یعنی هستی شیء را آفرید. این هستی نسبت به ما ظهورات مختلف دارد، که آن ظهورات و جنبه‌های مختلف آن، نسبت به ما پیش می‌آید و مربوط به موضع‌گیری ماست. انگور که ما از آن شراب بتوانیم بسازیم مربوط به ماست ولی جنبه وجودی‌اش که همان انگوربودن آن است همانی است که خدا آفرید، و آن هم خیر است.

شیطان نسبت به کار خیر، شر است، اما بودنش در هستی خیر است، چراکه در این جهان او هم یک نحوه بودن است و هر بودنی در هستی خیر است، و لذا او هم خیر است، چون از جنبه وجودی‌اش که به خدا ربط دارد در این زاویه مورد بحث است. آری برای خودش شر است. برای ما هم ممکن است شر شود، مثل آتش که ممکن است برای ما شر باشد، ولی بودن آتش در هستی شر نیست.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

سنت دشمنی همیشگی شیاطین با انبیاء

قرآن می‌فرماید: «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا، وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ»^۵

ای پیامبر! همان‌طور که برای تو دشمنانی از شیطان‌های جن و انس درست کرده‌ایم که پنهانی برای تو نقشه می‌کشند و با سخنان فریبنده، مردم را به اشتباه می‌اندازند. قصه دنیا این است که عین همین حالت را برای هر پیامبری شیطان‌ها می‌آوریم که دشمنی کنند. حالا این شیطان‌ها چه جتی باشند و چه انسی باشد. قرار این دنیا این است و حکم و مشیت الهی نافذ است و چنانچه آیات الهی بدون خواست و مشیت خدا، کمترین اثری در ایمان مردم نداشت، همچنین این قضیه هم بدون خواست خدا نیست و اگر خدا بخواهد، جلو عمل این قبیل شیاطین را می‌گیرد، زیرا عملشان مستقل نیست، پس واگذارشان تا هر افترايي می‌خواهند بزنند.

خدا می‌فرماید: ما می‌توانستیم این کار را نکنیم و به شیاطین میدان ندهیم، ولی ما این کار را کردیم. از طرفی توجه داشته باشید که خدای حکیم این کار را کرده است و حتماً هر کاری که خدای کریم بکند، خیر حکیمانه است.

در آخر آیه می‌فرماید: «وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ»؛ یعنی اگر خدا می‌خواست که شیطان‌هایی از جن و انس این چنین فعال نباشند، این کار را می‌کرد، پس حالا خدا خواسته که این کار را بکند و شیطان‌هایی از جن و انس باشند و با پیامبران دشمنی کنند، دوباره عنایت بفرماید که این دشمنی را که باید شیاطین جن و انس با پیامبران بکنند خدا خواسته است. خدا هم که چیز بد نمی‌خواهد، و از حکیم مطلق بد صادر نمی‌شود. پس همین طور خوب است که حضرت رب العالمین خواسته است و هر چه خواسته، حکمت بوده است. این طور خواسته است و این حکمت است.

آری می‌فرماید: «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا»؛ و این چنین قرار دادیم که برای هر پیامبری، دشمنی باشد از «شَیَاطِينِ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ»؛ که شیطنت کنند، چه از جن باشد، و چه از

۵ - سوره انعام، آیه ۱۱۲.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

انس باشد. این شیاطین چه می کنند؟ «يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ»؛ این‌ها به هم می‌دمند و برای همدیگر نقشه می‌کشند- برای عباد صالح نقشه نمی‌کشند- برای هم نقشه می‌کشند. یعنی آدم‌هایی که خودشان به شیاطین نزدیک می‌شوند، تحت تأثیر شیطان‌ها قرار می‌گیرند. کار این شیطان عبارت است از: «زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا»؛ سخن دروغ را آرایش دهند. آرایش سخن دروغ، یعنی راست جلوه‌دادن آن سخن، پس کار شیاطین را روشن فرمود.

مشیت خدا این است که باید این‌ها در دنیا باشند. جنس‌شان هم از انسان یا جنّ می‌تواند باشد فرق نمی‌کند، چه رادیوهای دشمن باشد، چه وسوسه‌ها و فتنه‌هایی که به قلب آدم وارد می‌شود، هیچ فرقی نمی‌کند. برای همین هم حذف کردن شیطان محال است، ولی بیدار کردن مؤمن ممکن است. لذا هیچ‌کس به این فکر نیفتد کاری کنیم که بدان بدی نکنند. بلکه کاری کنیم تا آن‌هایی که می‌خواهند خوب شوند، بیدار شده و بتوانند خوبی کنند.

وسوسه و عمیق شدن اعتقادات

اگر شیطان وسوسه نمی‌کرد، همه مسلمانان در فهم معارف اسلامی و دقت در واردات قلبی، سطحی و کم‌عمق بودند. شخصی می‌گفت: مدتی است روحم خالی از معنویات شده و احساس می‌کنم عقایدم ضعیف گشته است. به ایشان عرض کردم باید اعتقادات خود را عمیق کنی تا بتوانی دائم از آن استفاده ببری. اساساً شیطان کاری می‌کند که سستی و ضعف اعتقادات انسان معلوم شود. کسی که اعتقاداتش از طریق وسوسه شیطان زیرسؤال برود یا می‌تواند از این اعتقادات دفاع کند و آدم عمیقی شود، یا نمی‌تواند و آن را کنار می‌گذارد و اعتقادات دیگری را که می‌تواند از آن دفاع کند دنبال می‌کند. در هر دو صورت اگر انسانی باشد که می‌خواهد به دنبال حق باشد، یک قدم جلو آمده است و آن هم به جهت وسوسه‌های شیطان بود.

می‌خواهم بگویم یکی از بهترین کارهای شیطان این است که باعث می‌شود مسلمان‌ها و متدینین، عمیق شوند. گفت: «خواست با من بد کند، احسان نمود». به سراغ افراد می‌آید و اعتقادات ضعیف را سست می‌کند. گاهی به دوستان حاضر در جلسه عرض می‌کنم که درست است در جلسه بودید ولی بحث را نگرفتید. می‌گویند حاضریم همه بحث مطرح شده را بازگو



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

کنیم. ولی باز هم عرض کنیم: مطلب را نگرفتید. می‌گویند: چرا؟ می‌گوییم: برای این که در این مورد شیطان سر به سر تان نگذاشته است و چون سر به سر تان نگذاشته بود، بحث را به عنوان یک عقیده ساده گرفتید که به مسلمانیمان اضافه شد، نیامدید ببینید که بحث جواب دغدغه عقیدتی شما را می‌دهد، چون هنوز آن دغدغه سراغتان نیامده است، برای همین بعضی از بحث‌ها برای کسانی مفید است که وسوسه شیطان سراغشان آمده است و می‌خواهد دینشان را بگیرد و این‌ها می‌بینند می‌توانند با مباحث مطرح در معارف اسلامی با او مقابله کنند. او می‌خواهد دینشان را بگیرد که کافرشان کند، اما به شرطی که بخواهند با او بجنگند، نه تنها شیطان در کارش موفق نمی‌شود، بلکه وسیله دقت و عمق بیشتر آن افراد هم می‌شود، الا این که خود طرف بخواهد آن وسوسه را پذیرا باشد، که آن مربوط به خودش است، ولی ناخودآگاه این وسوسه‌ها شما را مجبور می‌کند که معرفتان را عمیق کنید. اگر همت نداشته باشید شکارش می‌شوید. در مورد مسائل اخلاقی چطور شیطان آدم را شکار می‌کند؟ شیطان می‌آید چیزی را آرایش می‌دهد، مثلاً خوشی شهوت را آرایش می‌دهد، چیزی را که انسان روی آن حساس است، برایش آرایش می‌دهد. حالا اگر انسان توانست از سر این لذت باطل بگذرد، راحت می‌شود، ولی اگر نتوانست، اسیر شیطان می‌شود. عیناً در مسائل فکری و معرفتی هم همین‌طور است. اصلاً کسانی که معرفت عمیق ندارند، هر لحظه باید بترسند که یک‌طوری شیطان سراغشان بیاید، پس شیطان در واقع می‌آید تا عقایدی که می‌شود سست کند را سست کند، تا انسان به استقبال بحث عمیق‌تر برود. گاهی طرف؛ قرآن و تفسیر و روایت خوانده است، ولی سطحی خوانده است، حالا شیطان می‌آید آن‌ها را از او بگیرد. چطور؟ وسوسه می‌کند و مطالبی را که او به دست آورده است زیر سؤال می‌برد. حالا این وسوسه بد است یا خوب است؟ باعث می‌شود که طرف خودش را جمع کند و معرفتش را عمیق‌تر نماید. با معرفت عمیق‌تر می‌تواند جلوی این وسوسه‌ها بایستد. واقعاً خدا به آدم‌های سطحی رحم کرده که شیطان را به جان‌شان نینداخته است. این‌ها سرشان به خطر است، دیده‌اید گاهی فردی را که ۵ سال با دشمن بیرونی جنگیده است، ولی در مسائل عقیدتی مشکل دارد و آن‌طور که باید و شاید اهل توحید و توکل نیست چون در مقابل وسوسه شیطان خودش را تجهیز نکرد، شیطان بالاخره به سراغ او می‌آید. برای این که عقیده سطحی، شیطان‌پذیر است، حمله شیطان به عقاید سطحی ما مثل حمله دشمن



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

بیرونی است. دشمن اگر به ما حمله کند حداقل نقطه ضعف‌هایمان را می‌فهمیم. اگر نقطه ضعف‌هایمان را بفهمیم به نفعمان است و موجب جبران ضعف‌ها می‌شود. مَلَّتْ نَاذِكًا نَارِنَجِي و مَرْفَه، حتماً مَلَّتْ بد عاقبتی است. اولین خدمت را دشمنان هر ملتی به آن ملّت می‌کنند، چون که با تهدید، آن‌ها را بیدار و هوشیار می‌کنند، پس شیطان در واقع همین کار را می‌کند. درست است به ظاهر دشمن است، ولی اگر نبود چه کسی معرفت داشت و معرفتش عمیق می‌شد؟ پس وسوسه اگر توانست اندیشه‌های قلبی را زیر سؤال ببرد، روشن می‌کند که آن عقیده در جواب‌گویی به شبهات کافی و عمیق نبوده است، و شیطان با وسوسه‌ها ضعف آن‌ها را آشکار نمود و مقابله شما با آن وسوسه‌ها موجب می‌شود شما در آن‌ها عمیق شوید. مسلمانان باید از طریق وسوسه شیطان به خدا پناه ببرند. شیطان خودش عِلَّتْ فاعلی نیست و عِلَّتْ حقیقی کمال هم نیست. او زمینه می‌شود تا مؤمن از طریق هدایت حق به نتیجه برسد. می‌فرماید کار شیطان این است که «يُوْحِي بَعْضُهُمْ اِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا»؛ به افراد الهاماتی می‌کند تا حرف‌های دروغ را برای همدیگر زیبا جلوه دهند. چنین افرادی از طریق شیطان به همدیگر وحی و الهام می‌کنند. بعد می‌فرماید: ای پیامبر! این دشمن را خودمان برای افراد گذاشتیم، از دستان که در نرفته است «وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ»؛ اگر پروردگار تو می‌خواست این شیاطین جن و انس را جلو راه شما قرار نمی‌داد، پس می‌خواسته است که گذاشته است، خدا هم که جز کار حکیمانه نمی‌کند، پس حتماً این کار حکیمانه است. چرا نگرانید که عده‌ای بازی شیطان را خورده‌اند و به هیچ صراطی مستقیم نمی‌شوند، بگذار باشد «فَذَرُهُمْ وَ مَا يَفْتُرُونَ»؛ آن‌ها را با این افتراءها و شیطنت‌ها که می‌کنند به حال خود بگذار، خودمان می‌دانیم چه کار داریم می‌کنیم.

شیطان؛ عامل رسیدن به نهایت شقاوت

اگر بررسی ای خدا! چرا شیطان داری و چرا شیطان جعل می‌کنی؟! در آیه بعد، یعنی در آیه ۱۱۳ سوره انعام جواب می‌دهد که:

۶- سوره انعام، آیه ۱۱۲.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

«وَلِتَصْغَى إِلَيْهِ أَفئِدَةُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَلِيَرْضَوْهُ وَلِيَقْتَرِفُوا مَا هُمْ مُقْتَرِفُونَ»:

از وحی‌ای که شیطان‌ها به یکدیگر می‌کردند، جلوگیری نمودیم تا هم آن نتایج به‌دست آید و هم در نتیجه‌ی اعتراض و دوری تو از آن‌ها، دل‌هایشان وحی شیطان را بیسندد و نهایتاً کارهای زشتی را که باید بکنند انجام دهند و به منتهی درجه‌ی شقاوتی که استعداد آن را دارند برسند.

در واقع طبق آیه‌ی فوق خداوند با شیطان و از طریق او به کافران مایل به بدی، کمک می‌کند. (حرف «ل» در ابتدای افعال برای غایت است) یعنی و نیز به این جهت شیطان را آوردم تا قلب‌های کسانی که به قیامت اعتقاد ندارند به سوی شیطان مایل شود.

پس نحوه‌ی جهت‌دادن به منکرین قیامت این است که قلب آن‌ها شیطان‌دوست شود. چون کسی که دورنگر نیست و امروز را می‌بیند و فردای ابدی را نمی‌بیند، و کسی که حکمت خدا را نمی‌بیند که هیچ کار لغوی از خدا سر نمی‌زند، کسی که به لذت‌های زودگذر قانع است و بصیرت فهم افق ابدی خود را ندارد، این انسان نادان‌تر از آن است که بتواند به خدا علاقه‌مند شود، این شخص حتماً اسیر شیطان می‌شود. از این‌جا می‌فهمیم که چرا انسان‌هایی که افق‌های دور را نمی‌بینند، شکار شیطان می‌شوند و می‌فهمیم تمدن و فرهنگی که در آن توجه به قیامت شعله‌ور نیست، فرهنگی است که شیطان در آن فعال است.

اگر شما حتی جلسه قرآن داشته باشید که در آن توجه به قیامت نباشد، در آن جلسه شیطان فعال است. یک‌دفعه می‌بینید دکوراسیون جلسه قرآن، مثل دکوراسیون کاخ سعدآباد شده است. جهت عوض می‌شود. اصلاً کار شیطان همین است که جهت را عوض کند، بی‌راهه را راه جلوه دهد، حالا وجود چنین سنتی در عالم خوب است یا بد؟



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

نشانه‌های حضور فعال شیطان

می‌فرماید: «وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ»؛ ای پیامبر! اگر می‌خواستیم این کار را نمی‌کردیم، ما چنین کاری را جعل کردیم تا قلب‌هایی که قیامت را نمی‌فهمند، شیطان را دوست داشته باشند، «لِيُرْضَوْهُ» برای این که از شیطان خوششان بیاید و شیطان را پسندند.

وقتی شیطان را پسندیدند، از کارهای شیطانی خوششان می‌آید، به کارهایی که کبر را تقویت می‌کند راضی می‌شوند و از اعمال و افکاری که بندگی و تواضع را رشد می‌دهند متنفرند. زندگی آدم‌هایی را می‌پسندند که سراسر تجمل است، چون ریشه تجمل کبر است و کبر هم از شیطان است، و وقتی حضور در قیامت و منزل ابدی، دائم منتظر انسان نبود، شیطان می‌تواند ارزش‌های خودش را به قلب انسان القاء کند و به کلی جهت زندگی را عوض نماید، و لذا فرهنگ غرب ابتدا از حیات ابدی انسان‌ها غفلت کرد و بعد در چنین مسیر هلاکت‌باری قرار گرفت، می‌فرماید: «وَلْيَقْتَرِفُوا مَا هُمْ مُقْتَرِفُونَ»؛ تا اکتساب کنند آنچه باید آن‌ها اکتساب کنند، به عبارت دیگر بتوانند لازمه چنین فکر و فرهنگ شیطانی را برای خود به وجود آورند. این همه تجملات در زندگی‌های امروزی، نشانه حضور فعال شیطان‌ها در زندگی مردم است تا از طریق وسوسه‌های خود حقیقت عمل و افکار این انسان‌ها را به دست خودشان در زندگی‌شان نمایان کند، تجملات را به جای زیبایی می‌گذارد، لباس شهرت را به جای آراسته‌بودن، به تن مردم می‌کند تا مردم را به گناه بیندازد و خداوند از این طریق خود انسان‌ها را به خودش نشان می‌دهد، به اسم وقار، کبر را برای ما زیبا می‌کند و وسوسه می‌کند تا ما آن را بپذیریم و از این طریق جوهر کبر دوستی ما را از طریق خودمان به نمایش می‌گذارد تا به متنها درجه شقاوتی که می‌خواهیم برسیم.

اگر آخرت از یاد کسی برود، شکار شیطان می‌شود و چیزی را می‌پسندد که شیطان به او پیشنهاد می‌کند. بعضی‌ها راضی نیستند تلویزیون برنامه‌ای بگذارد که هدایت‌شان بکند، ولی راضی‌اند که برنامه‌ای داشته باشد که مشغولشان بکند، چون میلشان شیطانی شده و یکی از کارهای شیطان مشغول کردن انسان از هدف اصلی‌اش است، و یکی از معانی «اغواء» همین است که انسان را از وظیفه و هدفش غافل کند.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

نقل است؛ یکی از بزرگان که چشم دلش باز شده بود و صورت مثالی شیطان را می‌دید، شیطان را دید که آمده است برایش نقشه بکشد، گفت: ای شیطان! نقشه‌های تو برای ما مشخص است، کاری نمی‌توانی بکنی. شیطان گفت: مگر من چه کار کرده‌ام و چه هیزم تری به تو فروخته‌ام، تو اصلاً ثابت کن که من موجود بدی هستم. و آن بزرگ هم تمام نیرویش را به کار برد تا ثابت کند شیطان موجود بدی است. بعد شیطان خیلی خوشحال شد. گفت: چرا این قدر خوشحال شدی؟ گفت: همین قدر که وقت تو را گرفتم خوب بود. شیطان گفت: من به ظاهر هیچ کاری نکردم، ولی همین که تو را مشغول کردم، به مقصد خودم نسبت به تو رسیدم، چون او را از این طریق از هدف اصلی‌اش بازداشت. برای یک مرد الهی همین هم بد است که وقتش را بگیرند. غافل کردن از راه و مشغول کردن به بیراهه حتماً کار شیطان است و در واقع خداوند برای این مرد بزرگ هم شیطان را خلق کرده تا او هم به ضعف خود دست یابد و معلوم شود در کدام پله از معرفت قرار گرفته است.

معنی «وَلْيَقْتَرِفُوا مَا هُمْ مُقْتَرِفُونَ»؛ این است، که افراد منحرف آنچه باید هر کس از طریق شیاطین کسب کند - از بدی‌ها - کسب کنند، و آنچه حق‌شان است را به دست آورند و به آنچه شأنشان است برسند، خیلی جمله عجیبی است! یعنی شما از کجا می‌فهمید که چه کسی چه کاره است؟ اگر شیطان وسوسه نکند و به یارانش الهام و وحی نفرستد، چه کسی می‌فهمد درجه‌ای که باید داشته باشد کدام است. ما را در دنیا آوردند و پیامبران هم برای هدایت ما آمدند، گفتند خوبی کنید تا شایسته قرب الهی گردید و به بهشتی که بهتر از بهشتی است که از آن هیوط کردید، برگردید. اگر شیطان نباشد که بگوید بدی کنید، انتخاب‌هایمان را در رابطه با دعوت انبیاء چگونه روشن کنند؟ اگر شیطان نبود، چگونه معلوم می‌شد که چه کسی شایسته آن بهشت هست و چه کسی شایستگی آن را ندارد؟ می‌فرماید: «وَلْيَقْتَرِفُوا مَا هُمْ مُقْتَرِفُونَ»؛ برای این که اکتساب کنند آنچه باید اکتساب کنند، یعنی هر کس آن که باید بشود، بشود.

شیطان عامل شقاوت بیشتر

علامه «رحمة الله علیه» می‌فرماید:

«و به منتهی درجه شقاوتی که استعداد آن را دارند، برسند.»



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

این کار شیطان است، و سنت وجود شیطان از این جهت در نظام عالم سنت حکیمانه‌ای است. در جنگ و درگیری، هر کس آن کسی که باید بشود، می‌شود. آری؛ سنت خدا این است که هر کس هر آنچه را می‌خواهد تا آنجا که ممکن است، به او می‌دهد. حالا کسی بدی می‌خواهد، زمینه انتخاب بدی را برایش فراهم می‌کند و دیگری خوبی می‌خواهد، زمینه انتخاب خوبی را برایش فراهم می‌کند. می‌فرماید:

«كُلًّا نُمِدُّ هُوْلَاءِ وَ هُوْلَاءِ مِنْ عِظَامِ رَبِّكَ وَ مَا كَانَ عِظَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا»^۷

ما هر دو گروه را - چه آنهایی که دنیا و لذات دنیایی را طلب و اراده کنند و چه آنهایی که آخرت را اراده نمودند- در تحت تربیت خود و کمک خود قرار می‌دهیم و از عطاء خود برایشان افزایه می‌کنیم، بدون هیچ تفاوت.

طبق آیه فوق خدا هم خوب‌ها را کمک می‌کند و هم بدها را، و عطایش را به هر دوی آنها می‌دهد. عطا خدا به کسانی که می‌خواهند بدی کنند این است که شیطان بدهد تا بتواند بدی کنند. اگر شیطان نبود، این افراد آن بدی‌ای که به دنبال آن بودند را نمی‌توانستند به‌طور کامل به انتها برسانند. می‌فرماید: «وَ مَا كَانَ عِظَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا» عطا پروردگار بسته و ممنوع نیست. پروردگار طوری دنیا را آفریده است که هر کس آنچه را می‌طلبد، به‌دست آورد، البته این مشخص است که در دادن امکان بدی، آن‌قدر به‌شما می‌دهند که نتوانی به من ضرر بزنی. یک وقت شما از خدا یک قدرتی بخواهید که همه را بکشید، این را نمی‌دهند. اما تو استعداد شقی شدن می‌خواهی، شرطش را به تو می‌دهند. حالا دیگر چقدر می‌توانی بکشی، به اندازه آنهایی که آنها باید بمیرند را تو می‌توانی بکشی و نه به اندازه‌ای که تو دلت بخواهد. بالأخره انسان‌ها تحت ولایت مطلق پروردگار حفظ می‌شوند.

نقش خدا در جواب به طلب انسان‌ها

سؤال من این است که شما هر چه بخواهید می‌بینید و یا هر چه ببینید می‌خواهید؟ آدم‌های عادی فکر می‌کنند هر چه ببینند می‌خواهند. ولی اگر دقت کنید شما هر چه می‌خواهید که

۷- سوره اسراء، آیه ۲۰.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

بینید، می بینید. شما اگر خانه بخواهید این آجر و سیمان‌ها را که روی هم سوار شده‌اند دیوار می بینید. این دیوار برای چه کسی دیوار است؟ برای کسی که خانه بخواهد. حالا اگر موجودی مثل ملانکه خانه برایش معنا نداشته باشد، دیگر این آجر و سیمان‌ها برای او فقط ماده است، به معنی درجه‌ای از وجود. ما چه موقع این دیوار را دیوار می بینیم، وقتی که خانه می خواهیم. اگر خانه نخواهیم، آن را دیگر دیوار نمی بینیم، چون این دیوار، دیوار خانه است. خانه چیست؟ جایی که ما می خواهیم در آن زندگی کنیم.

پس خواستن‌های ما عالم را برای ما شکل می دهد. مولوی می گوید: شما اگر گرسنه‌تان است، غذا را یک‌جور می بینید، وقتی که سیر هستید، همان غذا را جور دیگر می بینید. اگر گرسنه‌تان باشد، غذا را وسیله سیری خودتان می بینید که شما را سیر می کند، ولی اگر سیر باشید، دیگر جذبه‌ای برای شما ندارد، معنی غذا بودنش برای شما تغییر می کند. پس می خواهیم نتیجه بگیریم که اگر شما چیزی را بخواهید، برایتان آرایش خاص دارد. حالا اگر شما دنیا را بخواهید، آن چه دنیاست، برایتان قشنگ است. فرش برای شما قشنگ می شود، آن وقت فرش را زینت می بینید. حالا اگر شما خدا بخواهید، دیگر فرش برای شما زینت نیست. گاو پوست خربزه می خواهد، اگر این گاو را در تهران یا نیویورک ببرند، هیچ وقت نمی گویند: عجب شیشه‌های سکوریتی! این‌ها را گاو یک مانع می بیند، اما پوست خربزه‌ها را چیزهای حساسی می بیند!! بعد از سفر به شهر وقتی به طوبله برگشت و خواست برای رفقای خود از آنچه دیده تعریف کند هیچ وقت نمی گوید: رفیقیم شهر و عجب ساختمان‌های بلند و شیشه‌های یک دستی بود. به قول مولوی:

گاو را آری به بغداد ناگهان بگذرد از این کران تا آن کران
از همه خوب و خوشی‌ها و مزه او نبیند غیر قشر خربزه
چرا فقط پوست خربزه می بیند؟ چون
طالب هر چیز ای یار رشید! جز همان چیزی که می خواهد ندید
حالا شما اگر خودتان دنیا را اراده کنید و آن را بخواهید، خدا طوری کمکتان می کند که
دنیا برایتان زینت می شود، و شیطان هم کسی را می تواند فریب دهد که دنیا را بخواهد. پس



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

خواستن به عهده شماس. شما باید اول چیزی را بخواهید و خدا در همان طلب شما به شما کمک می کند.

ممکن است برسند: آدم‌ها همه فطرت دارند، چرا بعضی‌ها را شیطان فریب می دهد و بعضی‌ها را نه؟ مسئله روشن است، چون خواستن‌ها به عهده ماست که آیا دعوت فطرت را از درون و دعوت پیامبران را از بیرون بخواهیم یا نخواهیم. اگر کسی خانه خواست، دیوار برایش معنی پیدا می کند، اگر دنیا خواست، دنیا برایش زیبا جلوه می کند. آن وقت شیطان وارد می شود. اگر کسی خدا خواست، دیگر شیطان نمی تواند کاری بکند. پس اول خواست ماست که زمینه می شود تا دعوت شیطان شروع شود. حالا اگر کسی قیامت بخواهد، شیطان نمی تواند کاری کند. می فرماید: «وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ»؛ کسی که به قیامت ایمان ندارد و قیامت را نمی خواهد، یعنی غیر قیامت، که عبارت است از دنیا را می خواهد. این خواستن تمام شکل زندگی او را عوض می کند. اصلاً این که بعضی چیزها برای عده‌ای معنا می دهد و برای عده‌ای معنا نمی دهد، به خواستن‌هایشان مربوط است، چون بعضی‌ها نمی دانند این چیزهایی که بعضی خیلی مهم می دانند، برای بعضی دیگر چیزی حساب نمی شود. به گفته مولوی:

قیمت هر کاله دانی که چیست قیمت خود را ندانی ابله‌ی است
یعنی مشکل تو این شده که بقیه کالاها را چیز می دانی و لذا دنبال آن هستی که قیمت آن را بدانی، ولی خودت را چیز نمی دانی و این یک نفهمی بزرگ است، و عکس آن هم مربوط به کسی است که درباره خودش می فرماید: «الهی! دنیا را آب ببرد، حسن را خواب می برد».^۸
در روایت قدسی داریم: در روز قیامت از بعضی بندگان می پرسند: «...كَيْفَ تَرَكْتَ الدُّنْيَا؟ فَيَقُولُ إِلَهِي وَعِزَّتِكَ وَجَلَالِكَ لَا عَلِمَ لِي بِالدُّنْيَا أَنَا مُنْذُ خَلَقْتَنِي خَائِفٌ مِنْكَ فَيَقُولُ اللَّهُ صَدَقْتَ عَبْدِي كُنْتَ بِجَسَدِكَ فِي الدُّنْيَا وَرُوحَكَ مَعِي»^۹ چگونه دنیا را ترک گفتی؟ می گوید: خدایا! به عزت و جلالت سوگند خبری از دنیا ندارم، زیرا از آغاز زندگی از تو خائف بودم خداوند فرماید: آری راست گفتی، بیکرت در دنیا و روح با من بود مگر این آدم در دنیا نبود و

۸- آیت‌الله‌حسن زاده آملی، کتاب الهی نامه

۹- إرشاد القلوب إلى الصواب، ج ۱، ص ۲۰۳.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

گوشت و نان نمی خورد؟ آری، در دنیا بود و غذا هم می خورد، اما چون خدا و قیامت را می خواست این دنیا نخواستنش، باعث شد که دنیا برایش معنا نداشته باشد که بخواهد اخبار دنیایی عمق جاننش را پر کند که مثلاً حالا دلار چند ریال است، دیروز چند ریال بود. هر که از دیدار برخوردار شد این جهان در چشم او مردار شد پس روشن است که همه فطرت دارند و از طریق فطرت شناخت و گرایش به خوبی ها در نهاد آن ها گذارده شده، ولی از طرف دیگر غریزه و وهم هم در آن ها هست تا خودشان در بین آن دو گذرگاه انتخاب کنند و شخصیت خود را بر اساس انتخاب هایشان بسازند. آیه مورد بحث یعنی آیه ۲۰ سوره اسراء، نور خاصی به زندگی می دهد.

علامه «رحمة الله علیه» در رابطه با این آیه می فرماید:

«خداوند می فرماید: ما هر دو فریق را چه آن ها که دنیا و لذات دنیایی را اراده کردند، و چه آن ها که آخرت را اراده نمودند، در تحت تربیت خود و کمک خود قرار می دهیم و از عطای خود برایشان افاصه می کنیم، بدون هیچ تفاوت، منتهی یکی نعمت الهی را در طلب آخرت مصرف نموده: «وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ»، خدا سعی اش را شکرگذاری می کند و کمکش می کند تا تلاشش به ثمر برسد، و دیگری از عطای پروردگار صرفاً در طلب دنیا بهره می گیرد: «مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَالِيَةَ»؛ هر کس دنیا را طلب کرد، دنیا را به او می دهد، در عین این که از سعی اش جز خسران بهره ای نخواهد برد. باز نظام الهی طوری است که مانعش نمی شود زیرا می فرماید: عطای پروردگار تو ممنوع و محذور نیست، پس هم اهل دنیا و هم اهل آخرت از عطای خدا مدد می گیرند و خدا هم مددشان می کند و اشکال از قابل است و نه از فاعل، و تأثیر شیطان هم بر غاویب و طالبان گمراهی در راستای همین است و بس».

آری فرمودند: اشکال از قابل است، اشکال از فاعل نیست، فاعل فقط مدد می دهد.

باران که در لطافت طبعش ملال نیست در باغ لاله روید و در شوره زار خسب چنانچه ملاحظه می کنید، اگر بحث فلسفه وجودی شیطان را دنبال کنید، إن شاء الله حکیم می شوید. عموماً این بحث ها برای کسانی مفید است که می خواهند به مبادی مسائل نظر کنند و گوهرهای هر حادثه را تحلیل نمایند. قرآن کتابی است، که افق های دور و عمیق را نگاه



می‌کند و به آن‌ها نظر می‌اندازد و نظر ما را هم به آن‌ها جلب می‌کند. و اگر کسی بتواند افق‌های دور را نگاه کند، جایگاه موضوعات نزدیک برایش روشن می‌شود ولی عکس آن محال است، یعنی محال است که شما با دید نزدیک و سطحی، دنیا را دقیقاً بشناسید. داستان شناخت فیل را در آن اطاق تاریک یادتان باشد اگر کسی می‌خواست با حسن یا به تعبیر مولوی با کف دستش، شکل فیل را بشناسد، کف دست خرطوم فیل را ناودان می‌فهمد در حالی که فاصله بین واقعیت خرطوم با ناودان زیاد است، باید به جای این که بیشتر کف دست را به کار گیرد، افقش را تغییر می‌داد و چشمش را با روشن کردن شمع مجهز می‌کرد تا خرطوم را خرطوم ببیند. گفت:

در کف هر یک اگر شمعی بُدی اختلاف از گفت‌شان بیرون شدی
در شناخت دنیا و حضور فعال شیطان در زندگی دنیایی باید با شمع شریعت و از منظر خالق عالم و آدم به آن‌ها نگریت تا درست ببینیم و درست عمل کنیم و بتوانیم به مبادی مسائل نظر کنیم.

در ادامه بحث به آیه ۶۱ سوره اسراء می‌پردازیم که می‌فرماید: ای پیامبر! قضیه این‌طوری است که جهان شیطان دارد و امت تو هم تحت تأثیر شیطان قرار می‌گیرند، پس آماده شو که یک عده‌ای از همین مؤمنین را که به سراغت آمده‌اند، شیطان می‌ربایدشان، چرا باید آماده باشی که یک عده‌ای را شیطان می‌رباید و دینشان را سست می‌کند و آن‌ها دین را انکار می‌کنند و دنیاگرا می‌شوند؟ چون بناست عمق شخصیت هر کس روشن شود و شیطان مأمور چنین کاری است که بحث آن تا حدی گذشت و باز جای بحث دارد، و علت انحراف این مؤمنین بعد از ایمان، ریشه‌اش در خواست خودشان است و این‌طور نیست که تو بد تبلیغ کرده‌ای و یا اسلام ضعیف است و قانع‌کننده نیست و یا کار از دست تو بیرون رفته است، نه! قصه شیطان، قصه معنی کردن روابط انسان‌ها با خودشان است. قصه شیطان، قصه معنا کردن نحوه بودن انسان‌ها در دنیاست.

در ادامه آیه می‌فرماید: «وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ»؛ ابلیس سجده نکرد آن وقتی که گفتند سجده کن! «قَالَ مَا أَنَسَجِدُ لِمَنْ خَلَقْتَنِي طِينًا»؛ گفت: من به گِل سجده نمی‌کنم!! پس قصه شیطانی شیطان از این‌جا شروع شد و حرفش هم این بود که خدایا! اگر



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

فرصتم بدهی سوار آدم‌ها می‌شوم، خَنک و افسارشان را می‌کشم. کسی که می‌خواهد افسار دیگری را بکشد، باید سوارش شود تا بتواند بر او مسلط شود و نگذارد فرار کند، پس معلوم است که شیطان سوار یک عده‌ای می‌شود، آن کسی که سواری به شیطان بدهد، آن جایی که شیطان بخواهد می‌رود. شما چرا ناراحتید، بگذارید یک عده‌ای را هم شیطان سوارشان شود. معنی این که عده‌ای گمراه می‌شوند و یک عده‌ای گمراه نمی‌شوند را خدا می‌خواهد برای ما روشن کند. و این کار را خداوند به وسیله شیطان انجام می‌دهد. البته تذکر به این افراد وظیفه ما است، ولی اعتراض به خدا که چرا شیطانی هست تا این طور عمل کند، از سر بی‌حکمتی است.

«وَالسَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَکَاتُهُ»



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

جلسه سیزدهم
رابطه انسان با شیطان



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ قَالَ مَا أَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طِيناً * قَالَ أَرَأَيْتَكَ هَذَا الَّذِي كَرَّمْتَ عَلَيَّ، لَئِنِ أَخَّرْتَنِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَأُحْتَنِكَنَّ ذُرِّيَّتَهُ إِلَّا قَلِيلاً * قَالَ أَذْهَبُ فَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزَاؤُكُمْ جَزَاءً مَوْفُوراً»^۱

در نظر داشته باش آن شرایطی را که به ملائکه گفتیم: به آدم سجده کنید! پس همه آن‌ها سجده کردند مگر ابلیس، و او در توجیه عدم سجده خود گفت: آیا سجده کنم بر کسی که از خاک خلق کردی؟ و ابلیس در ادامه گفت: آیا این بود آن کسی که مرا به سجده کردن بر وی مأمور کردی و چون انجام ندادم، از درگاه خودت دورم ساختی؟! سوگند که اگر تا روز قیامت - که مدت عمر بشر روی زمین است - مرا مهلت دهی، تک تک فرزندان و ذرّیه او را افسار می‌کنم، مگر اندکی از آن‌ها را. حضرت پروردگار فرمود: تو و هر آن کس که از تو تبعیت می‌کند، بروید و از این مقام خارج شوید که حقیقتاً جهنم جزای شما است که به طور کامل به اهل جهنم داده می‌شود.

گفتیم گاهی انسان‌ها موضعگیری‌های افراد جامعه را درست نمی‌توانند تحلیل کنند. خداوند در واقع معنی حیات زمینی را و راز این موضعگیری‌ها را به ما می‌فرماید. آیات فوق در واقع یک نکته اصلی و یک نکته فرعی دارد.

۱ - سوره اسراء، آیه ۶۳-۶۱.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

نکته فرعی‌اش این است که می‌خواهد در آن شرایط به پیامبر خدا ﷺ بفرماید واقعیت همین است که از یک طرف، شیطانی هست و تحریکی، از طرف دیگر امتحانی، و تا آخر دنیا هم کار به همین شکل است.

مبنای انحراف انسان‌ها

نکته اصلی که در جای‌جای قرآن مطرح است و اینجا هم مطرح می‌باشد این است که ما خود را ارزیابی کرده و از خود مواظبت نماییم. می‌فرماید: «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا» ای پیامبر! در نظر داشته باش که قصه انحراف از این‌جا شروع شد و ریشه عصیان مردم، ریشه مبنایی در قبل از این دنیا دارد. این انحراف‌ها و مقابله با دین مسائل جزئی و اتفاقی نیست، و کسی صرفاً نگوید: اگر ماهواره نبود، مردم منحرف نمی‌شدند یا اگر تبلیغات دشمن نبود، مردم منحرف نمی‌شدند. می‌فرماید: اصلاً این طوری نیست. ریشه اصلی انحراف مردم از ابتدای حیات انسان شروع شده است، از آن‌جایی که به ملائکه گفتیم به آدم سجده کنید و همه سجده کردند جز ابلیس، و این سجده نکردن او، کار را به مقابله و درگیری با همه بنی آدم کشاند. بهانه‌اش این بود که من به کسی که تو از خاک خلق کردی، سجده نمی‌کنم، یعنی درست یک صفتی را بهانه آورد که شما در روی زمین هرگز از آن نمی‌توانید جدا شوید و آن «از خاک بودن» شما است، پس معلوم است با زمینی بودن ما درگیر است. زیرا؛ بودن و خاکی بودن و مادی بودن چیزی است که ما نمی‌توانیم از آن جدا بشویم. چگونه ما می‌توانیم روی این زمین باشیم ولی از جنس خاک نباشیم؟! پس ببینید شروع جنگ با اصل خاک بودن ماست. بعد می‌فرماید: شیطان به این شکل ادامه داد که، او از خاک است و من به او سجده نمی‌کنم. اگر شما منطبق دشمنان را بررسی کنید، می‌توانید بفهمید دشمنی او چطوری است. دشمنی که می‌گوید: این گلی و خاکی است و من بنا ندارم به آن سجده کنم. آن وقت نه تنها بنا ندارد سجده کند بلکه می‌گوید: من بیچاره‌اش می‌کنم، افسار به گردنش می‌اندازم و او را هر جا که خواستم می‌برم. یعنی جنس شیطان؛ جنس موجودی نیست که فقط بر آدم سجده نکرده است، بلکه جنس موجود غضبناکی است که بنا ندارد ما را راحت بگذارد. اگر با این دید بتوانید



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

مسائل جامعه را تحلیل کنید، تحلیل‌های عمیقی در بررسی معضلات جامعه نصیب شما می‌شود.

تنگ‌چشمان، نظر به میوه کنند ما تماشاگران بی‌ستانیم
ما به کمک دید قرآنی؛ مانند تنگ‌چشمان نظر به میوه نمی‌کنیم، ما نظر به بستان گسترده‌ای داریم که یک طرف آن آدم و آدمیت است با ظهور اسماء الهی، و طرف دیگر آن شیطان و تلاش‌هایی برای انحراف آدم‌ها است. بعضی از تحلیل‌ها جزئی و مقطعی است، و بعضی دیگر به ریشه مسائل نظر دارد. دیده‌اید وقتی کودکان به سگ‌های کوچک سنگ می‌زنند، آن حیوان سنگ را گاز می‌زند، چون سنگ موجب دردی شد که در بدنش احساس کرد، بیچاره نمی‌فهمد که این سنگ، یک سنگ‌انداز دارد و این سنگ‌انداز تحریک شده است و این تحریک ریشه‌اش کجاست.

گاهی نگاه ما به حادثه‌ها عین همان است که سنگ را گاز می‌زند. قرآن در این جا با نگاه‌های دقیق ذهن را به افق‌های دور می‌کشاند. و می‌گوید: «قَالَ أَرَأَيْتَكَ هَذَا الَّذِي كَرُمْتَ عَلَيَّ»؛ ابلیس گفت: پروردگارا! آیا این بود آن کسی که تو بر من برتری دادی؟ همین که این برتر از من است، «لَئِنْ أَخَّرْتَنِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَأَخْتَبِكَ ذُرِّيَّتَهُ إِلَّا قَلِيلًا»؛ اگر به من فرصت بدهی، من افسار را به گردن فرزندان او می‌اندازم، یعنی سوارشان می‌شوم. («خَنَّكَ»؛ یعنی افسار) پس در واقع تا سوارش نشود که نمی‌تواند افسارش را بگیرد. می‌گوید: من سوار فرزندان آدم می‌شوم و هر جا خواستم می‌برم. البته نظر تان هست که قصه، قصه آدمیت است و نه آدم. یعنی خداوند؛ داستان ما را که هر روز در این عالم هستیم متذکر می‌شود و این که اگر اسماء را حامل باشیم و نمایان کنیم، بر ملائکه که نگاه می‌کنیم، می‌بینیم در سجده برای ما هستند و شیطان را می‌بینیم که با ما درگیر است، و حالا حضرت حق قصه همین امروز ما را می‌گوید تا چشم ما نسبت به آن حقیقت باز شود.

شیطان گفت: آیا این بود آن کس که بر من برتری دادی؟ اگر به من فرصت دهی، سوار بر فرزندان او می‌شوم، مگر عده‌ای قلیلی از آنها. «قَالَ أَذْهَبَ فَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ»؛ خدا گفت: تو ای شیطان و آنهایی که از تو پیروی می‌کنند از این مقام خارج شوید: «فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزَاؤُكُمْ جَزَاءً



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

مَوْفُورًا؛^۲ که جهنم جزای کار شما می‌شود و آن برای شما یک نتیجه کاملی خواهد بود و خلاصه در ازاء چنین کاری، حَقَّتَانِ جهنم است.

شیطان: عینِ اضلالِ خود و دیگران

ممکن است سؤال شود حالا که علت انحراف بقیه انسان‌ها شیطان است، خود شیطان را چه کسی منحرف کرد؟ در جواب باید گفت: صفت استکباری خود شیطان موجب می‌شود که در مقابل امر پروردگار بهانه‌تراشی کند و لذا ریشه انحرافش خودش شد و از طرفی آنچنان در انحراف خود محکم گشت که تقاضا کرد در گمراه کردن فرزندان آدم نیز سهمی داشته باشد، و چون چنین تقاضایی با نظام احسن و حکیمانه الهی سازگار بود، خداوند تقاضای او را به طور مطلق رد نفرمود، همچنان که در طرف مقابل تقاضای اضلال توسط شیطان، می‌بینیم حضرت ابراهیم علیه السلام تقاضای امامت و رهبری و هدایت جامعه را برای خود و فرزندان‌شان دارند^۲ و این نکته نیز قابل توجه است که در مقابل شیطان که عین اضلال و گمراهی برای انسان‌ها شد، ائمه معصومین علیهم السلام عین هدایت و سعادت برای مؤمنین شدند، و همان‌طور که ائمه علیهم السلام در چنین شرایطی از اختیار خود خارج نمی‌شوند و خودشان نیز از نور خودشان بهره می‌برند و در مقام عصمت خود باقی می‌مانند، شیطان هم در حالی که عین ضلالت و گمراهی است، در چنین شرایطی از اختیار خود خارج نمی‌شود و خود را در گمراهی نگه می‌دارد و بقیه را هم به کمک صفت استکباری‌شان، منحرف می‌کند. شیطان در واقع ظهور بدی است برای کسی که خودش شیطان پسند است. لذا خداوند می‌فرماید: «فَمَنْ تَبِعَكَ»؛ هر کسی را که از تو پیروی کند به جهنم می‌برم، نه این که هر کس را که تو مجبورش کنی، که در آن حال اجبار پیش آید و خود شخص مقصر نباشد.

۲ - «وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنَّمَا جَاءُكَ لِلنَّاسِ إِيمَانًا قَالَ وَمِن دُونِی قَالَ لَا بِنَالِ عُهْدِی الظَّالِمِیْنَ» و چون ابراهیم را پروردگار با کلماتی بیازمود و وی آن همه را به انجام رسانید [خدا به او] فرمود من تو را پیشوای مردم قرار دادم [ابراهیم] پرسید از دودمانم [چطور] فرمود پیمان من به بیدادگران نمی‌رسد. (سوره بقره، آیه ۱۲۴).



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

بعضی از انسان‌ها روحیه استکباری دارند، نمی‌خواهند بنده خدا باشند، بیشتر خود را می‌بینند و نه فرمان خدا را. ملائکه «عیبادُ مُکْرَمُونَ» هستند، بنده‌های بزرگوار خدا هستند. همین بندگی‌شان باعث می‌شود که بفهمند هر چه خدا می‌گوید، حق است. ولی شیطان به خودش نگاه کرد و گفت: من ناراحتم که به آدم سجده کنم! یعنی نگاه کرد به خودش، خودیِ خود در منظرش مهم آمد، بندگی خود را ندید، خوددیدن مساوی با استکبارورزیدن است.

نحوه خروج از مقام قدس

خوردن همان و از ساحت قرب خارج شدن همان؛ «قَالَ أَذْهَبَ فَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ» حضرت حق فرمودند: از آن مقام قدسی بیرون برو و آن‌هایی هم که با تو هستند، دیگر در آن مقام نیستند. در این جا برای ما نکته‌های دقیقی می‌تواند مطرح باشد.

معلوم است هر انسانی به تنهایی تا به دنبال استکبارورزیدن در مقابل حکم خدا نیست و روحیه تابعیت از دستورات خدا را در خود نگه داشته، در یک مقام قدسی و معنوی است، همین که خودش را به گناه و تکبر آلوده کرد، از آن مقام خارج می‌شود. مولوی می‌گوید:

طفل تا گیرا و تا پویا نبود مرکبش جز گردن بابا نبود
چون فضولی کرد و دست و پا نمود در عتبات افتاد و در کفر و کبود
یعنی؛ چون خودی برای خود قائل شد و خواست آن را نشان دهد به عبارتی؛ «چون فضولی کرد و دست و پا نمود» گفت ما هم هستیم و خواست شخصیتی مستقل از شخصیت بنده خدا بودن بنمایاند، پدرش هم او را از روی گردنش به زمین گذاشت و گفت: حالا خودت راه برو! بنده خدا آن کسی است که بفهمد همه چیز دست خداست و برای خود چیزی قائل نباشد و با تمام وجود بفهمد «لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» در آن حال در آغوش خداست.

جان‌های خلق پیش از دست و پا می‌پریدند از صفا سوی وفا
چون به امر اِهْبَطُوا بندی شدند حبسِ حرص و خشم و خرسندی شدند
دقت کنید! می‌فرماید: «چون به امرِ (اِهْبَطُوا) بندی شدند»، چرا به آن‌ها اِهْبَطُوا گفتند؟ برای این که دست و پا زدند و گفتند: خودمان، لذا از این به بعد از زیر پوشش رحمت خاص خدا خارج شدند و لذا حبسِ حرص‌ها و خشم‌ها و خوشحالی‌ها شدند، در آن شرایط بهشت قبل از



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

هبوط در شرایطی فوق خوشحالی‌ها و غم‌ها زندگی می‌کردند، در یک حالت اُنس با حق و ارتباط با غنی مطلق، «می‌پریدند از صفا سوی وفا».

فوق خشم‌ها و خرسندی‌ها

جان‌های خلق پیش از دست و پا می‌پریدند از صفا سوی وفا یعنی خودی نداشتند در مقام عبودیت پر نشاط بودند. اهبطوا! یعنی بروید که شما را به خود وا گذاشتیم! در شرایط هبوط است که انسان‌ها «حبس حرص و خشم و خرسندی شدند».

شما این را بدانید که گرفتار خرسندی‌شدن، همان قدر گرفتاری است که گرفتار غم‌شدن، چرا که طلب نشاط و نیاز به نشاط، چیزی جز همان دفع خشم نیست و عموماً انسان‌ها در گرایش به دنیا اسیر این نوع چیزها هستند. بعضی‌ها که حادثه‌ها را خیلی خوب ارزیابی می‌کنند، می‌دانند که مثلاً وقوع این حادثه طبیعی است و باید به وجود می‌آمد. درست است که حق نیست که این آقا این طور عمل بکنند، ولی بعد می‌بینید که عمل می‌کند و شما هم در مقابل آن عمل، تکلیف خودتان را می‌دانید و به جهت باطل بودن آن کار، موضع خاصی می‌گیرید، هر چند دل‌تان هم می‌خواهد که این آقا به جای این که عامل اجرای عمل باطل بشود، مجرای ظهور حق می‌بود و این کار به دست او انجام نمی‌شد، ولی می‌بیند که مردم این عمل حق را نمی‌خواهند، اینجا شما فقط تکلیف انجام می‌دهید، آیا باید حرص هم بخورید؟ و حرصی را به خود تحمیل کنید که اضمحلال روح را به همراه داشته باشد و جهت‌گیری معنویان را از بین ببرد؟ مسلّم نه، چون بنا دارید در بهشت عبودیت خویش مستقر باشید و لذا فقط تکلیف انجام می‌دهید، در این حالت انسان فوق خشم‌ها و خرسندی‌ها است، ولی اگر کسی اسیر حرص‌ها شد و خودش را در تنگنای مشکلات فرو کرد، این شخص اسیر حرص‌هاست، غمش، غم اسیرانه است، شادی‌اش هم شادی اسیرانه است. می‌گوید: بر عکس ملائکه؛ تو برای خودت خود قائل هستی و به خود نظر داری، همین باعث می‌شود که محو جمال خوبی‌ها نشوی و خوبی‌ها را نبینی.

گفت لیلی را خلیفه کان تویی کز تو مجنون شد پریشان و غوی
از دگر خوبان تو افزون نیستی گفت: رُوُرُو! چون تو مجنون نیستی



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

با خودی تو، لیک مجنون بی خود است در طریق عشق بیداری بد است
«با خودی تو» یعنی؛ تو «خود» داری و لذا نمی توانی خوبی ها را ببینی، تمام وجودت نظر به
زیبایی ها نیست، یک نحوه هوشیاری و به خود بودن داری، و در نتیجه مست نظارت بر
زیبایی ها نیستی، تو خودت را به حادثه ها وصل کردی. تو خودت را به ثابت مطلق وصل
نکردی تا در نتیجه، هیچ ات کند و جای همه منیت هایت را بگیرد. گفت: «عشق آن زنده گزین
کو باقی است»؛ یک وقت است آدم خودش را از طریق عبودیت به حق وصل می کند، این که
مشکلی نیست، چون چیزی برای خود جز بندگی خدا نگذاشته، یعنی جز هیچ بودن خود چیزی
برای خود باقی نگذاشته، چنین کسی فوق حرص و خشم و خرسندی است و لذا هیوط نکرده
تا گرفتار شرایط هیوط گردد، ولی ما گاهی در کوتاه بودن طاق حادثه ها له می شویم، چون
حادثه ها را در نظارت حکم الهی نمی نگریم، بلکه نسبت به خود ارزیابی می کنیم. ولی اگر
بدون نظر به خود و به صرف بندگی خدا به حادثه ها نگاه کنید، آن وقت از هیوط رها شده اید.
گویند که در سفسین شخصی دو کمان دارد زان هر دو یکی گم شد ما را چه زیان دارد

همه چیز را به خودمان وصل می کنیم!

نگاهمان را از خود به خدا انداختن، نگاه فرار از حادثه ها نیست، درست نگاه کردن به
حادثه هاست. ما متأسفانه همه چیز را به خودمان وصل می کنیم، مثل مادری که پسرش چهل سال
است ازدواج کرده و دارای خانواده کامل با چندین فرزند دکتور و مهندس شده است، ولی
هنوز این مادر پیر تمام روح خود را به جزء جزء زندگی پسرش وصل کرده، چون کارش این
است که همه چیز را به خودش وصل کند.

یک نفر هست که از اول عمرش تا حالا هر چه واکس زده، قوطی های آن را در چند گونی
جمع کرده و هر روز دنبال خودش می برد و حتی بعضاً پول زیادی کرایه می دهد تا این
گونی ها را جابه جا کنند و ظهر هم با التماس از یک نانوايي یک قرص نان مجانی می گیرد و
خالی می خورد و عصر هم پول آن مقدار که واکس زده است را دوباره کرایه می دهد و قوطی
واکس های خالی را به خانه می برد.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

دقت کنید! حال او کاملاً مانند حال افراد اهل دنیا است، سر مویی هم تفاوت نمی کند. اهل دنیا خودشان را گرفتار چنین تعلقاتی می کنند. گرفتار من شان می شوند. بروید نگاه کنید که چگونه گرفتار من دنیایی هستند. تعلقی بدتر از این نیست. طرف تلاش می کند که این «من» را از دست ندهد، لذا تمام قوطی واکس ها را که و همأ به او متصل است، دنبال خود می برد، آن وقت به راننده وانت بار التماس می کند کرایه را کمتر بگیرد. به خدا عاجزانه بگوییم:

باز گیر ما را از این نفس پلید کاردش تا استخوان ما رسید
حالا ما با تعلقاتمان روی زمین آمدیم، و خودمان این چنین انتخابی کردیم. بحث آن گذشت که «آدمیت»؛ یعنی تقرب به شجره ممنوعه. روی زمین آمدیم و شیطان را پذیرفتیم. شیطان هم همان اول به خدا گفت: من از این ها سواری می کشم.

آدم های اهل دنیا را نگاه کنید که چگونه خودشان را برای هیچستان هلاک می کنند. شما یک نشاط دینی دارید و یک فشار دنیایی. شما برای خدا حاضرید از این جا تا مکه را پیاده بروید، و در عین به سختی افتادن بدن از صفای باطنی که نصیب شما می شود بهره ببرید، ولی این تمدن با رویکرد به دنیا کارها را آسان کرد، ولی فشارهای روحی را زیاد کرد. امروزه برای رفتن به مکه، سوار هواپیما می شوید، ولی دو سه ماه اضطرابش را دارید، قبلاً شاید نصف سال طول می کشید تا بروید مکه، ولی هیچ اضطراب نداشتید. سختی داشت، ولی اضطراب نداشت. چرا؟ چون در تمدنی که هوس مینایش هست، دستگاه های رفاهی اش نمی گذارد آدم به حقیقت برسد، و گرنه بد نیست که آدم دو ساعته و یا چهار ساعته به مکه برود، به جای شش ماه و یا هفت ماه. ولی همین که پای رفاه به میان آمد، پای نزدیکی به شجره هزار شاخه دنیا به میان است و مگر می شود گرفتار هزار شاخه بشویم و آرامش داشته باشیم؟ جنس گرانش به دنیا یعنی هیوط، یعنی:

چون به امر اهبطوا بندی شدند حبس حرص و خشم و خرسندی شدند
همواره از این موضوع غفلت نکنید که جنس دنیا، جنس کثرت است. باطن کثرت و صورت مثالی آن شجره است. باید خوب فکر کنید و اگر تا این جا خوب آمده باشید، و متوجه شده باشید طبق آیات ۶۱ تا ۶۳ سوره اسراء خداوند می خواهد راز شقاوت انسان های شقی را به ما گوشزد کند و مبنای اصلی حرکات و افکار آن ها را برای ما تحلیل کند و در یک آموزشی



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

بسیار عمیق بفرماید شیطان چگونه به دشمنی با آدم و فرزندان آدم قد علم کرده و می خواهد سوار آنها شود و افسار بر آنها بگمارد و خدا هم در جواب شیطان فرمود تو و هر کس از تو پیروی کرد، از مقام قدسی قرب به حق یعنی مقام وحدت، خارج شوی و جهنم جزای کاملی برای شماست.

آیا رمزالموزی عمیق تر از آنچه خداوند در رابطه با دنیا ارائه می فرماید می شناسید؟ بر همین مبنا است که گفته اند عقل اهل دنیا با هر چه بیشتر نزدیک کردن انسانها به دنیا و وسایل دنیایی، بیشتر کار مردم را زیاد می کنند و عقل قدسی پیامبران با نزدیکی مردم به عالم وحدت و هر چه بیشتر آزاد کردن انسانها از وسایل دنیایی کار مردم را راحت تر می کنند.

توجه به حضور شیطان در تحلیل حوادث

پس از این که این آیات مورد توجه قرار گرفت و فهمیدیم این تمرّدی که انسانها نسبت به دین دارند از اوّل بوده و تا آخر هم هست و توجه داد به پیامبر خدا ﷺ و به همه مؤمنین که در مسیر دینداری، شیطان بیکار نمی نشیند و فتنه ها جلوی راهشان سبز می کند تا ائت اسلامی را در بوته آزمایش خود داغ کند و لذا بعید نیست اکثر مردم در گمراهی قرار گیرند. حالا پس از طرح این آیات در ادامه به آیه ۶۴ سوره اسراء می رسیم که می فرماید:

«وَ اسْتَفْزِرْ مِنْ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصُوتِكَ وَأَجْلِبْ عَلَيْهِمُ بِخَيْلِكَ وَ رَجْلِكَ وَ تَنَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ وَعَدَّتْهُمْ، وَ مَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا»؛

خداوند به شیطان فرمود: تو از من اجازه می خواهی که کار و سوسه کردن انسانها را به عهده بگیری، برو! با آوازت از ذریه آدم هر چه می توانی گمراه کن و به معصیت وادار کن و برای به راه انداختن آنان به سوی معصیت به لشگریانت اعم از پیاده نظام و سواره نظام دستور بده مثل هی زدن بر رمة گوسفند، که با یک صدا از راه می ایستد بر سر آنان هی بزنند - ظاهراً بعضی از لشگریان تندکار و بعضی کندکارند - و شیطان با آدمی در مال و فرزندان شریک می شود و در این حال، هم آدمی به غرض طبیعی و غریزی خود می رسد و هم شیطان به غرض شیطانی خود می



رسد - مثل اولاد زنا یا کسب حرام- و شیطان وعده نمی دهد آن‌ها را مگر وعده دروغ و فریب، و لذا خطا را در نظرشان حق جلوه می دهد.

می فرماید: ای شیطان از طرفدارانت هر کس را می توانی هُل بدی و تحریک کن. «بِصَوْتِكَ»؛ یعنی از طریق ندا و تحریک داخلی ات «وَأَجْلِبُ»؛ یعنی جذب از بیرون «بِخَيْلِكَ وَ رَجْلِكَ»؛ با خیل، یعنی با اسبان تیزرو و با رَجَل یعنی با پیاده نظامت؛ به عبارت دیگر هم با اسباب و ابزار که زود تحریکشان می کنی و هم با ابزاری که دیر تحریکشان می کنی، آن‌ها را جلب کن. «وَوَسَّارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ»؛ این کار را هم می توانی بکنی که در مال و فرزندانشان با آن‌ها شریک شوی که این نکته و نگاه، خیلی عمیق است! و خیر از آن می دهد بعضی مواقع شیطان و انسان‌ها دارای منافع مشترکی می شوند و با همدیگر یک هدف را دنبال می کنند و یا انسان‌ها چیزی را دنبال می کنند که شیطان هم به اهداف خود می رسد. قرآن می خواهد ما در تحلیل‌هایمان توجه به چنین موضوعی را فراموش نکنیم. مثلاً تحلیل کنیم علت حمله اسرائیل به لبنان چه بوده است، خیلی حرف می توان زد همان‌طور که خیلی حرف زدند ولی آن تحلیلی که عمیق‌ترین لایه‌های واقعیت انسان را نیز در بر گیرد تحلیلی است که با نگاه قرآنی انجام گیرد. آری می توان گفت: اسرائیلی‌ها چون به واقع یک حکومت نیستند که پایه‌های فرهنگی داشته باشند، همیشه مواضعشان، مواضع انفعالی و زود تصمیم‌گیر است و هویتشان، هویت تروریستی است. تروریست هم که فرهنگ ندارد و لذا با ساده‌ترین بهانه به لبنان حمله می کند. این تحلیل بد نیست، اما یک وقت خداوند برای تحلیل حادثه‌ها یک نگاه خیلی عمیق مطرح می کند و مسلماً به همان اندازه که عمیق و همه جانبه‌نگر است، ملموس نیست، مثل خود خدا. خداوند برای همه ملموس است، در عینی که همه چیز مربوط به خداست. آری؛ یک وقت کسی با دید قرآنی در یک تحلیل عمیق می گوید: اصلاً قصه امتحان دادن انسان‌ها در خاورمیانه در گرو موضع‌گیری مثبت و منفی آن‌ها نسبت به اسرائیل است. با این تحلیل جایگاه بنیادی انسان‌ها روشن می شود، همچنان که معنای بنیادی اسرائیل را روشن می کند. بشر به این نوع تحلیل که معنای حقیقی و موضع‌گیری‌های حق و باطل انسان را روشن می کند نیاز دارد و قرآن این نیاز را برآورده می کند، و به این طریق در تحلیل حوادث،



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

جریان به جان انسان‌ها کشیده می‌شود. امیرالمؤمنین علی علیه السلام در نهج البلاغه بسیار خوب بحث می‌کنند که ای آدم‌ها! جنس دنیا پلیدی است، و جنس شما در دنیا امتحان است و نه پذیرش دنیا، یعنی همه چیز را به امتحان برمی‌گردانند. خدا می‌داند که این نگاه چقدر نگاه دقیق و عمیقی است هر چند روح و هم‌زده انسان فاصله گرفته از دین نمی‌تواند جایگاه آن را در هستی بشناسد. حالا کیست که طاقت این نگاه‌ها را داشته باشد. آیا دانشگاه‌های ما می‌توانند دید دانشجویان ما را تا این حد به عمق حادثه‌ها بکشانند؟ مشکل این است که انسان مدرن، انسان حسی است و به سنت‌های جاری در عالم نظر ندارد. «هگل» که در تحلیل تاریخ، بنیانگذار نگرش به تاریخ در دنیای جدید است، تلاش دارد حادثه‌ها را با قواعد و نوامیس موجود در عمق تاریخ بررسی کند، یعنی متوجه شده است که چیزی بالاتر از این تحلیل‌هایی که انسان‌های معمولی از حادثه‌ها می‌کنند در باطن حادثه‌ها وجود دارد. این نگاه او کمی متأثر از اسلام است، آن هم به جهت این که روی افکار مولوی خوب مطالعه کرده، ولی نه کاملاً مطالب را در حدی که مولوی گفته است گرفته است و نه از روح غرب‌زدگی و یونان‌زدگی آزاد است. یکی از نکات اصلی قرآن در تحلیل حوادث، توجه به جنبه‌های امتحانی آن حادثه است.

معنی شرکت شیطانی در زندگی افراد

در آیه مورد بحث خداوند می‌فرماید: ای شیطان! به تو این توانایی را می‌دهیم که بتوانی در مال و فرزند پیروانت شریک شوی. شیطان چطور در مالشان شریک شود؟ طوری به دنبال مال و ثروت می‌روند که هم شیطان به نتیجه برسد و هم این افراد ثروتمند شوند. در نتیجه هم این طرف احساس مالداری بکند و هم شیطان احساس می‌کند که به خوبی توانست از طریق ثروتمند شدن، این فرد را گمراه کند. شیطان بنا بود که بشر را گمراه کند. حالا طبق این آیه بناست شیطان در مال و اولاد آدم شریک شود و از این طریق او را گمراه کند، یعنی هم شیطان به اهدافش برسد، هم این فرد به اهدافش برسد، اما این فردی که زمینه می‌شود تا شیطان بتواند او را گمراه کند و لذا به هدفش برسد چه خصوصیتی دارد؟ «فَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ»؛ آری آن کسی است که از شیطان تبعیت می‌کند، پس معلوم است که شیطان می‌تواند در مال و فرزند



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

یاران خودش شریک شود. توجه به این نکته از بحث‌های عمیق است! یعنی هم طرف احساس می‌کند مال دارد و هم شیطان احساس می‌کند که به هدفش رسیده است. شیطان کنارش چه بود؟ این که بر فرزندان آدم افسار بزند. بیاید کاری کند که هم فرد احساس کند بچه‌دار است و هم شیطان طوری عمل کند که این فرد زناکار بشود و از عفت بندگی خارج گردد، یا آن شخص احساس کند دارد کسب و کار می‌کند، ولی گرفتار حرام گردد و از نور کسب حلال و بندگی خدا محروم شود.

شیطان: بستر فریب انسان‌ها

شیطان بنا دارد همه جنبه‌های مثبت حیات انسان را وارونه کند. میل به جنس مخالف، جنبه منفی حیات نیست، ولی شیطان آن جنبه را از جنبه کمالی انسان خارج می‌کند، چون این میل هم جهت منفی و باطل دارد و هم جهت مثبت و حق، شیطان جهت باطل آن را تحریک می‌کند. جهت مثبت آن نکاح است. حال شریک شدن شیطان در اولاد چگونه است؟ انسان را از جهت شرعی این میل که نکاح است منحرف می‌کند. شیطان برای برخورد منفی با ما، وعده می‌دهد و خداوند هم فرمود: برو وعده‌شان بده «وَعِدْتُهُمْ»؛ و او وعده می‌دهد و آرزوهای وهمی در ما ایجاد می‌کند. از آن طرف خداوند به ما انسان‌ها فرمود: «وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا»؛ وعده‌های شیطان فریب است، وعده می‌دهد، ولی وعده‌هایش فریب و دروغ است. گاهی آدم در برخورد با انسان‌ها تعجب می‌کند که چگونه این آقا به این سادگی فریب می‌خورد. گاهی آدم‌ها با وعده‌هایی که خودشان متوجه نیستند، که وعده دروغ است، فریب می‌خورند، چرا؟ چون زمینه فریب‌دادن شیطان را در خود فراهم کرده‌اند و لذا با ساده‌ترین سخن، فریب می‌خورند. آیه می‌گوید: خدا به شیطان اجازه داد که در صحنه قلب پیروانش وارد شود و در زندگی آن‌ها دخالت کند و سهمی در آن زندگی برای خود ایجاد نماید و از آن طریق به اهداف خود برسد، آری؛ فقط چنین امکانی را در مورد پیروانش به او دادند. إن شاء الله از این به بعد با این دید حادثه‌ها را نگاه کنید که شیطان در اموال و اولاد پیروانش شریک می‌شود، می‌بینید ریشه آن‌ها یک جایی عمیق‌تر و پنهانی‌تر است.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

امام خمینی «رحمه الله علیه» فرمودند: «صدام هر کاری از دستش بریاید، می کند، بنابراین نباید بگوییم ما کاری بکنیم که او کوتاه بیاید.» به نظر شما امام «رحمه الله علیه» این تحلیل را از کجا آوردند؟ آیا با صدام زندگی کرده اند؟ یا وقتی شما شیطان را تا حد ممکن بشناسید، به راحتی می توانید اعمال آدم های شیطانی را تحلیل و پیش بینی کنید، حتی آدم هایی که گاهی فریب شیطان را می خورند و گاهی از دست شیطان در می روند، در مورد حرکاتشان می توان تحلیل داشت. این که می بینید حادثه های شیطانی به نتیجه نهایی نمی رسد، چون توان شیطان توان نهایی نیست، بلکه کارش بر مبنای دروغ و فریب است و مسلم در فریب؛ نتیجه نهایی واقع نمی شود. در ادامه این بحث که خداوند فرمود به تو فرصت می دهم تا با انواع حيله هايت كسانى را كه از تو پيروى مى كنند، وعده دهى و گمراه كنى، در آيه ۶۵ سوره اسراء مى فرمايد:

«إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ وَ كَفَىٰ بَرَبِكُمْ وَكَيْلًا»؛

ای شیطان! همان خدایی که گفت این کارها را بکن، به تو می گوید: بدان که تو بر بنده های من تسلط نداری و خداوند برای قیام بر اراده و نفوس آنها و برای نگهداری منافع و سرپرستی امور آنها کافی است، و با توکل بر ربوبیت او از همه این حيله ها می رهند و در صراط مستقیم قرار می گیرند.

فرمود: «كَفَىٰ بَرَبِكُمْ وَكَيْلًا»؛ یعنی پروردگار تو کافی است برای وکالت بندگانش و خودش آنها را سرپرستی می کند، زیرا آن بندگان ربوبیت خدا را در زندگی خود پذیرفته اند و لذا خدا هم نفوس آنها را سرپرستی می کند، آنها تمام جان خود را آماده پذیرش حکم خداوند نمودند و خداوند هم تمام ابعاد آنها را در زیر پوشش ربوبیت خود قرار داد.

فریب از کجا شروع می شود؟

پس اگر شیطان کسی را می تواند گمراه کند، ریشه اش در خود آن فرد است. در واقع شیطان ظهور حوائج نفس اماره ماست. گاهی آدم هایی که خودشان خیالاتی اند، یک دفعه یک کاندیدای خیالاتی هم پیدا می شود، همان وعده هایی را می دهد که اگر همه سران کشور جمع شوند در ۲۰ سال هم نمی توانند این وعده ها را عملی کنند، ولی یک عده ای به صرف آن که این کاندیدا وعده می دهد، کیف می کنند و به او رأی می دهند، این ها چون خودشان خیالاتی



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

هستند آن کاندیدای خیالاتی می تواند به راحتی خیالات آن ها را تحریک کند، پس در واقع او فریشتان نداد، خودشان خود را فریب دادند، گفت: «کور، کور را پیدا کند و آب گندیده، گودال را». شخصیت این کاندیدای خیالاتی، در واقع دنباله و ادامه شخصیت خود این آدم است که او را پسندید و به او رأی داد، آن آقا انعکاس شخصیت خود این افراد است. پس در واقع شیطان ظهور حوائج و شخصیت انسان هایی است که شیطان را پسندیدند. برعکس؛ اگر کسی بنده خدا شد و ربوبیت حضرت حق را در جان خود پذیرفت، دیگر شیطان متمرّد از درگاه الهی، نمی تواند او را فریب دهد، چون شیطان ظهور شخصیت و حوائج این آدم نیست تا او آن شیطان را پسندد.

اگر می خواهید این آدم های خیالاتی میدان دار جامعه نباشند، باید مردم را با رشد دادن در مسائل عقلی و شرعی، از خیالاتی شدن نجات دهید. اگر کسی بگوید: این آقا مقصّر است که با حيله هایش مردم را جلب می کند، درست است که او مقصّر است، ولی راه حل اصلی و مبنایی را باید در جای دیگر جستجو کرد. اگر می خواهید جامعه نجات پیدا کند و آن هم نجاتی عمیق، راه حل این است که خود مردم همت کنند و شما هم زمینه آن را آماده کنید تا از خیالاتی بودن نجات یابند، و برای نجات از خیالات فقط راهش خوب مطرح کردن شریعت الهی است. هیچ راهی برای این که مردم از خیالاتی بودن آزاد شوند، نیست، الا ارتباط با عقل مطلق الهی، یعنی شریعت.

شیطان حدّش معلوم است، حدّ شیطان خیالات است. کسانی که در مقام خیال هستند، در واقع در راستای ادامه شخصیت خود، طالب شیطان اند.

حد حضور شیطان در عوالم غیب

علامه طباطبایی «رحمة الله علیه» می فرماید:

«قرآن می فرماید: «أَنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمْعَرُؤُا لُونَ»^۴ شیاطین از شنیدن اخبار غیبی و اطلاع یافتن از آنچه در ملاء اعلی می گذرد، معزول و دورند و لذا آن توان را ندارند که بتوانند اندیشه بشر

۴- سوره شعراء، آیه ۲۱۲.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

را آن‌گاه که با وحی الهی آگاه و مجهز شده، تحت تأثیر قرار دهند و بر آن نفوذ کنند و آن را در اختیار گیرند».

شیاطین وقتی به آسمان می‌رفتند که از اخبار غیبی آگاه شوند، توسط ملائکه و به کمک شهاب‌های آن‌ها زده می‌شدند. می‌دانید که شیاطین چون جنس خیال هستند، تا حدی می‌توانند در عالم غیب بالا بروند، البته بالاتر از حد خیال نمی‌روند، چون شهاب ملائکه به آن‌ها می‌خورد. زدن شهاب به شیاطین توسط ملائکه؛ یک رد کردن معنوی است، و لذا قرآن می‌فرماید:

«وَأَنَّا لَمَسْنَا السَّمَاءَ فَوَجَدْنَاهَا مُلْتَمِتًا حَرَسًا شَدِيدًا وَشُهُبًا. وَأَنَّا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ فَمَنْ يَسْتَمِعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شُهَابًا رَصَدًا.»^۵

و ما بر آسمان دست یافتیم و آن را پر از نگهبانان توانا و تیرهای شهاب یافتیم و در [آسمان] برای شنیدن به کمین می‌نشستیم [اما] اکنون هر که خواهد به گوش باشد تیر شهابی در کمین خود می‌یابد.

چنانچه ملاحظه می‌فرمایید در این آیات خداوند سخنان جنیان و شیاطین را مطرح می‌فرماید که همراه با بعثت نبی اکرم ﷺ در آسمان تحولاتی به وجود آمده است و شرایط تحرک آن‌ها را تنگ کرده‌اند و با تجلی وحی محمدی ﷺ شیاطین حتی به اندازه شرایط قبلی هم نمی‌توانند به آسمان غیب نزدیک شوند و دزدکی اخبار غیبی را سر و دست شکسته بیاورند و بیابند برای پیروانشان بگویند؛ به همدیگر می‌گویند: «... فَوَجَدْنَاهَا مُلْتَمِتًا حَرَسًا شَدِيدًا وَشُهُبًا» سراسر آسمان غیب پر از نگهبانان شدید و شهاب‌هایی که مانع ورود به آن عالم است شده است، مثل وقتی که عقل شما در تکامل قرار می‌گیرد و دیگر خیالات نمی‌توانند در شما نفوذ کنند. در ادامه از قول شیاطین جن می‌فرماید: «وَأَنَّا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ فَمَنْ يَسْتَمِعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شُهَابًا رَصَدًا»؛ ما قبلاً در محل‌های گوش دادن می‌نشستیم و چیزهایی می‌گرفتیم، ولی هم اکنون با شهاب‌هایی که در کمین ما هستند روبه‌رو می‌شویم، و این می‌رساند با آمدن شریعت محمدی شرایط تحرک شیاطین بسیار تنگ‌تر شده و دیگر مثل قبل نمی‌توانند جوامع

۵- سوره جن، آیات ۸ و ۹.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

بشری را در ابعاد گوناگون تحت تأثیر خود قرار دهند، مضافاً این که در هیچ شرایطی اگر مردم فرمان پروردگار خود را می‌پذیرفتند شیطان‌ها میدان‌دار نمی‌شدند. خداوند در آیه ۲۱۲ سوره شعراء از زبان ملائکه به شیاطین می‌گوید شما از گوش دادن حقایق غیبی معزول هستید، یعنی آن حقایق غیبی در دسترس شیاطین نیست، آن وقت معلوم است که آن حقایق در دسترس مؤمنین کامل هست.

برای روشن شدن بحث به این مثال عنایت فرمایید؛ یک کسی می‌داند اگر گردو را بشکنند، در وسط آن مغز گردو هست، حالا کسی با یک گردو بیاید و بگوید داخل این گردو یک الماس بزرگ است!! چرا این فرد فریب نمی‌خورد؟ چون علم این که داخل گردو چیست را دارد. بندگان مخلص خداوند، علم به حقایق دارند، ولی شیاطین علم به خیالات دارند، حالا شیاطین هر چه بگویند، از طرف عباد مخلص خنثی می‌شود، به همین دلیل اگر کسی مقامش بندگان حق شد، غیرممکن است فریب شیطان را بخورد، چون مقامش، مقام کشف حقایق است. شیاطین وقتی که بالا می‌روند تا حقایق عالم اعلا را بگیرند، ملائکه آن‌ها را با شهاب‌هایشان می‌زنند. مثل این که گاهی وقتی می‌نشینیم دعا بخوانیم، قلبمان می‌خواهد بالا برود، اما نمی‌تواند. یک‌جا می‌ایستد، مثل این که در آن را می‌بندد. این حالت؛ زدن صعود قلب توسط عالم غیب است. به شما می‌گویند: شما هنوز در این حد نیستید که تا آن بالاها بیایید. روز جمعه، روز عشق‌ورزی با امام زمان علیه السلام است، خیلی روز عجیبی است. حالا شما با چه وسیله‌ای می‌توانید با امام معصوم علیه السلام عشق‌ورزی کنید؟ با دعای بسیار بسیار عزیز ندبه، این دعا خیلی عجیب است، حالا می‌نشینید دعا بخوانید و با امام زمان علیه السلام ارتباط برقرار کنید، احساس می‌کنید، لازمه ارتباط برقرار کردن با امام معصوم این است که تا حدی از گناهان آزاد شوید، لاقلاً استغفار کنید تا یک هم‌سنخی با معصوم فراهم شود، لازمه‌اش این است که یک‌نحوه عصمت روح پیدا کنید، چاره‌ای هم نیست، شوخی هم نمی‌شود کرد. مقام امام علیه السلام، مقام موحد محض است، حالا اگر فردی قلبش در دنیای کثرت‌ها باشد، شایستگی و زمینه برقرار کردن ارتباط با امام را ندارد، لذا وقتی بخواند ارتباط برقرار کند ملائکه عالم غیب او را می‌زنند، چنین فردی نمی‌تواند به مقام عصمت امام زمان علیه السلام نزدیک شود، مگر این که توبه کند.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

فرق این رد کردن که ملائکه با افرادی مثل من انجام می دهند با آنچه با شیاطین جن انجام می دهند این است که شیطان ذاتاً مطرود است، ولی انسان‌ها به اندازه‌ای که به شیطان نزدیک شده‌اند و تکبر شیطان در آن‌ها سرایت کرده است مطرودند. آری هر انسانی که مواظب نباشد و تکبر و عصیان در مقابل حکم خدا بر او غلبه کند، ابتدا به تبع اعمالش تکبر بر او عارض می‌شود، اگر همچنان آن را ادامه داد، دیگر شخصیتش عین تکبر و عصیان می‌شود و از ادامه حالت عصیان در مقابل حکم خدا به شعف می‌آید، آن وقت عین شیطان تکبرش را به بقیه القاء می‌کند. کودکان را نگاه کنید؛ خیلی خوبند، دعوا می‌کنند و بعد هم خیلی زود دعوایشان تمام می‌شود، بدون آن که کینه‌ای نسبت به همدیگر در سینه‌شان بماند، ولی مادر آن کودک برای این که تکبرش را به فرزندش القاء کند، می‌گوید: برو بزنش، چون تو را زدا! این همان حالت شیطان است، شیطان که شاخ و دم ندارد. چنین آدم‌هایی دعوت بیرونی شیطان را سریعاً جواب می‌دهند، در واقع خودشان دنبال مقصد شیطان‌اند، و به تعبیر دیگر با شیطان هم مقصد هستند. ولی اگر به واقع قلب را محل پذیرش حکم پروردگار عالم قرار می‌داد، دیگر آن قلب توسط انوار غیبی طرد نمی‌شد و آن را پس نمی‌زدند. این است که خداوند به شیطان می‌فرماید: «إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ»؛ آن کس که بنده من شد و حکم مرا با تمام وجود پذیرفت، آنچنان نیست که تو ای شیطان بتوانی بر او تسلط یابی. قلب او مثل عالم ملائکه، حیل‌های تو را پس می‌زند. همین طور که گفتیم؛ خداوند به شیطان فرمود: این کارها را می‌توانی بکنی - مثل جلب بیروان خودت - این کارها را هم نمی‌توانی بکنی - مثل تسلط بر بندگان من - حال با توجه به این دو نکته؛ باز کردن این زاویه در تحلیل حرکات انسان‌ها، زاویه بسیار خوبی است و برایمان روشن می‌شود که چرا خداوند به شیطان می‌فرماید: «أَنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمْعَرُولُونَ»؛ شیطان‌ها از آنچه در ملاء اعلی می‌گذرد معزول و دورند.



شیطان: انسان را فقط گِل دید!

خداوند در آیات قرآن در راستای شناساندن جایگاه دشمنی شیطان یک زاویه دیگر هم باز می‌کند و نتایج ارزشمندی را در اختیار انسان‌ها قرار می‌دهد. خداوند در سوره حجر آیه ۲۶ به بعد، جنسیت‌های متفاوت انسان و شیطان را از نظر بدنی و جسمی روشن می‌کند و تحلیل می‌فرماید که شیطان چگونه نتوانست بر آدم سجده کند، چون شیطان از سر بهانه گفت: من از آتش هستم، چگونه به این سجده کنم که از جنس گِل گندیده است. خداوند می‌خواهد مبنای بهانه شیطان را تحلیل کند می‌فرماید:

«وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَلٍ مَسْنُونٍ»^۷

آری به‌واقع این طور بود که ما انسان را از گِلی خشکیده که از لجنی سیاه و بدبو بود، خلق کردیم.

ابتدای بدن انسان همین بوده و در چنین زمینه‌ای انسان شروع شده و همین امر برای شیطان بهانه گشت تا به آدم سجده نکند، مثل این است که به یکی بگوییم: دست این آقا را بگیر و بیاور مسجد، بگوید: من ابدأ این کار را نمی‌کنم، چون پیراهنش از نخ پنبه بافته شده و پنبه هم از زمین روئیده شده و موجب خواری و سبکی من می‌شود!! قصه بهانه شیطان در عدم سجده، به آدم در همین حد است. خداوند می‌فرماید: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَلٍ مَسْنُونٍ * وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ نَارِ السُّمُومِ»؛ و جن را - که شیطان هم از نوع آن است - از آتشی آفریدیم که شعله‌اش همراه دود بود، یک دود بسیار داغ آتشین، این در مورد جسم آن‌ها؛ پس جسم انسان از گِل است، آن هم از گِلی که قبل از آن به صورت گِل گندیده و لجن مانند بوده است. جسم شیطان هم از بادی بسیار داغ خلق شده که از شدت داغی، مشتعل گشته بود. در آیه ۱۵ سوره الرحمن می‌فرماید: «وَوَخَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَارِجٍ مِنْ نَارٍ»؛ که باز اشاره دارد که از جنس آتش همراه با دود بوده است.

خداوند در ادامه موضوعی که در سوره حجر به میان می‌آورد، می‌فرماید:

«وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَلٍ مَسْنُونٍ»^۸

۷ - سوره حجر، آیه ۲۶.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

ای پیامبر! آن وقتی که پروردگار تو قبل از این که آدم را خلق کند، به ملائکه گفت: من می‌خواهم بشری خلق کنم از گِل خشکیده «مِنْ حَمَاءٍ مَسْنُونٍ»؛ که حاصل گِلی روان و متعفن بوده است.

«فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ»^۹

یادتان باشد، ای ملائکه! - که شیطان هم در این حال در کنار ملائکه قرار دارد- وقتی آن بشر را خلق کردم و بدنش را تصفیه و متعادل نمودم و از روح منسوب به خود در او دمیدم، باید به او سجده کنید.

ملاحظه می‌کنید که خداوند همه شرطهایی که در راستای برخورد با آدم توسط ملائکه باید انجام گیرد را قبل از خلقت آدم با ملائکه گذاشت.

«فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ؛ إِلَّا إِبْلِيسَ، أَبَى أَنْ يَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ»^{۱۰}

اما وقتی که خلق کرد، همه ملائکه «أَجْمَعُونَ» سجده کردند، به عبارت دیگر همه قوای غیبی اسماء الهی در خدمت آدم درآمدند، جز ابلیس که نخواست و نپذیرفت که از ساجدین بر آدم باشد.

پس قصه این طور بود که خداوند می‌فرماید خودم بدن آدم را تصفیه و متعادل کردم. خودم از روح منسوب به خودم در او دمیدم. بنا شد وقتی از روح در آن دمیدم، سجده کنند، ولی شیطان سجده نکرد!! پس اولاً: ریشه مخالفت با پیامبران خدا که مبین سخن خداوند، از ابتدای حیات بشری، آن هم قبل از حیات زمینی، از استکبار شیطان شروع شده است، ثانیاً: ریشه این مخالفت‌ها یک بهانه واهی است و آن خاکی و گِلی بودن بدن آدم است.

سجده ملائکه می‌رساند که همه آنها مسخر در راه به کمال رساندن کل بشرند و نه فقط صرف شخص آدم بلکه شیطان هم مأمور به سجده بر نوع بشر بود و بعد هم که سجده نکرد کینه و دشمنی‌اش با نوع بشر است، نه فقط با شخص آدم.

۸- سوره حجر، آیه ۲۸.

۹- سوره حجر، آیه ۲۹.

۱۰- سوره حجر، آیات ۳۰ و ۳۱.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

«قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا لَكَ أَلَّا تَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ»^{۱۱}

خداوند فرمود: ای ابلیس! تو چه سودایی داری در این که سجده نمی کنی؟!
«قَالَ لَمْ أَكُنْ لَأَسْجُدْ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَاءٍ مُسْتَوْسِقِينَ»^{۱۲}
ابلیس گفت: من به بشری که از گل گندیده خلق کردی سجده نمی کنم و اساساً
مقتضای ذات من سجده بر چنین بشری نیست.

جواب شیطان به خداوند در آیه فوق همان جمله «أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ» است که در آیه ۱۶ سوره رعد هست، در حالی که قرآن می فرماید: پس از متعادل کردن و دمیدن روح منسوب به خودم و تعلیم اسماء و ظهور دادن اسماء، به شمای که در مقام ملائکه هستید می گویم سجده کنید، حالا ای شیطان تو مسئله را بردی بر سر آن ماده اولیه که مربوط به بدن اوست؛ تلاش کردی یک بهانه از آن گوشه ها پیدا کنی برای سجده نکردن؟ شیطان چرا موضوع را عوض می کنی؟ مثل این است که ما می گویم این آدم خوبی است، دعوتش کنید به مسجد بیاید، کسی بگوید: خونش نجس است، حالا بالآخره این آدم با همین بدن و همین خون جاری در بدن، آدم خوبی است و این که خون جاری در بدنش نجس است چه ربطی دارد به صفات خوب و ایمان او؟! حال که خداوند با چنین منطق غیر قابل قبولی از طرف شیطان روبه رو شد، فرمود: حالا که تو این قدر نادان هستی، پس از این مقام خارج شو.

نتایج منطق شیطانی

«قَالَ فَأَخْرَجُ مِنْهَا فَايَنَكَ رَجِيمٌ»^{۱۳}

خداوند فرمود: خارج شو که تو در این مقام قدسی نمی توانی باشی، تو با حقیقت بازی می کنی. هر انسانی که موضوعات اصلی را به بهانه موضوعات فرعی نادیده بگیرد، منطقتش منطقی شیطان است. شما به خودتان نگاه کنید، خودمان باید مواظب باشیم، لذا در ادامه فرمود:

«وَأَنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ»^{۱۴}

۱۱ - سوره حجر، آیه ۳۲.

۱۲ - سوره حجر، آیه ۳۳.

۱۳ - سوره حجر، آیه ۳۴.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

برو تو رجیم هستی، تو رانده شده از مقام قدس هستی و لعنت و دوری خدا بر
توست تا روز قیامت که روز جزا است.

ملاحظه کنید که در این چند آیه اخیر از سوره حجر که طرح شد ما را متوجه می کند که
موضوع خلقت بدنی شیطان و انسان چیز دیگری است و شرافت انسان چیز دیگر، و دشمنی
شیطان با اصل انسانیت انسان است. خداوند به ما خبر می دهد که ما به شیطان گفتیم به انسان
سجده کن! می گوید: چون از جنس گیل است، سجده نمی کنم، پس این شیطان در واقع
انسانیت انسان را نمی بیند.

اگر کسی روی یک وجه از قضیه ای این قدر بماند که از بقیه ابعاد قضیه جدا شود،
موضع گیری این فرد خطرناک است. این قدر روی پوست قضیه می ماند که مغز آن از منظرش
گم می شود. و عرض شد این نوع نگرش خطرناک است چون منجر به موضع گیری های
خلاف واقع می شود و عموماً این روحیه، روحیه مغالطه گران است. وقتی کسی فهم و اندیشه
خود را در حله ظاهر مسائل متوقف کرد، به همان وضعی می افتد که شیطان افتاد، ظرایف
حرکات و مسائل را نمی بیند و لذا پیشنهاد می کند که بقیه هم مثل خودش سطحی و تند با
موضوعات برخورد کنند. یکی از دوستان می گفت: چرا فلان آقای محترم این افراد ناباب که
اطراف او را گرفته اند، با صراحت حذف نمی کند؟ گفتیم گاهی این کار امکان ندارد، چون
ظرایف دیگری هست که تو آن ها را نیز باید در نظر بگیری و نظر دهی، پیامبر خدا ﷺ گاهی
دلشان خیلی می خواست که خلیفه دوم را رد کنند، ولی او خودش را به پیامبر اکرم ﷺ
می چسبانید. اما حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به جهت رعایت حال پیامبر خدا ﷺ خیلی مواظب
بودند مزاحم حضرت نشوند، به طوری که پیامبر علیه السلام وقتی می خواهند رحلت کنند، می فرمایند:
حبیب مرا بیاورید! عایشه؛ پدرش ابابکر را می آورد، و حفصه هم؛ پدرش عمر را می آورد.
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله یک طوری با برخوردشان نشان می دهند که منظورشان این افراد نیست.
آری! گاهی این طوری است، و نباید ظاهر قضیه را دید و برخورد سطحی و تند از خود نشان
داد، و گرنه گرفتار سطحی نگری شیطان می شویم. معلم اخلاق بودن اقتضاء می کند که طرف



تواند به بعضی افراد نایاب به صراحت بگوید بروید دنبال کارتان، اقتضای رعایت اخلاق این طوری است هر چند ممکن است در نظر افراد سطحی، طرف بدهکار هم بشود که چرا ایشان که معلّم اخلاق است، این افراد اطراف او هستند! بله، ایشان باید یک طوری موضعگیری کنند که معلوم شود فکر بعضی از این اطرافیان با روحیه ایشان فرق دارد، ولی رعایت ظرایف و در نظر داشتن ظرایف، خودش یک بصیرت است. گاهی مسائل اخلاقی و شرعی اجازه نمی دهد که آدم برخورد های خیلی تند داشته باشد. شیعه با شعور و بصیرت خود نزدیکی های تصنعی خلیفه های اول و دوم و سوم را در کنار رسول خدا ﷺ اصل کمال برای آن ها ندانست، ولی نزدیکی های روحانی حضرت علی (ع) را اصل دانست. ظاهر نگری، ناخود آگاه، یک نحوه تحت تأثیر مغالطه گری های شیطانی است - تحت تأثیر شیطانی که از این همه معنویت آدم چشم پوشید و فقط ظاهر گلین او را دید - خودتان بیدار شوید که در دام شیطان نیفتید و گرنه مثل عمر سعد حضرت امام حسین (ع) را با یزید مساوی می بینیم، چون هر دو به ظاهر انسان اند و هر دو هم مسلمان اند.

فرصت برای ادامه فساد

شیطان در مقابل برخوردی که خداوند با او کرد و فرمود: «... فَأَخْرَجُ مِنْهَا فَأَنْتَكَ رَجِيمٌ وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ»^{۱۵} می گوید: «قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ»؛ پروردگارا! تا روز برانگیخته شدن انسان ها از قبرهایشان به من فرصت بده.

آیه اخیر فوق العاده زیبا و روشنگر است، خداوند آبروی شیطان را از طریق سخن خود شیطان برده است. می فرماید: به این لعنت شده گفته شده چرا به آدم سجده نکردی؟ می گوید: من مهم تر هستم. خدا می فرماید: از این جا برو، این جا دیگر جای تو نیست، و لعنت من تا آخر با تو خواهد بود! حالا بدبختی شیطان را تماشا کنید، ببینید چه می خواهد، می گوید: عمر مرا در حالی که از درگاہ رانده شده ام، آیا می شود زیاد کنی؟ منطق را نگاه کنید. خیلی عجیب است! یک وقت است که می گوئیم شما را می خواهیم بیندازیم در آب گندیده که از آن آب

۱۵ - سوره حجر، آیات ۲۴ و ۲۵.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

بخوری. آدم عاقل می گوید: شما را به خدا این کار را نکنید. حالا شیطان می گوید: اگر می خواهید مرا در این آب گندیده بیندازید، فرصت کافی به من بدهید تا تماماً آن آب گندیده را بخورم! مولوی می گوید: این هم اثر لعنت بود که گفت: خدایا فرصتم بده تا روز قیامت. به گفته مولوی: (کاشکی گفتی: «تُبْتُ رَبَّنَا!») ای کاش می گفت: خدایا توبه کردم! به هر حال آیه می فرماید: «قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ»؛ شیطان گفت: خدایا تا روز قیامت به من فرصت بده!! خداوند ابتدا به او می گوید: «وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ»؛ تا روز جزا لعنت و دوری از رحمت بر تو است. شیطان در جواب می گوید: «رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ» خدایا! تا روز قیامت در همین حالت لعنت و دوری از رحمت فرصتم بده، تا بنده های تو را بفریسم. در این آیه، تلاش برای فریب در برزخ هم جزء تقاضای شیطان است، یعنی هم فریب انسان ها را در دنیا می خواهد و هم در برزخ. خداوند فرمودند:

«قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ»؛ تو از منظرین و فرصت داده شده ها باش، اما نه تا «يَوْمِ يُبْعَثُونَ» بلکه «إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ»؛ تا وقت مشخصی که برایت تعیین کرده ایم.

شیطان گفت: پروردگارا تا روزی که بشر در قیامت مبعوث می شود مهلتم ده و نگفت تا روزی که آدم می میرد، چون با بشر دشمن بود، نمی خواست یک لحظه او را راحت بگذارد، حتی در برزخ، خداوند فرمود: تو هم در زمره مهلت داده شده های، ولی نه تا قیامت، بلکه تا روزی معلوم، که آن روز، روز اصلاح آسمانی بشر است و ریشه فساد از زمین به کلی کنده می شود، و در روایت هم داریم، ابلیس زنده می ماند تا این که میان نوحه اول و دوم می میرد.
إن شاء الله تا این جا در ذهنتان بماند که حرف های عجیبی است. حرف های شیطان مشخص شد. اصول و فروع و منطق شیطان مشخص شد. در ادامه آیات روش شیطان را مطرح می فرماید که: شیطان آدم های هم جنس خودش را پیدا می کند و همدست می شوند و به فعالیت می پردازند. می گوید: خدایا! من آدم ها را منحرف می کنم، مگر آن هایی که مخلص باشند. در آیه ۴۲ همین سوره می فرماید: شیطان، بر گمراهان مسلط می شود «مِنَ الْغَاوِينَ»؛ یعنی چه کسانی را شیطان می تواند گمراه کند؟ گمراهان را! پس در واقع شیطان گمراهان را پیدا می کند.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

خداوند در آیه ۴۲ سوره حجر می فرماید:

«إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ»

بر بندگان من نمی توانی مسلط شوی، جز آنهایی که از تو تبعیت می کنند. از گمراهان. پس در واقع شیطان برای سوزاندن، شعله ها را به هم وصل می کند. حالا چه کسی را می تواند بسوزاند؟ آن که گوشتی است، نه آن که روحی است.

اگر انسان بندگی خدا را پذیرفت در فضای نورانی رحمت رحمانی به سر می برد و شدیداً از فضایی که شیطان به او پیشنهاد می کند فوق العاده متنفر خواهد بود، زیرا شیطان انسان ها را به وهمیات گرفتار می کند، در حالی که انسان حقیقت خواه هرگز وهم و وهمیات را نمی خواهد، برای او اوقاتی است که هرگز حاضر نیست از آن اوقات خارج شود و گرفتار اضطراب های یاران شیطان گردد و خود را از دنیای ذکر و فکر به دنیای بی فکری پرتاب نماید. انسان حقیقت جو اگر هم رو در روی خود با کثرت روبه رو است، بازگشت آن کثرت برای او به سوی حق است ولی شیطان همه پیشنهادهایش به نفس اماره و وهمیات بازگشت دارد و هرگز شیطان با چنین پیشنهادهایی نمی تواند بنده های واقعی خدا را بفریبد.

خدایا! اول مزه بندگی خودت را به ما بچشان و سپس با شیطان روبه رویمان کن تا مانند شهداء و امام شهداء مفتخر به روسیاه کردن شیطان گردیم. إن شاء الله

«وَالسَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَکَاتُهُ»



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

جلسه چهاردهم
روش زینت دادن شیطان



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ ۖ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ»

شیطان گفت: پروردگارا! به جهت این که مرا گمراه نمودی - و با توجه به فرصتی که در اختیار من گذاردی - زمین را و آنچه در آن است را برای بندگانت زیبا جلوه می دهم و همه آن ها را از مسیر بندگی تو منحرف می کنم، مگر آن بندگانت را که مخلص باشند.

زندگی و جنگ با دشمن پنهان

آیات سوره حجر در رابطه با عدم سجده شیطان که تعدادی از آن در جلسه قبل بحث شد، مثل بقیه آیاتی که در رابطه با صحبت بین شیطان و خدا، سجده ملائکه بر آدم و سجده نکردن شیطان بر آدم است، در واقع نکته ای را می خواهد مطرح کند که: ای آدم ها! این شیطان که دشمن شماست، پشت سرتان نقشه هایی کشیده و حرف هایی زده است، شما در جریان نقشه ها و حرف های او باشید تا نسبت به اعمال و افکار و زندگی خود، تحلیل درستی داشته باشید و کاری نکنید که ادعاهای او نسبت به شما درست از آب در آید. در واقع خداوند به عنوان ربّ انسان در این گونه آیات می فرماید که: شیطان دشمن شماست و بدانید در مورد شما چه گفته است، پس مواظب خودتان باشید تا در صحنه زندگی از مقصد زیبایی که برایتان در نظر گرفته ام محروم نگردید و شایستگی رسیدن به آن را از دست ندهید.

۱- سوره حجر، آیات ۳۹ و ۴۰.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

خداوند در بحث سجده نکردن شیطان، شروع یک مخاصمه با آدم را در کل هستی برای ما نقل می‌نماید. خداوند در این آیات ما را متذکر می‌کند که اولاً: دشمن دارید و شیطان از آن جایی که بر آدم سجده نکرد، دشمنی خودش را بر علیه آدم و فرزندان او شروع کرد. ثانیاً: دشمنی‌اش هم بر اساس چیزی نبود که ما جنگی را با او شروع کرده باشیم و او بخواهد انتقام بگیرد. خداوند به آدم فرمود: ای آدم؛ «أَلَيْسَ لَهُ بِأَسْمَائِهِمْ»؛ آن اسماء الهی را که در تو نگاشته شده است، نشان بده. در واقع آدم حرف خدا را شنید و اسماء الهی را نشان داد و خدا فرمود: ای ملائکه! به آدم سجده کنید، و ملائکه هم سجده کردند و شیطان به بهانه‌ای واهی که قبلاً عرض شد، نه تنها سجده نکرد، بلکه شروع به مخاصمه نمود، یا بهتر بگوییم؛ سجده نکردن شیطان در واقع شروع یک مخاصمه است. این مخاصمه، از آن جهت غیر منطقی است که شما به عنوان یک طرف آن دشمنی، تقصیر کار نیستید، بلکه به جهت تبعیت از حکم خدا مورد غضب شیطان قرار گرفته‌اید. چند نکته اینجا هست!

نکته اول این که، گاهی دشمنی و جنگ با کسی به خاطر بدی اوست و لذا هر وقت او بدی‌هایش را کنار بگذارد مخاصمه تمام می‌شود. اما گاهی درگیری با کسی به خاطر خوبی‌های اوست. آدم؛ از خدا اطاعت کرده است و خداوند در ازای این اطاعت، پاداش خاصی به او می‌دهد، حالا آدم در راستای پاداشی که خداوند به او داده و آن سجده ملائکه است دشمن پیدا کرده است. جریان مخاصمه شیطان مخاصمه از نوع دوم است، بدین معنی که خود آدم منشأ این مخاصمه نیست. پس نباید تعجب کرد که انسان‌ها بعضی مواقع به خاطر خوبی‌هایشان مورد دشمنی قرار می‌گیرند. دشمنان اهل‌البیت علیهم‌السلام درست همان روش شیطان را عمل کردند، و دشمنی با آن ذوات مقدسه به خاطر خوبی‌های فوق‌العاده آن‌ها بوده و هست. دومین نکته‌ای که در این حادثه مورد توجه است، این است که؛ خداوند در قرآن به عنوان کتاب هدایت و نجات، می‌فرماید: قصه‌ای که باید شما بدانید؛ مخاصمه‌ای است که در باره شما شروع شد و هرگز نباید از آن غافل شوید و عملاً با این تذکر هوشیاری ما را صدچندان نمود که به راحتی نمی‌توان در زندگی زمینی به آن مقصد عالی دست یافت و حیل‌های دشمن قسم‌خورده خود را به چیزی نگرفت.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

نکته سوم می خواهد بگوید: دشمن شما چه می گوید، و چه گفته است و چطور برای شما نقشه می کشد، که به مرور در طول بحث بیان می شود.

در واقع اگر به شما بگویند که اولاً؛ شما دشمنی به نام شیطان دارید، ثانیاً؛ دشمنی شیطان با شما، به جهت کوتاهی های شما نیست که لازم باشد در مواضع خود تجدید نظر کنید. ثالثاً؛ نقشه های دشمن شما خصوصیات خاص خود را دارد که لازم است بسیار هوشیار باشید و از روش هایی که خداوند در اختیار شما قرار داده است استفاده کنید تا هوشیاری لازم را به کار برده باشید و در این راه دشمن نتواند نقشه هایش را عملی کند.

در سوره حجر آیه ۳۶ که بحث آن گذشت؛ می فرماید: «قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ»؛ شیطان گفت: پروردگارا! به من فرصت گمراه کردن مردم را تا قیامت بده، چنانچه ملاحظه می کنید خداوند در این آیه؛ سخن و منطق و مشی و حيله و برنامه های دشمن شما را بازگو می کند تا در جریان قرار گیرید. پس با تمام وجود عنایت داشته باشید که این آیات می خواهد بگوید در جریان زندگی زمینی، طرح و نقشه دشمن را دائم در نظر بگیرید تا بتوانید حيله دشمن را خنثی کنید و این طور نیست که فکر کنید اگر کاری به کار او نداشته باشید او هم کاری به کار شما ندارد، پس با این هوشیاری همواره در زندگی جلو بروید که یک دشمنی هست که در هر جا برنامه ای از برنامه های شما و در هر تصمیمی از تصمیمات شما دشمنی خود را بدون هیچ مقدمه ای شروع می کند و با توجه به چنین موقعیتی کار خود را و تصمیمات خود را شکل دهید تا غافلانه در دام او نیفتید، منتها فرمودند اگر مسیری که خداوند به شما پیشنهاد فرموده است را فراموش نکنید در آن مسیر کید شیطان ضعیف است و نتیجه ای نمی گیرد و شما به مقصد خود می رسید.

چگونگی اغواء شیطان

در آیه ۳۹ سوره حجر هست که: «قَالَ رَبِّ بَمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ»؛ علامه طباطبایی «رحمة الله علیه» در رابطه با این آیه می فرمایند:

«حرف «باء» در «بما» باء سببیت است و نه باء قسم، شیطان گفت: پروردگارا! من اغواء کردن را سبب قرار می دهم برای آرایش گمراهی ما بم - که جهان و همی را برای بشر



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

زینت قرار دهد- و شیطان این اضلال و گمراهی مجازاتی را برای خود پسندید و به همین جهت هم توبه نکرد و گفت: همه زمینیان را اغواء و گمراه می‌کنم. چون شیطان از رحمت خدا دور شد و از سعادت حقیقی محروم گشت، لذا هر وقت با وسوسه به درون دلی رخنه کند، همین نزدیکی موجب دور شدن آن دل از خدا می‌شود و این که می‌گوییم او مردم را اغواء و گمراه کرد، یعنی اثر غیابت و گمراهی خود را در دل آن‌ها انداخت تا آن‌ها هم مثل او شوند، و این که به کار خود مغرور بود بدان جهت بود که مردم را در حال عادی مثل خود می‌دید.»

پس خداوند به ما می‌فرماید: قضیه شیطان این طوری است، تو بیدار باش. او به خدا گفته است به جهت این که مرا گمراه کردی، چنان و چنین می‌کنم، پس اولاً؛ متوجه باش دشمن تو یک موجود لجباز است، نه یک موجود منطقی که با مواضع منطقی جلوی او بایستی و ثانیاً؛ تو را هرگز رها نمی‌کند تا تو در زندگی زمینی یک لحظه نسبت به اغواء او امنیت داشته باشی. به حضرت ربّ گفت: «بِما أَغْوَيْتَنِي» به جهت این که تو مرا گمراه کردی. این حرف درست نیست چون به او فقط گفتند؛ می‌بینی که آدم مظهر اسماء الهی است، پس بر او سجده کن و او را که واسطه ظهور اسماء الهی است تکریم نما. حالا خودش که سجده نکرد، هیچ، به خدا می‌گوید تو مرا گمراه کردی!!

عوامل جذب شیطان

در منطقی بودن فرمان الهی در باره سجده کردن شیطان به آدم به دو دلیل حجّت تمام بوده است. یکی این که: مشخص شد آدم مظهر اسماء الهی است، پس هر کس خدا دوست است و معبود خود را خدا قرار داده است، به راحتی به اسماء الهی سجده می‌کند. چرا که گفت: دیده آن باشد که باشد شه‌شناس تا شناسد شاه را در هر لباس ثانیاً: خود خداوند امر فرموده که سجده کنید. پس در واقع اگر سجده می‌کرد، به خدا سجده کرده بود، چون امر او بود، ولی سجده نکرد. یعنی اگر قلبش بیدار بود و مقام ظهور جامعیت اسماء الهی را مشاهده می‌نمود، باید سجده می‌کرد، و اگر ایمان اولیه ساده عامیانه هم داشت، باید سجده می‌کرد، چون خداوند امر به سجده کرده بود. بعضی از مردم در نمازشان



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

ممکن است حضور قلبی نداشته باشند و به شمع نیابند، ولی چون خدا گفته است نماز بخوانید، نماز می‌خوانند. این هم یک‌درجه از ایمان است و عملاً به اندازه خودش موجب قرب می‌شود.

متعلق شیطان را در خود جستجو کنید، و مطمئن باشید هر کس بقیه افراد را مقصر بدی‌هایش دانست به روح شیطان نزدیک است و در نتیجه به همان اندازه از درگاه خدا رحیم است. به خودتان رجوع کنید! چرا شیطان رحیم شد؟ بدی‌هایش را پای غیر خودش گذاشت. استثناء هم ندارد، هیچ‌یک از بدی‌های شما نیز به غیر خودتان ربط ندارد و اگر دقیق بررسی کنید خودتان هم این را تصدیق می‌کنید. اگر یک خطایتان را به غیر نسبت دادید، بدانید به همان اندازه منطقتان شیطانی است و موجب امیدواری شیطان می‌شوید که اراده کند بیشتر به شما نزدیک گردد.

اساتید عرفان می‌فرمایند: شیطان بدی را به خدا نسبت داد و گفت: «رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي»؛ و خوبی را به خودش نسبت داد و گفت: «أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ»؛ و اگر کسی در جهت عکس شیطان عمل نکند، هرگز قدمی در راه سلوک نخواهد گذاشت و مسیر هیچ کمالی را طی نخواهد کرد. مخالفت با چنین روحیه‌ای عین وارد شدن به راه حق است، همچنان که شیطان با چنین روحیه‌ای هلاک شد. چنانچه پیامبر خدا ﷺ فرمود: «إِذَا أَرَادَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِعَبْدٍ خَيْرًا فَقَهَّهُ فِي الدِّينِ وَ زَهَّدَهُ فِي الدُّنْيَا وَ بَصَّرَهُ بِعُيُوبِ نَفْسِهِ»^۲ اگر خداوند ﷻ خیر بنده‌ای را اراده کرده باشد، او را در فهم دین عمیق می‌نماید و نسبت به دنیا بی‌رغبت می‌نماید و به عیوب نفسش بصیر می‌کند. به همین جهت بزرگان گفته‌اند: «سخت‌ترین حجاب، خوش‌بین بودن به خود است» و در این حالت انسان جز به مسیر باطل، به راه دیگری نمی‌رود. آنجا که به ما گفته‌اند: مجاهده نفس بکن! یعنی با چنین روحیه‌ای مبارزه کن، تا راه را بر تو بگشاییم. خداوند فرمود: «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا»^۳ هر کس در جهت رسیدن به ما با نفس خود مجاهده کرد، حتماً او

۲- مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۴۲.

۳- سوره عنکبوت، آیه ۶۹.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

را به راهی که به ما برسد هدایتش می‌کنیم و مجاهده با نفس یعنی مجاهده با روحیه شیطانی که در ما هست.

شیطان با این روحیه‌اش دو کار کرد؛ یکی این که از خدا محروم شد. دیگر این که: محرومیت خویش را تبلیغ کرد و در همین راستا به خدا گفت: «لَأَزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ» یعنی حتماً در زمین بودن را برای فرزندان آدم زینت می‌کنم تا به ماوراء زمین دل نبندند. «وَأَلْغُوْنَهُمْ أَجْمَعِينَ»؛ و از این طریق همه‌شان را از راه راست منحرف می‌کنم، چون می‌دانست این روش نتیجه می‌دهد. و خدا هم نگفت من مانع تو می‌شوم. پس معلوم است چنین امکانی را خداوند برای شیطان قرار داده است، ولی خیر چنین مسئله‌ای را به ما داد. فرمود: مواظب باشید تا نتواند در مورد شما به اهدافش برسد، و شیطان گفت: فقط بندگان مخلص را نمی‌توانم گمراه کنم. خدا هم این قول را رد نکرد.

پس چنانچه ملاحظه می‌فرمایید روح اصلی برنامه شیطان در همین «لَأَزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ» است، به این صورت که زندگی زمینی را یک نوع زندگی کامل و زیبا و دوست‌داشتنی جلوه می‌دهد و ما را از حیات برتر و حضور در عالم غیب غافل و محروم می‌کند، در حالی که به گفته مولوی:

آن جهان و راهش از پیدایی کم کسی یک لحظه در این جا بدی
و همه نقشه شیطان در غفلت ما نسبت به حیات آخری نهفته است، حیاتی به گستردگی
معنویت و به زیبایی ظهور همه حقیقت، و لذا هر چه بتوانیم با حالت حضوری معارف مربوط
به معاد را درست دنبال کنیم به همان اندازه نقشه‌های شیطان سرد و بدون جذابیت خواهد شد.
در آیه ۴۲ سوره حجر مطلب را بر این اساس جمع‌بندی می‌کند که تو پر بندگان من تسلط
نداری، جز آنهایی که خودشان گمراه هستند.

راه‌هایی از حيلة شیطان

حالا تمام انرژی‌تان را جمع کنید ببینید این ادعایش را که گفت: «لَأَزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ لَأَلْغُوْنَهُمْ أَجْمَعِينَ»؛ چطور انجام می‌دهد؟! اولاً؛ از خودتان پرسید؛ اگر این مسئله که در آیه



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

مطرح است، چیز مهمی در راستای نجات ما نبود، آیا خداوند در قرآنش برای ما نمی‌فرمود؟ چون قرآن کتاب هدایت است، پس در توجه به این آیه زمینه هدایت ما فراهم می‌شود، یعنی خداوند این نکته را فرموده است به جهت این که شیطان از این طریقه می‌خواهد ما را گمراه کند، و گفت: «إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ» فقط مخلصین را از آن طریق که نقشه برای همه کشیده‌ام - که عبارت باشد از زینت دادن زمین - نمی‌توانم گمراه کنم، گفت: پس شرط رهایی از حیلۀ شیطان وارد شدن به عالم مخلصین است. چون شیطان می‌داند و اقرار هم کرده است که از بین بندگان خدا فقط همین گروه هستند که هیچ امکانی برای گمراهی‌شان در اختیار ندارد. «مُخْلِصِينَ»؛ آن‌هایی هستند که خداوند آن‌ها را برای خود برگزیده و خالصشان کرده و هیچ کس در آن‌ها سهمی ندارد، بلکه آن‌ها به جهت مخلص بودنشان آینه خواست و رضایت خداوند و لذا هر کس رضایت خدا را برای خود بخواهد، باید حرکات و افکار و عقاید آن‌ها را ملاک زندگی خود قرار دهد، زیرا آن‌ها در مقام عصمت‌اند.^۴ و عرض شد شرط رهایی از حیلۀ شیطان وارد شدن به عالم مخلصین است، این‌ها خودشان را برای خدا خالص کرده‌اند، خداوند هم این‌ها را برای خود برگزید، یعنی جز خدا را نخواهند و فقط بندگی او را بخواهند. «عیاد مخلص»؛ اولاً: عباد هستند، عباد، یعنی کسی که نظرش به حق است، چون هر عبدی در مقابلش رب است. مثل هر بالایی که در مقابلش پایین است، هر بندگی هم در مقابلش ربوبیت است، لذا در صورتی که عبد بتواند بندگی خودش را به ربوبیت خدا عرضه کند، در زمرۀ عبادالله به معنی واقعی قرار گرفته است. ثانیاً: در این بندگی، تماماً آماده باشد که حکم خدا را بر جان خود جاری کند و از خود هیچ خواستی نداشته باشد، و برای خدا خالص شده باشد. حالا که برای خدا خالص شد، دیگر به جای ارادۀ خودش، ارادۀ خدا در تمام افکار و اعمالش جاری است، خودی برای خود باقی نگذارده تا حجاب بین او و خدا شود. به گفته حافظ:

حجاب راه تویی حافظ از میان برخیز که در میان تو و او به جز تو حائل نیست

۴ - به نوشتار «واقعیت مخلصین» رجوع کنید.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly